

# وہابیوں چه می گویند

محمد حسین طغیانی

سرشناسه  
عنوان و نام پدید آور : وهابیون چه می گویند ، محمد حسین طغیان تنظیم موسسه دارالصادق اصفهان زیر نظر علی صافی اصفهانی  
مشخصات نشر : اصفهان انتشارات مجموعه دارالصادق اصفهان، ۱۳۹۰  
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص  
شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۳-۲۰-۵۸۵۵-۶۰۰-۹۷۸  
موضوع : وهابیت  
موضوع : عقاید - عقاید  
رده بندی کنگره : الف ۱۳۹۰ و ۷ط / ۶ / ۲۳۸ BP  
رده بندی دیوئی : ۲۹۷/۵۲۷  
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۳۵۰۰

### وهابیون چه می گویند؟

مؤلف: حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد حسین طغیانی

تنظیم: مؤسسه‌ی دارالصادق اصفهان

اشراف: آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی

صفحه بندی و امور فنی: خانم جابری / طرح جلد: خانم رضوی

ناشر: انتشارات مجموعه دارالصادق

چاپ اول: ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

مراکز پخش:

قم، خیابان صفاییه، نگارستان عروس قلم تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۸۶۱۰

مشهد، خیابان خسروی بازار سرشور آقای طالبیان تلفن ۰۵۱۱ - ۲۲۵۷۲۵۷

اصفهان، خیابان احمد آباد، خیابان شهید توانا، مسجد قراولخانه، دفتر کانون

ریحانة النبی اصفهان، تلفن ۰۳۱۱ - ۲۲۸۱۰۴۰

اصفهان ، خیابان صغیر، کوچه لاله، پلاک ۷۰، مجموعه دارالصادق اصفهان

حق چاپ مخصوص ناشر است

پست الکترونیک: [info@daralsadegh.com](mailto:info@daralsadegh.com)

آدرس سایت: [www.daralsadegh.com](http://www.daralsadegh.com)



## فهرست

۷	مقدمه
<b>فصل اول : شناسنامه وهابیون</b>	
۱۶	وهابیون چه کسانی هستند؟
۲۱	پایه‌گذار وهابیت
۲۳	عوامل گسترش وهابیت
۲۴	محمد بن عبدالوهاب از دیدگاه علماء اهل تسنن
۳۳	جنايات وهابیون
<b>فصل دوم : اعتقادات وهابیون</b>	
۵۶	میزان شرک و توحید در نظر وهابیون
۵۷	توحید و اقسام آن
۵۸	توحید در الوهیت
۵۸	توحید در خالقیت
۵۹	توحید در ربوبیت
۶۰	توحید در عبادت
۶۰	تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون
۶۱	شیعیان از کدامیک از توحیدها تخطی کرده‌اند؟
۶۲	سبب اتهام شیعیان به شرک با وجود موحد بود آنها
۶۵	تعریف منطقی عبادت
۶۶	نتیجه و ماحصل بحث

طلب دادرسی و یاری نمودن از غیر خداوند.....	۶۸
بقاء ارواح از نظر قرآن.....	۷۳
توسل در نظر وهابیون.....	۷۸
اثبات صحت توسل.....	۷۹
اعتقاد به منجی.....	۹۴
تبرک جستن.....	۱۰۱
اعتقاد به سلطه‌ی غیبی انبیاء و اولیاء الهی.....	۱۰۹
تعمیر قبور.....	۱۱۵
زینت کردن مشاهد مشرفه با طلا و نقره.....	۱۳۷
سوگند خوردن به غیر خداوند متعال.....	۱۴۳
ساخت مسجد در جوار قبور اولیاء.....	۱۴۸
نذر.....	۱۵۶
طلب شفاعت از اولیای الهی.....	۱۶۰
شفاعت در قرآن.....	۱۶۴
شفاعت و درخواست دعاء در روایات.....	۱۶۶
شفاعت و معنای آن.....	۱۶۸
زیارت قبور.....	۱۷۰
زیارت قبور در قرآن.....	۱۷۰
زیارت قبور در احادیث اهل تسنن.....	۱۷۳
زیارت قبور و اجماع مسلمانان بر مشروعیت آن.....	۱۷۵
دلیل عقل بر مشروعیت زیارت قبور.....	۱۷۷
<b>فصل سوم فضائل فراموش شده امیر المومنین علی <small>علیه السلام</small></b>	
<b>در بین وهابیون</b>	
امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در نظر پیشوایان وهابیون.....	۱۸۰
سؤالات مسابقه.....	۱۸۷

### مقدمه

حمد و ثنای نامتناهی، و سپاس کامل خدایی را سزااست که قدرت و توانائیش را آشکار ساخت، و عالم را با کمال دقت و زیبایی آفرید و چشم‌ها را حیران و مبهوت نمود، و عقول بشر و قوای درّاکه‌ی او را از معرفت کنه خویش بازداشت. و درود بی پایان بر مبشراً و نذیرای آدمیان خاتم پیغمبران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در دورانی که جهان در ظلمت جهل و نادانی غوطه می‌خورد و زمین از حجت خدا و پیامبران الهی خالی بود و تحریفگران شیاد به تحریف ادیان آسمانی و شرایع مرسلین مشغول بودند خورشید جلال و جمالش از افق سرزمین حجاز طلوع نمود و با کتاب آسمانیش، عالم را از ظلمت و ضلالت و جهل و نادانی نجات داد. که باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زوجة البتول، امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف این کتاب مقدس فرمود: «قرآن نوریست که قندیلهای آن خاموش نخواهند شد، و چراغی است که افروختگی آن فرو نخواهد نشست، و دریایی است که اعماق آن پیدا نخواهد شد و راهی است که روندگانش گمراه نخواهند گشت، و شعاع تاباتی است که روشنائیش خاتمه نمی‌یابد، و جداکننده‌ی حق از باطل است که برهانش ابطال نخواهد شد. و بنای

محکمی است که پایه های آن ویران نمی‌گردد، و منزل گاههایی است که مسافرین راه آنها را گم نمی‌نمایند و راهنما و رستگار کننده‌ی کسانی است که پیرو آن باشند، و دلیل و منطق کسانی است که با آن سخن گویند و سبب پیروزی کسی است که با آیات آن احتجاج کند و نگهبان کسی است که به آن عمل کند<sup>(۱)</sup>

به وسیله اوصیاء به حق و جانشینان معصوم، کاخ بلند پایه‌ی احکام الهی که به ویرانی رفته بود احیاء شد. همان جانشینان به حقی که در باره‌ی آنها فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا ابدا»

«ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم و می‌روم، کتاب خدا و اهل بیت من تا زمانی که به آن دو متمسک شده باشید هرگز گمراه نمی‌شوید.

همان حدیث متواتری که مورد نظر شیعه و سنی است و به طرق مختلف و الفاظ مختلف در میان فریقین بیان شده است. احمد حنبل می‌نویسد: «انی تارک فیکم خلیفتین، کتاب الله و حبل الله ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی، و انهما لن تفترقا حتی یردا علی الحوض» «من در میان شما دو جانشین می‌گذارم، کتاب خدا، ریسمان (نجات) میان آسمان و زمین، و عترت و اهل بیتم. و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا (در محشر) نزد «حوض» (کوثر) به من ملحق گردند»<sup>(۲)</sup>

و حاکم نیشابوری در مستدرک می‌نویسد که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله عزوجل و عترتی، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» من، میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیتم، کتاب خدا ریسمانی است آویزان از آسمان به زمین، و عترت و اهل بیتم. و خدای لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا نزد حوض کوثر بر من وارد شوند بنگرید چگونه از این دو یادگار من پذیرایی می‌کنید»<sup>(۱)</sup>

همان کتاب خدا و عترتی که تنها راه نجات امت اسلامی است و تمسک به آن دو است که افراد را از ضلالت نجات می‌دهد و اگر هر کدام از آن دو کنار گذاشته شود امت دچار انحراف می‌شوند و بهره‌ای از هدایت برای آنها نمی‌باشد. اما افسوس و صد افسوس که راهزنان دین و شیاطین گماشته شده در این مسیر، از زمان صدور این حدیث شریف و فرمان تمسک به قرآن و عترت سر راه مسلمین نشستند و هر روز گروهی را از این دو ثقل الهی دور کردند، روزی با شعار حسبنا کتاب الله، و زمانی با ایجاد گروهک‌های، صوفی و درویش مسلک و عرفان‌های کاذب و زمانی با ترجمه کتاب‌های فلاسفه‌ی یونان و انتشار آن در بین مسلمین مردم را از منطق اهل بیت و مکتب قرآن دور کردند.

همان فلسفه‌ای که استاد مصباح یزدی درباره‌اش می‌گوید: دستگاه‌های ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به ناحق مسند حکومت اسلامی را اشغال کرده بودند به شدت احساس نیاز به پایگاهی مردمی در میان مسلمانان می‌کردند و در حالی که اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام یعنی همان اولیای به حق مردم، معدن علم و خزانة دار و حی الهی بودند، دستگاه‌های حاکم برای جلب افراد وسیله‌ای جز تهدید و تطمیع در اختیار نداشتند از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صاحب نظران به دستگاه خویش رونقی بخشند و با استفاده از علوم یونانی و رومیان در برابر پیشوایان اهل بیت علیهم‌السلام دکانی بگشایند. بدین ترتیب افکار مختلف فلسفی و انواع دانش‌ها و فنون با انگیزه‌های گوناگون و بوسیله دوست و دشمن وارد محیط اسلامی گردید. (۱)

همچنین صاحب تفسیر المیزان در این باره می‌گوید: حکومت‌های معاصر با ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نظر به این که از آن حضرات دور بودند از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات علیهم‌السلام و بازداشتن مردم از مراجعه‌ی به ایشان و بهره‌مندی از علومشان استفاده می‌کردند، می‌توان گفت که ترجمه‌ی الهیات به منظور بستن در خانه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. در این برهه از زمان، علوم اوائل، یعنی منطق و ریاضیات و طبعیات و الهیات و طب و حکمت علمی به زبان عربی ترجمه شد، مقداری در زمان بنی امیه ترجمه گشت و

سپس در زمان بنی عباس تکمیل شده و صدها کتاب یونانی و رومی و هندی و ایرانی و سریانی به زبان عربی در آمد (۱)

همچنین علامه مجلسی رحمته‌الله درباره این علوم می‌فرماید:

این جنایت بر دین اسلام است و شهرت و نشر دادن کتابهای فلاسفه در بین مسلمین از بدعت‌های خلفای جور بوده (یعنی بنی‌العباس) که با ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دشمن بوده‌اند. آنها به این منظور مطالب فلاسفه را بین مسلمین رواج دادند که مردم را از ائمه معصومین علیهم‌السلام و از شریعت روشن اسلام منصرف و روگردان سازند. (یعنی مردم را مشغول مطالب پیچ در پیچ فلاسفه نمایند تا به علوم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روی نیاورند و سرگرم افکار پریشان فلاسفه گردند؛) و بر همین مطلب دلالت دارد آنچه صفدی در شرح لامیه العجم ذکر کرده که چون مأمون عباسی با پادشاهان نصاری صلح کرد (گمان می‌برم که پادشاه جزیره قبرس باشد) از آنها طلب کرد که مخزن و کتابخانه کتب یونان را در اختیار او بگذارند (آن کتاب‌ها در خانه‌ای جمع بوده و هیچ کس از آن خبری نداشت)

پس پادشاه دوستان خصوصی خود را که صاحب رأی نیکو دانست جمع کرد و با ایشان مشورت نمود. تمامی آنها رأی دادند که آن کتب را در اختیار مأمون نگذارد و نزد او نفرستد، مگر یک نفر از آنها که گفت این کتب را به نزد ایشان بفرستید (چرا که این کار به ضرر و شکست آنها تمام می‌شود) زیرا این علوم (یعنی فلسفه) داخل هیچ

دولت شرعيه نشده مگر آن که آنرا به فساد کشانیده و اختلاف در بين علماء آنها ایجاد کرده است. (۱)

همچنين ايشان مى‌فرمايند، مشهور است اول کسی که کتاب های يونانيان را به زبان عربی ترجمه کرد خالد بن يزيد بن معاويه بوده است. اما شيطان به اين مسير انحرافی بسنده نکرد و باز راه جدیدی را بر افراد گشود و مردم را پيرو باب و بهاء و امثال آنها کردند، اما امروز هم شيطان دست از کار نکشیده به نام فرقه‌ی ضاله‌ی وهابيت در مسير حق نشسته و در تلاش است تا مردم را از ثقلين جدا سازد، همان فرقه‌ای که مدعی حقانيت است و تنها خود را عامل به قرآن می‌داند و ديگران را کافر و مشرک معرفی می‌نماید. و با بيان مطالبی مبني بر شرک بودن توسل و استغاثه و طلب شفاعت و .... مردم را از اولياء الهی دور می‌کند و ياوران دجال را عليه مسلمانان واقعی می‌شوراند، بر همين اساس اين حقير فقير بی بضاعت با استمداد از توفیقات الهی بر آن شدم تا کتابی در رد عقائد اين گروه ضاله به رشته‌ی تحرير در آورم لذا اين کتاب را آماده و نام آن را «وهابيون چه می‌گویند» گذاشتم و آن را در سه فصل تنظيم نمودم.

فصل اول: شناسنامه‌ی وهابيون

فصل دوم: اعتقادات وهابيون

فصل سوم: فضائل فراموش شده‌ی اهل بيت عليهم‌السلام میان وهابيون در اینجا لازم می‌دانم از استاد عالی مقام حوزه‌ی علمیه‌ی

۱- بحار، ج ۵۷، ص ۱۹۷ آخر باب معادن و جمادات.

اصفهان حضرت آيت الله حاج شيخ علی صافی اصفهانی حفظه الله که با ارشادات عالمانه و پدرانہ‌ی خود ما را در تنظيم اين کتاب ياری فرمودند و اين کتاب تحت اشراف ايشان به پايان رسيد و همچنين از همه کارکنان دلسوز و با اخلاص واحد پژوهش مؤسسه دارالصادق اصفهان که در نشر اين کتاب از هيچ کوششی دريغ نکردند نهايت تشکر و قدردانی را داريم و اميدوارم خداوند متعال اين عمل ناچيز را از اين حقير روسياه و از همه افراد مذکور بپذيرد و آن را وسيله‌ای برای هدايت طالبين راه حق قرار دهد و به برکت اين عمل، قلب مقدس امام زمان عليه‌السلام را از ما راضی نمايد و به ما حسن عاقبت عطاء نمايد.  
انشاء الله

محمد حسين طغيانی

يازدهم ذيقعدة الحرام ۱۴۳۲ هـ

مصادف با ولادت امام رضا عليه‌السلام

## فصل اول :

### شناسنامه وهابيون

۱- وهابيون چه کسانی هستند؟

۲- محمد بن عبد الوهاب در نظر علمای اهل تسنن

۳- جنایات وهابيون



## وهابیون چه کسانی هستند؟

در آغاز قرن هشتم هجری فردی موسوم به احمد بن تیمیه، به برخی از سنن و عقاید رایج مسلمانان اعتراض کرد و گرایش به آنها را مایه شرک و دوری از توحید پنداشت، مثلاً مدعی شد که شفاعت اولیای الهی در روز رستاخیز، واقعیت دارد، ولی درخواست شفاعت از آنان در این جهان، شرک است.

احمد بن تیمیه نجدی در سال ۶۶۱ هجری قمری، پنج سال پس از سقوط خلافت بغداد در حرّان که از توابع شام است به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را تا ۱۷ سالگی در آن سرزمین به پایان برد. در آن روزگار که حمله مغولان به اطراف شام ترس عجیبی در دل‌ها افکنده بود، سبب شد که عبدالحلیم، پدر احمد، همراه خانواده و جمعی از بستگان، حرّان را به سوی دمشق ترک گویند و در آنجا اقامت کنند.

تا سال ۶۹۸ هجری چیزی از احمد شنیده نشد، ولی از آغاز قرن هشتم افکار مخرب وی ظهور و بروز یافت؛ خصوصاً زمانی که ساکنین حماه از وی خواستند آیه «الرحمن علی العرش استوی» را تفسیر کند. در تفسیر این آیه برای خداوند جایگاهی در فراز آسمان‌ها که بر عرش و سریری متکی است تعیین کرد.

انتشار پاسخ ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن غوغایی به راه انداخت به طوری که علمایی همچون جلال‌الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی او را احضار کرد ولی او در محاکمه حاضر نشد. ابن تیمیه، پیوسته افکار عمومی را با نظریات خلاف مشهور و رایج خود متشنج و پریشان می‌کرد، تا اینکه بالاخره در سال ۷۰۵ هجری در دادگاه محکوم و به مصر تبعید شد. وی در سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد ولی تا سال ۷۱۲ به شام برگشت و در آنجا به نشر افکار و نظریات خود پرداخت، تا اینکه مجدداً در سال ۷۲۱ محکوم به زندان شد و در سال ۷۲۸ در زندان مرد.

ذکر بیانیه‌هایی که عالمان بزرگ شام و مصر درباره ابن تیمیه صادر کرده‌اند، در این مقاله نمی‌گنجد. برای نمونه به برگزیده‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم تا نقش او در تشویش افکار عمومی آن زمان و پاشیدن بذر نفاق در بین مردم روشن شود.

ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه خود معروف به «رحله ابن بطوطه» می‌نویسد:

من در دمشق فقیه بزرگ حنابله تقی‌الدین بن تیمیه را دیدم. او در فنون گوناگون سخن می‌گفت ولی در عقل او چیزی بود. او در یکی از جمعه‌ها در مسجدی مشغول و عظم و ارشاد بود و من نیز شرکت کرده بودم، از جمله گفتار او این بود: خداوند از عرش به آسمان نخست فرود می‌آید، مانند فرود آمدن من از منبر. این سخن را گفتم و یک پله از منبر پائین آمد. در این هنگام «ابن الزهرا» فقیه مالکی با او به مقابله برخاست، و سخن او را رد کرد. مردم به طرفداری از ابن تیمیه

برخواستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند.<sup>(۱)</sup>

شمس‌الدین ذهبی (دانشمند مشهور اهل سنت که در علم حدیث و رجال و درایه سرآمد عصر خویش بود و همچون ابن تیمیه آیین حنبلی داشت) در نامه بلند و پندآمیزش به ابن تیمیه چنین نوشت: آیا وقت آن نرسیده که از جهالت دست برداری و توبه کنی؟! بدان که به دهه هفتاد عمر خود گام نهاده‌ای و مرگت نزدیک شده است. به خدا قسم، فکر نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را هم که به یاد مرگ هستند تحقیر می‌کنی! فکر نمی‌کنم سخن مرا بپذیری و به پند من گوش دهی؛ بلکه بر آنی که در برابر نامه کوتاه من، درازگویی کنی تا من رشته سخن را قطع کنم. تو پیوسته در فکر پیروزی بر من هستی تا من سکوت اختیار کنم! تو که با من که می‌دانی دوست تو هستم چنین می‌کنی، پس با دشمنانت چه خواهی کرد؟! به خدا قسم! در میان دشمنان تو افراد صالح و خردمند و دانشور فراوانند، چنان که در بین دوستانت نیز افراد گنه‌کار و دروغگو و نادان و بی‌عاری، زیاد به چشم می‌خورند! بدان خوشحالم که از من بدگویی کنی اما از نصیحتم پندگیری.<sup>(۲)</sup>

سبکی، محقق هم عصر ابن تیمیه، معتقد است: «ابن تیمیه در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت پرداخت و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست تا آنجا که به ازلی بودن عالم ملتزم شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت.»<sup>(۳)</sup>

۱- رحله ابن بطوطه، ص ۹۶-۹۵. ۲- تکمله السیف الصیقل، ص ۱۹۲ ۱۰۹.

۳- الدرر المضية فی الرد علی ابن تیمیه، سبکی، ص ۵.

ابن شاکر کتبی در شرح حال ابن تیمیه از رساله‌ای یاد می‌کند که وی درباره فضایل معاویه و عدم جواز لعن یزید نوشته است.<sup>(۱)</sup>

ابن حجر هیثمی دانشمند سرشناس اهل سنت، ابن تیمیه را فردی می‌داند که خداوند او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است. پیشوایان اهل سنت بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. هر کس می‌خواهد از عقاید وی آگاه شود به کتاب‌های ابوالحسن سبکی و فرزندش تاج‌الدین و غیر آنان رجوع کند. سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت‌گزار، گمراه گمراه‌گر و غیر معتدل است. خداوند، با عدلش با او رفتار کرده و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند!

انتقادات مستمر دانشمندان وقت، موجب انزوای ابن تیمیه شد و مرامش به تدریج به فراموشی سپرده شد، چنان که دیگر کسی از افکار وی دم نمی‌زد، گویی در جهان چنین کسی نبوده و چنین افکاری را عرضه نکرده است. بر اثر مبارزات یاد شده، از مکتب ابن تیمیه جز در کتاب‌های شاگرد وی، ابن قیم جوزی نامی باقی نماند. حتی خود ابن قیم نیز در کتاب «الروح» به چالش با استاد خود پرداخته است.

اکنون باید دید چگونه این مکتب بار دیگر در قرن ۱۲ هجری از انزوا و گم نامی بدر آمد و برخی مجدداً به نشر و ترویج آن پرداختند؟ حدود پانصد سال بعد از ابن تیمیه، آرای وی توسط فردی موسوم به محمد بن عبدالوهاب از انزوا و گمنامی به در آمد و با ترویج آن به وسیله قدرت شمشیر، موجی نو از تفرقه و کشتار بین مسلمانان به راه افتاد. متأسفانه طرح مجدد افکار ابن تیمیه از سوی

۱- فوات الوفيات، کتبی، ج ۱، ص ۷۷.

محمد بن عبدالوهاب در اوضاع تاریخی بسیار نامناسبی صورت گرفت. چنان که گویی اساساً وضع این افکار، برای ایجاد شکاف و اختلاف میان مسلمانان، آن هم در بدترین اوضاع تاریخی بود! ترویج آرای ابن تیمیه از سوی محمد بن عبدالوهاب (که عنوان مکتب وهابیت را به خود گرفت) و سپس حمله وهابیون با پشتیبانی سیاسی نظامی شیوخ برخی از قبایل «نجد» به مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام و یمن، در دهه‌های نخست قرن ۱۳ هجری صورت پذیرفت، این در حالی بود که امت اسلامی از چهار سو مورد حمله و حمله شدید استعمارگران مسیحی قرار داشت.

انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، روس‌های تزاری و آمریکایی‌ها هر کدام به نوبه خود در قرن ۱۹ میلادی گرگ صفتانه امت مظلوم و پریشان اسلامی را مورد حمله قرار داده بودند. در چنین دوران سختی که مسلمانان نیاز حیاتی به همدلی و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند، محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را به جرم شفاعت خواهی از پاکان و زیارت قبور اولیای خدا مشرک و بت پرست و واجب القتل خواند! و اعراب بادیه‌نشین را برانگیخت که مناطق سنی‌نشین و شیعه‌نشین حجاز و عراق و شام و یمن را به خاک و خون بکشند و اموال مسلمانان را به عنوان غنیمت جهاد با کفار به غارت برند!<sup>(۱)</sup>

نکته بسیار عجیب و غیر قابل هضم در این کار، جریان فتوای محمد بن عبدالوهاب (مثلاً به عنوان فقیه) به تکفیر مسلمانان جهان و تشویق پیروان خویش به قتل و غارت فجیع آنان به اتهام شرک و بت پرستی است که صحنه‌های جانگدازی در طول دو قرن اخیر پیش

۱- الفتاوی الحدیث، ص ۸۶.

آورده است. چنین فتوایی در بین پیروان ادیان الهی کمتر سابقه دارد. وی در کتاب کشف الشبهات می‌نویسد: کسانی که فرشتگان و پیامبران و اولیاء الهی را شفیع قرار داده، و به وسیله آن نزد پروردگار تقرب می‌جویند، خونشان حلال و قتل آنان جایز است.<sup>(۱)</sup>

خشونت و وحشیگری در ذات این مکتب نهفته است و مظاهر آن در حمله و کشتار بی سابقه مردم مظلوم کربلای معلی در سال ۱۳۴۳ هجری دیده می‌شود که حدود ۷۰۰۰ نفر از علما، سادات و مردم را قلع و قمع کردند که بسیار دور از باور و انسانیت است.<sup>(۲)</sup>

### پایه گذار وهابیت

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ هجری در شهر عیینه از توابع نجد به دنیا آمد، پدر او عبدالوهاب قاضی شهر به شمار می‌رفت. محمد بن عبدالوهاب فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینه منوره شد و در آنجا به تحصیل حدیث و فقه پرداخت.

در دوران تحصیل در مدینه، گاهی مطالبی بر زبانش جاری می‌شد که از عقایدی خاص حکایت داشت، چندان که اساتید وی از آینده‌اش نگران شده و می‌گفتند: اگر این فرد به تبلیغ بپردازد، گروهی راگمراه خواهد کرد.

چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد و چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یکسال در

۱- کشف الشبهات، ص ۸۷ - ۵۸، چاپ دارالقلم.

۲- کشف الارتیاب، ص ۷۷؛ شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۳۸۸.

کردستان و دو سال در همدان اقامت کرد. زمانی هم در اصفهان و قم ساکن بود و بعد از طریق بصره به احساء و سپس به اقامتگاه پدرش حُریمله رفت.

تا زمانی که پدرش در قید حیات بود وی کمتر سخن می‌گفت. تنها گاهی میان او و پدرش نزاعی در می‌گرفت. ولی پس از مرگ پدر به سال ۱۱۵۳ هـ. ق، پرده از عقاید خود برداشت. تبلیغات محمد بن عبدالوهاب در شهر حُریمله افکار عمومی را برآشفته، به گونه‌ای که ناچار شد این شهر را به قصد اقامت در زادگاهش ترک کند.

در زادگاهش (عیینه) با حاکم وقت، عثمان بن معمر، تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد و قرار شد که با پشتیبانی حاکم، آیین خود را تبلیغ کند ولی طولی نکشید که فرمانروای احساء (که مقامی بالاتر از حاکم عیینه داشت) عمل عثمان را ناروا شمرد و دستور داد هر چه زودتر فرزند عبدالوهاب را از شهر بیرون کند.

محمد بن عبدالوهاب ناچار شد برای اقامت و تبلیغ اعتقادات فاسدش محل دیگری را برای زندگی انتخاب کند، بنابراین به منطقه‌ای به نام درعیه رفت. حاکم درعیه محمد بن سعود (جد آل سعود) بود. او دعوت خود را با حاکم در میان گذاشت و هر دو پیمان بستند که رشته دعوت از آن محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد. برای استحکام روابط، ازدواجی نیز بین دو خانواده صورت گرفت.

محمد بن عبدالوهاب این بار تبلیغات مسمومش را در پرتوی قدرت حاکم آغاز نمود. و خیلی زود هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنایم از اطراف و اکناف به شهر

درعیه، که شهر فقیر و بدبختی بود، سرازیر گشت. این غنایم، چیزی جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت‌پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود!

### عوامل گسترش وهابیت

به طور کلی می‌توان گفت دو عامل به انتشار دعوت محمد بن عبدالوهاب در میان اعراب بادیه نشین نجد کمک زیادی کرد:

- ۱- حمایت سیاسی نظامی آل سعود از محمد بن عبدالوهاب.
  - ۲- دوری مردم نجد از تمدن و معارف و حقایق اسلامی.
- توضیح: جنگ‌هایی که وهابیون در نجد و خارج از نجد (حجاز، یمن، شام، عراق و...) می‌کردند، جاذبه‌ای دلفریب داشت به گونه‌ای که ثروت هر شهری که با قهر و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر مهاجمان حلال بود. اگر می‌توانستند آن را جزو تصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و در غیر این صورت، به غنایمی که به دست آورده بودند اکتفا می‌کردند.

## محمد بن عبدالوهاب از دیدگاه علماء اهل تسنن

محمد بن عبدالوهاب بنیان‌گذار مکتب وهابیت که در سال ۱۱۱۵ در شهر عیینه به دنیا آمده، دارای اعتقادات خاصی بوده و تحت تاثیر همان اعتقادات، شیعیان را کافر و مشرک معرفی می‌نماید، وی تنها خود و پیروانش را مسلمان میدانند و دیگران را کافر و مشرک معرفی مینماید و پیروانش کلمات او را مورد اجماع علماء اهل تسنن می‌دانند و او را تأیید شده‌ی علمای اهل تسنن معرفی می‌کنند در حالی که این چنین نیست و بسیاری از علماء اهل سنت بر علیه او کلماتی بیان کرده‌اند که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم

### ۱- شیخ عبدالله هروی:

شیخ عبدالله هروی معروف به حبشی درباره‌ی محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «او با دعوتی ظهور کرد که با افکاری مخلوط بود که گمان می‌کرد از قرآن و سنت است. او کسی بود که بدعت‌های تقی الدین احمد بن تیمیه را گرفته و آنها را احیاء نمود؛ از قبیل تحریم توسل به پیامبر و تحریم سفر به جهت زیارت قبر پیامبر ﷺ و غیره و از انبیاء و صالحان به قصد دعا در آن مکان به امید اجابت از جانب خدا و تکفیر کسی که این‌گونه ندا می‌دهد: ای رسول خدا! ای محمد

ای علی!...»<sup>(۱)</sup>

## ۲- شیخ احمد زینی دحلال

شیخ احمد دحلال، مفتی مکه در اواخر سلطنت عثمانی درباره‌ی محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

«بسیاری از اساتید محمد بن عبدالوهاب در مدینه می‌گفتند، زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه‌ی او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد. و پیش بینی آنها به وقوع پیوست. محمد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده‌اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن که درباره‌ی مشرکان نازل شده بود همگی را بر اهل توحید حمل نموده.<sup>(۲)</sup>»

## ۳- شیخ محمد بن عبدالله نجدی

او که مفتی حنابله مکه، در سال ۱۲۹۵، بوده است در کتاب «السحب الوابله علی ضرائع الحنابله» درباره‌ی پدر محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله‌های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. خبر دادند به من، برخی از کسانی که او را دیده‌اند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده که او بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و

۱- المقالات السنیه ص ۴۶ به نقل از کتاب وهابیت از دیدگاه اهل سنت

۲- الفتوحات الاسلامیه جلد ۲ ص ۶۶

اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سرزند، و لذا به مردم می‌گفت: زود است که شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت و نیز فرزندش سلیمان، برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بوده و ردیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت.<sup>(۱)</sup>

#### ۴- ابن عابدین حنفی

ابن عابدین حنفی می‌نویسد:

«مطلبی در مورد پیروان محمد عبدالوهاب، خوارج زمان ما، قول او: (اصحاب پیامبر ﷺ ما را تکفیر می‌کنند) دانستنی که این، در نامگذاری به خوارج شرط نیست، بلکه بیان کسی است که بر آقای ما علی (رض) خروج کرده است. و گرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده‌اند، همانگونه که در زمان ما درباره‌ی پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و به حرمین غالب شدند و مذهب حنابله را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هر کس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند، تا اینکه خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمین را بر آنان پیروز گردانید»<sup>(۲)</sup>

#### ۵- شیخ احمد صاوی

۱- السحب الوابله علی ضرائح الحنابله ص ۲۷۵

۲- رد المختار علی الدر المختار جلد ۴ ص ۲۶۲

شیخ احمد صاوی مالکی درباره‌ی محمد بن عبدالوهاب در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می‌نویسد: «و گفته شده که این آیات در مورد خوارجی نازل شده که تأویل قرآن و سنت را تحریم نموده و از این طریق خونها و اموال مسلمانان را حلال شمردند، همانگونه که الان در نظیر آنان مشاهده می‌کنیم، و آنان فرقه‌ای هستند در سرزمین حجاز به نام وهابیت که گمان می‌کنند کسانی هستند، آگاه باشید که آنان همان دروغ‌گویانند که شیطان بر آنان غلبه کرده و یاد خدا را به فراموشی انداخته‌اند، و آنها حزب شیطان‌اند، آگاه باشید که حزب شیطان همان زیان‌کارانند. از خدای کریم می‌خواهیم که ریشه آنان را قطع کند»<sup>(۱)</sup>

#### ۶- شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب مفتی مکه،

سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در رد محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می‌گوید: ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هر کسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زیانت را از مسلمانان باز داری... و تو نمی‌توانی و حق نداری عموم مسلمین را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک تر است؛ زیرا که او از غیر راه مؤمنین پیروی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و او را به دوزخ داخل می‌کنیم و سرانجام بدی است» و همانا

۱- مرآة النجدیه ص ۸۶

گرگ، گوسفندان و امانده را می خورد»<sup>(۱)</sup>

## ۷- محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه‌ی اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی، طلحه‌ی اسدی و امثال آنها داشت، و لذا در ذهنش ادعای نبوت را می پروراند و اگر می توانست که چنین ادعائی کند آن را اظهار می داشت... و هرگاه کسی پیرو او می شد در حالی که حج واجب را انجام داده بود به او می گفت: دوباره حج به جای آور؛ چراکه حج اول را که انجام دادی در حال شرک بودی لذا قبول نمی باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است و چون کسی می خواست وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می گفت: بر خودت گواهی بده که قبلا کافر بودی و پدر و مادرت نیز با کفر از دنیا رفته اند، و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده اند و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می کرد و اگر او چنین گواهی می داد او را می پذیرفت و گرنه دستور می داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی کرد تکفیر می نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می آمد و آن ها را مشرک می نامید و خون ها و اموالشان را مباح می کرد. و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر نقص وارد می کرد و گمان می کرد

۱- خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام جلد ۲ ص ۲۶۰

که قصد و هدفش محافظت از توحید است»<sup>(۱)</sup>.

## ۸- شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری

او درباره‌ی وهابیون می گوید:

«شکی نیست که دعوت و هابیت با این خشونت‌ی که دارد از تسامح اسلام خارج است؛ زیرا دعوت اسلامی به صلح کامل و خالص می باشد و هرگز به جنگ به جز هنگام ضرورت پناه نمی برد... و اگر اسلام با مخالفانشان که کفر صریح دارند این گونه با سازش معامله می کند، پس وظیفه‌ی دعوت و هابییون است که با مخالفینشان این گونه رفتار کنند، در حالی که آنان به طور قطع مثل کافرانی نیستند که کفرشان علنی است؛ زیرا آنان به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه همراه با این اعتقاد مردگان را صدا زده و از آنها کمک می خواهند و از آنها تقاضا می کنند تا در قضای حاجات و بر طرف شدن گرفتاری ها به آنان کمک کنند؛ زیرا بر فرض که این کارها شرک باشد، به حد شرک کسانی نمی رسد که به خدا و رسولش ایمان ندارند»<sup>(۲)</sup>.

## ۹- شیخ محمد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری

او درباره‌ی معتقدات و هابییون می گوید:

«از اعتقادات باطل و مهلک و هابییون آن است که آنان معتقدند هر کسی به زیارت قبر سید ما محمد ﷺ رود تا بر او درود فرستاده و به او توسل جوید، او محکوم به کفر و شرک است؛ به جهت آنکه زیارت قبر شریف حضرت و ردّ سلام بر ساکن آن و توسل به او را

۱- النصوص الاسلامیه فی الرد علی مذهب الوهابیه ص ۴۰ چاپ مصر سال ۱۹۲۲م

۲- المجددون فی الاسلام، عبدالمتعال صعیدی

عبادت قبر به شمار می‌آورند. پس وای بر کسی که چنین اعتقادی را دارد. و هرگز کسی از مسلمانان در روی زمین چنین اعتقادی را ندارد، بلکه حتی از کفار کسی این عقیده را ندارد که مرتبه الوهیت یا ربوبیت برای مخلوق است. جز محمد بن عبدالوهاب که خدای خود را هوای نفسش قرار داده و خداوند او را با وجود علم گمراه کرده و برگوش و قلبش مهر کرده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؛ زیرا قرآن و حدیث را تغییر و تحریف داده. و به انبیاء مرسلین و اولیاء و صالحان نقص وارد کرده است و می‌دانیم که نقص وارد کردن به آنها از روی عمد به اجماع امامان چهارگانه کفر است، خصوصاً وارد کردن نقص به آقای ما محمد. و نیز می‌دانیم که محمد بن عبدالوهاب اصلش از قبیله‌ی تمیم است بزرگترین قبیله‌ای که پیامبر ﷺ را آزار داده است. آری، محمد بن عبدالوهاب مورد غضب پدر و اساتید و اهل خود بود هنگامی که موعظه‌ها و ارشادات و عقاید فاسدش اظهار می‌شد او را از شهری به شهر دیگر با ذلت و حقارت و اهانت طرد می‌نمودند تا آنکه به شهر اهل خود رسید که همگی بادیه نشین و حیوان چران بودند و هیچ چیز از دین نمی‌دانستند، و لذا عقیده‌ی او را در آن راه کمک کردند و لذا با کمک و مساعدت آنها توانست دین جدید خود را منتشر کند. و در آن حال بود که علمای مکه او را تکفیر کرده و از حج منعش نمودند»<sup>(۱)</sup>.

#### ۱۰- شیخ عبد بن الحاج وصیف

او که از علمای شافعی مصر است درباره‌ی وهابيون می‌گوید:  
«آگاه باشید که وهابيون نجدی و پیروان جاهل آنها در این زمان به

گسترش فتنه در دین اسلام در هر مکان قیام کرده و آنچه را که ائمه اعلام بر آن اجماع کرده انکار می‌کنند. و لذا بر ما واجب است که اصل آنها را بیان کرده و انگیزه‌ی بدعت‌گذاری آنها را برای مردم بازگو کنیم، همانگونه که به توفیق خدا شروع به تألیف کتابی در رد آنها کرده و نام آن را «ضلالات الوهابیین و جهالة المتوهبین» نامیدیم...

وهابيون گروهی از عرب‌های بی‌فرهنگ و احمق‌اند که از محمد بن عبدالوهاب، نجدی مشرقی، بدعت‌گذار، گمراه و گمراه‌کننده پیروی می‌کنند، و هنگامی که اصول نادرست خود را در میان آنان منتشر کرد مردم از او کورکورانه تبعیت نمودند، و آنان در آن روز قدرت تفکر صحیح و درک سیاسی قوی نداشتند... محمد بن عبدالوهاب از پدر و مادر صالح به دنیا آمد، بلکه پدرش شیخ عبدالوهاب با صالح بودنش از علمای اخیار و جلیل‌القدر و دوستان علم و نشر آن بود... و لذا فرزندش محمد را به مدینه‌ی پیامبر ﷺ فرستاد تا از اساتید آن دیار کسب علم نماید. آن فرزند نحس در آن دیار مدتی درنگ کرد، ولی خداوند بر او در آن شهر غضب نمود و مدینه‌ی خود را از لوٹ و جود خبیث او پاک کرد. و لذا به سوی مکه مکرمه رفت و دروس علم را از اساتید آن دیار فراگرفت و با بزرگان آن شهر امثال محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی حنفی ملازم شد ولی اساتید او در هر زمان و مکان صریحاً او را مذمت و سرزنش کرده و از او به غضب می‌آمدند و مردم را از او بر حذر می‌داشتند. زیرا در وجود او آثار الحاد و خروج از دین را به طور آشکار و واضح می‌دیدند»<sup>(۱)</sup>.



## ۱۱- جمیل صدقی زهاوی، حنفی

او می‌گوید:

«از جمله کسانی که محمد بن عبدالوهاب در مدینه از او علم فرا گرفته شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی است این دو استاد و دیگر کسانی که او از آنان علم فراگرفت همگی در او گمراهی و الحاد را به زیرکی فهمیدند و می‌گفتند: زود است که خداوند متعال او را گمراه کرده و افراد شقی از بندگانش را به سبب او گمراه سازد. و همین طور نیز اتفاق افتاد: و نیز پدرش عبدالوهاب که از علمای صالح بود و برادرش شیخ سلیمان به زیرکی در او الحاد را یافته بودند و لذا مردم را از او بر حذر می‌داشتند...»<sup>(۱)</sup>

اینها تنها بخشی از کلمات علماء اهل تسنن درباره محمد بن عبد الوهاب بود که در این فصل بیان شد و گفتار بسیاری از بزرگان اهل تسنن باقی ماند که به خاطر کمی گنجایش این کتاب از آوردن آنها معذوریم.

## جنایات وهابیون

از آن جهت که منطق وهابیون منطق ظلم و تعدی به مسلمانان است از ابتدای تاسیس این مکتب ظاله بزرگان این گروه امر به کشت و کشتار مسلمانان کردند و طبق این دستور بسیاری از صالحین و متدینین شیعه و سنی به حکم شرک و کفر به قتل رسیدند و بسیاری از مسلمانان از شهر و دیار خود رانده، و بسیاری از اطفال یتیم، و بسیاری از زنان بیوه شدند و همه آنها بخاطر وجود فرقه ضاله‌ای بود که قصدی جز ایجاد فرقه و تفرقه ما بین مسلمانان نداشت، همان گروهی که به جز جنایت و پلیدی در کارنامه ننگین خود چیزی ندارد؛ به جاست که در این فصل به بخشی از این جنایات اشاره کنیم، تا بیشتر از پیش با این گروه آشنا شویم.

۱- قتل و غارت وهابیون در منطقه نجد: محمد بن عبدالوهاب با اعلام جهاد علیه مسلمانان به اتهام کفر، شرک و بدعت، اعراب بادیه نشین را تحریک کرد و به کمک ابن سعود، لشکری فراهم ساخت و با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان نشین، مردم را به خاک و خون کشید و اموال آنان را به عنوان غنایم جنگی غارت نمود<sup>(۱)</sup>

۱- ر.ک: تاریخ نجد، فصل سوم غزوات، ص ۹۵؛ تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۳۱

۱- الفجر الصادق ص ۱۶ چاپ مصر سال ۱۳۲۳ هـ

در این بخش به چند نمونه از کشتار بی رحمانه وهابیون که در منطقه نجد و اطراف ریاض انجام گرفته، اشاره می‌کنیم.

الف: کشتار مسلمانان و قطع نخل‌ها و غارت مغازه‌ها: ابن بشر عثمان بن عبد الله، مورخ آل سعود در باره آغاز دعوت وهابیون در منطقه نجد و کشت و کشتار مردم بی گناه به اتهام شرک می‌نویسد: عبد العزيز همراه با عده‌ای به قصد جهاد با اهل سرزمین «ثادق» حرکت کرد و آنان را به محاصره درآورد و بخشی از نخلستان‌های آنان را قطع کرد و تعدادی از مردان آنان را هم به قتل رساند<sup>(۱)</sup>. سپس عبد العزيز به قصد جهاد به سمت «خُرج» حرکت کرد و در منطقه «دُلم» هشت نفر از مردان راکشت و مغازه‌ها را که مملو از اموال بود، غارت کرد و آن گاه به سرزمین «نُعْجان»، «تَزْمَدَا»، «دُلم» و «خُرج» رفت و عده‌ای راکشت و شتران بسیاری را به غنیمت گرفت<sup>(۲)</sup>.

ب: به آتش کشیدن محصولات زراعی: ابن بشر در ادامه می‌نویسد: عبد العزيز به قصد جهاد وارد «منفوحه» شد و محصولات زراعی آنان را به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات، گوسفندان

و تاریخیچه نقد و بررسی وهابی‌ها، ۱۳۷۶.

۱- سار عبد العزيز رحمه الله غازيا بجميع المسلمين وقصد بلد ثادق ونازلهم وحاصرهم ووقع بينهم قتال وقطع شيننا من نخيلهم فاقام على ذلك أياما، وقتل من أهل البلد ثمانية رجال، وقتل من المسلمين ثمانية رجال». عنوان المجد، ص ۳۴

۲- غزا عبد العزيز إلى الخرج فأوقع بأهل الدلم وقتل من أهلها ثمانية رجال ونهبوا بها دكاكين فيها أموال، ثم أغاروا على أهل بلد نَعْجان وقتلوا عودة بن علي ورجع إلى وطنه، ثم بعد أيام سار عبد العزيز بجيشه إلى بلد (تَزْمَدَا) وقتل من أهلها أربعة رجال وأصيب من الغزو مبارك بن مزروع. ثم إنَّ عبد العزيز كَرَّ راجعا وقصد (الدلم) و (الخُرج) فقاتل أهلها وقتل من فزعهم سبعة رجال وغنم عليهم إبلا كثيرا. عنوان المجد، ص ۴۳.

و شتران را به غنیمت گرفت و ده نفر را نیز به قتل رسانید<sup>(۱)</sup>.

ج: سقط جنین زنان باردار: لشکر عبد العزيز شبانگاه وارد منطقه «حَرْمَه» شدند و پس از طلوع فجر به دستور عبد الله پسر عبد العزيز، تیراندازان به صورت دسته جمعی به طرف شهر تیراندازی کردند و صدای مهیب تیرها، شهر را به لرزه درآورد به گونه‌ای که بعضی از زنان حامله، سقط کردند و مردم به وحشت افتاده و شهر به محاصره درآمد و مردم شهر، نه توان مقاومت و نه امکان فرار از شهر را داشتند.<sup>(۲)</sup>

د: کشته شدن مردم ریاض در اثر گرسنگی و تشنگی: ابن بشر در باره حمله وهابیون به ریاض می‌نویسد: ففرَّ أهل الرياض في ساقته الرجال والنساء والأطفال لا يلوي أحد على أحد، هربوا على وجوههم إلى البرية في السهباء قاصدين الخروج وذلك في فصل الصيف، فهلك منهم خلق كثير جوعا وعطشا<sup>(۳)</sup>؛ اهل ریاض، همه مردان، زنان و کودکان با شنیدن حمله لشکر وهابیون از ترس و وحشت، پا به فرار گذاشتند، از آن جایی که این حمله در فصل تابستان بود، جمعیت زیادی در اثر گرسنگی و تشنگی جان سپردند.

ه: کشتار فراریان: ابن بشر در ادامه می‌گوید: فلما دخل عبد العزيز الرياض وجدها خالية من أهلها إلا قليلاً فساروا في أثرهم يقتلون ويغنمون. ثم إنَّ عبد العزيز جعل في البيوت ضباطا يحفظون ما فيها.

۱- غزا عبد العزيز منفوحة وأشعل في زروعها النار؟! وأخذ كثيرا من حللهم وغنم منهم إبلا كثيرا وقتل من الأعراب عشرة رجال». عنوان المجد، ص ۴۳.  
۲- أتوا بلاد حَرْمَه في الليل وهم هاجعون . . . فلما انفجر الصبح أمر عبد الله على صاحب بُندق يثورها، فثوروا البنادق دفعة واحدة فارتجت البلد بأهلها وسقط بعض الحوامل، ففزعوا وإذا البلاد قدضبطت عليهم وليس لهم قدرة ولا مخرج. عنوان المجد، ص ۶۷. ۳- عنوان المجد، ص ۶۰.

وحاز جمیع ما فی البلد من الأموال والسلاح والطعام والامتناع وغير ذلك وملك بیوتها ونخیلها إلا قليلاً<sup>(۱)</sup>؛ وقتی عبد العزیز وارد ریاض شد دید جز اندکی از مردم، کسی در شهر نمانده، فراریان را دنبال کرد و عده‌ای را کشت و اموالی را که با خود داشتند به غنیمت گرفت. و به شرطه‌ها دستور داد از خانه‌های خالی از صاحبانشان، محافظت کنند و آن گاه تمام اموال، اسلحه‌ها، مواد غذایی و وسایل خانه‌ها را به غنیمت گرفت و غالب خانه‌ها و نخلستان‌ها را به تصرف خود درآورد.

و: کشتن مؤذن به جرم درود بر پیامبر ﷺ: زینی دحلان مفتی مکّه مکرمه می‌نویسد: ويمنعون من الصلاة عليه صلى الله عليه وسلم على المنابر، بعد الأذان؛ حتی أن رجلاً صالحاً كان أعمى، وكان موءذناً وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم بعد الأذان، بعد أن كان المنع منهم، فأتوا به إلى ابن عبد الوهاب فأمر به أن يقتل فقتل، ولو تتبعت لك ما كانوا يفعلونه من أمثال ذلك، لمألت الدفاتر والأوراق. وفي هذا القدر كفاية والله سبحانه وتعالى أعلم؛ وهآبى‌ها از درود فرستان به پیامبر گرامی ﷺ بر روی منابر و پس از اذان، ممانعت می‌کردند، مرد صالح نابینایی که اذان می‌گفت و پس از اذان به رسول اکرم ﷺ صلوات فرستاد، آن را نزد محمد بن عبد الوهاب آوردند و او دستور داد مؤذن نابینا را به جرم درود بر حضرت، کشتند. زینی دحلان در ادامه می‌گوید: اگر مانند این کارهای زشت وهابیون را بخواهم بنویسم، دفترها مملوّ خواهد شد<sup>(۲)</sup>.

با این که درود به پیامبر گرامی ﷺ نص قرآن و دستور الهی

است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>. در آیه شریفه هیچ‌گونه قید مکانی و زمانی برای درود به حضرت ذکر نشده یعنی هر وقت و هر کجا می‌شود به پیامبر گرامی درود فرستاد.

۲. کشتار بی رحمانه شیعیان کربلا: کشتار وهابیون در کربلای معلی در سال ۱۲۱۶، به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده و قلب هر خواننده را به درد می‌آورد. دکتر منیر عجلانی می‌نویسد:

دخل اثنا عشر ألف جندي ولم يكن في البلدة، إلا عدد قليل من الرجال المستضعفين لأن رجال كربلاء كانوا قد خرجوا يوم ذاك إلى النجف الأشرف لزيارة قبر الإمام أمير المؤمنين يوم الغدير، فقتل الوهابيون كل من وجدوهم، فقدر عدد الضحايا في يوم واحد بثلاثة آلاف، وأما السلب فكان فوق الوصف ويقال أن مائتي بعير حملت فوق طاقتها بالمنهوبات الثمينة<sup>(۲)</sup>؛ دوازده هزار نفر سپاه وهابیون به فرماندهی سعود، فرزند عبد العزیز وارد کربلا شدند در حالی که بیشتر مردم کربلا به مناسبت عید غدیر به نجف اشرف به زیارت امیر المؤمنین عليه السلام رفته بودند و در شهر جز عده اندکی از پیرها و ناتوان‌ها نمانده بودند. سپاه وهابیون به هر کس که برخوردند، کشتند و آمار کشته‌ها به مرز سه هزار نفر رسید و اموال غارت شده از کربلا قابل وصف نبود و گفته می‌شد که آن روز ۲۰۰ شتر بار سنگین از کربلا به غارت بردند. محمد قاری غروی در تاریخ نجف از مجموعه شیخ خضر، نقل می‌کند: وهابیون صندوق قبر حبیب بن مظاهر را که از چوب بود شکستند و سوزاندند و با آن در ایوان طرف قبله حرم، قهوه

درست کردند. آن‌ها می‌خواستند صندوق قبر شریف حسین را هم بشکنند، اما چون دارای شبکه‌های آهنین بود، توفیق نیافتند<sup>(۱)</sup>.  
 شیخ عثمان بن بشر مؤرخ دیگر وهابی که خود اهل نجد بوده می‌نویسد: گنبد روی قبر (سید الشهداء) را ویران ساختند، و صندوق روی قبر را که زمرد، یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده بودند، برگرفتند، و آنچه در شهر از مال، سلاح، لباس، فرش، طلا، نقره و قرآن‌های نفیس یافتند غارت کردند و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند<sup>(۲)</sup>.  
 صلاح الدین مختار که خود وهابی است می‌نویسد: در سال ۱۲۱۶ امیر سعود بالمشگر انبوهی از مردم نجد، عشایر جنوب، حجاز و دیگر نقاط به قصد عراق حرکت کرد. در ماه ذی قعدة به کربلا رسید. او تمام برج و باروی شهر را خراب کرد و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند، کشت و نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شد. آن‌گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، بین لشگریان تقسیم نمود<sup>(۳)</sup>. شیخ عثمان نجدی از مؤرخان وهابی می‌نویسد: وهابیون به صورت غافل‌گیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آن جا را در کوچه و بازار و خانه‌ها کشتند؛ روی قبر حسین علیه السلام را خراب کردند و آن چه در داخل قبه بود به چپاول بردند و هر چه در شهر از اموال، اسلحه، لباس، فرش، طلا و قرآن‌های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند، از

۱- نزهة الغری فی تاریخ النجف الغری السری، ص ۵۲.  
 ۲- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱.  
 ۳- تاریخ مملکة السعودیه، ج ۳، ص ۷۳.

شهر خارج شدند<sup>(۱)</sup>. برخی می‌نویسند: «وهابیون در یک شب، بیست هزار نفر را به قتل رساندند<sup>(۲)</sup>».

میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خود می‌نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف، دیدم که قریب بیست و پنج هزار نفر وهابی وارد کربلا شدند و شعار «اقتلوا المشرکین واذبحوا الکافرین»<sup>(۳)</sup> سر می‌دادند. آنان بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌ها حساب نداشت، صحن مقدس امام حسین علیه السلام از لاشه کشتگان پر، و خون از بدن‌های سر بریده شده، روان بود. پس از یازده ماه بار دیگر به کربلا رفتم، دیدم که مردم، آن حادثه دل‌خراش را نقل می‌کنند و گریه سر می‌دهند به گونه‌ای که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می‌شد<sup>(۴)</sup>.

۳. حمله به نجف اشرف: حمله وهابیون به عراق از سال ۱۲۱۴ هـ ق آغاز شد. چون در آن سال وهابیون به نجف اشرف حمله نمودند، ولی عرب خزاعل جلوی آن‌ها را گرفتند و سیصد نفر از آن‌ها را کشتند<sup>(۵)</sup>.

در سال ۱۲۱۵ نیز گروهی برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده‌ای از اعراب درگیر شدند و شکست خوردند<sup>(۶)</sup>.

در مدت نزدیک به ده سال چندین بار حملات شدیدی به شهر

۱- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱، حوادث سال ۱۲۱۶.  
 ۲- تاریخچه نقد و بررسی وهابی‌ها، ص ۱۶۲.  
 ۳- مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید.  
 ۴- مسیر طالبی، ص ۴۰۸.  
 ۵- وهابیان، ص ۳۳۷.  
 ۶- ماضی النجف وحاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵.

کربلا و نجف انجام دادند<sup>(۱)</sup>.

در سال ۱۲۱۶ و هابیون پس از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشگر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به سبب آگاهی از ماجرای کشتار و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند؛ حتی زن‌ها از منزل‌ها بیرون آمدند و مردان خود را تشجیع و تحریک به دفاع کردند تا اسیر کشتار و چپاول و هابیون نشوند، در نتیجه سپاه وهابی‌ها نتوانستند به شهر نجف وارد شوند<sup>(۲)</sup>.

در سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ و هابیون به سرکردگی «سعود» به نجف اشرف حمله بردند، ولی چون شهر دارای برج و بارو بود، و در بیرون نیز خندق‌های شهر را حفاظت می‌کرد، به علاوه جمعی از مردم و طلاب علوم دینی در حدود دویست نفر تحت رهبری شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء) از مراجع اعلم عصر که خود مردی دلیر بود، شبانه روز مشغول دفاع از شهر بودند، کاری از پیش نبردند. خانه شیخ جعفر کاشف الغطاء انبار اسلحه بود و او بر هر دروازه نجف و در هر برجی جمعی از طلاب و مردم را به دفاع واداشته بود. شیخ حسین نجف، شیخ خضر شلال، و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه و شیخ مهدی ملاکتاب از جمله علمای مدافع شهر بودند که از مردان بلند آوازه می‌باشند. قوای سعود در این حمله پانزده هزار وهابی جسور جنگجو بود. وهابی‌ها چندان که سعی کردند نتوانستند وارد شهر شوند، و مدافعان نجف با سرسختی دفاع می‌کردند. در یکی از روزها

۱- تاریخ المملكة السعودیة، ج ۱، ص ۹۲

۲- ماضی النجف وحاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵.

برخی از وهابی‌ها از دیوار شهر بالا آمدند و نزدیک بود شهر را اشغال کنند، ولی با دفاع مردانه مدافعان مسلح مواجه شدند، و عقب نشستند. در مدت محاصره نجف چون مدافعان از درون شهر و برج و باروها و هابیون رازیر آتش داشتند، توانستند هفتصد نفر از آن‌ها را به قتل رسانند. سرانجام سعود با بقیه نفراتش ناامید از نجف اشرف بازگشت. اهالی نجف قبل از رسیدن قوای سعود، خزانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به بغداد و از آنجا به کاظمین منتقل ساختند و در مخزن آنجا به ودیعت نهادند، و بدین گونه آن اموال از دستبرد آن قوم غارتگر و حشی مصون ماند. ابن بشر مورخ نجدی راجع به حمله سعود به نجف در تاریخ نجد می‌نویسد: «در سال ۱۲۲۰ سعود با سپاه انبوهی از نجد و نواحی آن در بیرون شهر معروف در عراق (نجف اشرف) فرود آمد، و سپاه مسلمین (وهابی‌ها) را در اطراف شهر پراکنده ساخت، و دستور داد باروی شهر را خراب کنند. چون یاران او به شهر نزدیک شدند، به خندق‌های عمیق و عمیق برخورد کردند و نتوانستند از آن عبور کنند. در جنگی که میان طرفین روی داد در اثر تیراندازی از روی باروها و برجهای شهر، جمعی از (وهابیون) کشته شدند. آن‌ها نیز از شهر عقب نشستند، و به غارت نواحی اطراف پرداختند»<sup>(۱)</sup>.

سعود در سال بعد یعنی ۱۲۲۲ نیز بار دیگر با بیست هزار جنگجوی جسور وهابی به نجف اشرف حمله برد، ولی چون دید مدافعان شهر به رهبری کاشف الغطاء با توپ و تفنگ آماده دفاع

۱- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۳۷.

هستند نجف را رها ساخت، و به شهر «حله» روی آورد<sup>(۱)</sup>.

۴. تخریب آثار بزرگان در مکه: وهابیون در سال ۱۲۱۸ پس از مسلط شدن بر مکه تمام آثار بزرگان دین را تخریب نمودند. در «مُعَلّی» قبه زادگاه پیامبر گرامی ﷺ را و همچنین قبه زادگاه علی بن ابی طالب علیه السلام و ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری علیه السلام و حتی ابوبکر را ویران و با خاک یکسان کردند. آثار باستانی که در اطراف خانه خدا و بر روی زمزم بود را تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلط می شدند آثار صالحین را نابود می کردند و هنگام تخریب طبل می زدند و به رقص و آواز خوانی می پرداختند<sup>(۲)</sup>.

رفاعی یکی از علمای بزرگ اهل سنت کویت خطاب به علمای وهابی می نویسد: رضیتم ولم تعارضوا هدم بیت السیّدة خدیجة الكبرى أم المؤمنین والحبیبة الأولى لرسول رب العالمین صلی الله علیه وآله، المكان الذی هو مهبط الوحی الأوّل علیه من رب العزّة والجلال، وسکنتم علی هذا الهدم راضین أن یکون المكان بعد هدمه دورات میاه و بیوت خلاء و میضات، فأین الخوف من الله؟ وأین الحیاء من رسوله الکریم علیه الصلاة والسلام<sup>(۳)</sup>؛ شما به تخریب خانه ام المؤمنین خدیجه کبری اولین حبیبه پیامبر ﷺ رضایت دادید و هیچ عکس العمل نشان ندادید با این که آن مکان محل نزول وحی قرآن بود. و در برابر این جنایت سکوت انتخاب کردید و رضایت

دادید که آن مکان مقدس به توالف و دستشویی مبدل شود. پس چرا از خدا نمی ترسید؟ و از پیامبر کریم حیاء نمی کنید؟ رفاعی در ادامه می نویسد: زادگاه رسول اکرم ﷺ ویران و به محل خرید و فروش حیوانات تبدیل شد، که با تلاش افراد صالح و خیر، از چنگال وهابیون در آمد و به کتابخانه مبدل گردید ... شما وهابیون در این سال های اخیر تصمیم گرفتید نیات شوم خود را از طریق تهدید و انتقام پیاده کنید، تمام تلاش خود را جهت نابودی محل ولادت رسول گرامی ﷺ به کار بستید، حتی از شخصیت ها و علماء بزرگ سعودی مجوّز ویران کردن آن مکان مقدس را گرفتید، ولی ملک فهد، عواقب شوم آن را ملاحظه کرد و شما را از این کار ننگین باز داشت.

این چه کار بی ادبانه ای است که از شما سر می زند؟! این چه بی وفایی است که در حق رسول گرامی ﷺ! روا می دارید در حالی که خداوند به وسیله آن حضرت، ما و شما و اجداد ما را از تاریکی های شرک به سوی نور اسلام هدایت فرمود؟! بدانید که به هنگام مشاهده رسول گرامی ﷺ در کنار حوض، جز بی حیایی نصیب شما نخواهد شد. و به یقین بدانید که نتیجه شقاوت خود را در نابودی آثار پاک آن نبی مکرم ﷺ که موجب رنجش گردیده است، مشاهده خواهید کرد<sup>(۱)</sup>.

۱- حاولتم ولا زلتم تحاولون وجعلتم دأبکم هدم البقعة الباقية من آثار رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ألا وهي (البقعة الشریفة التي ولد فيها)، التي هُدمت، ثم جعلت سوقاً للبهائم، ثم حولها بالحيلة الصالحون إلى مكتبة هي (مكتبة مكة المكرمة). فصرتم يرمون المكان بعيون الشر والتهدید والانتقام، وتترصون به الدوائر وطالبتهم صراحة بهدمه واستعدتكم السلطة وحرصتموها على ذلك بعد اتخاذ قرار بذلك من هيئة كبار علمائكم قبل سنوات قليلة (وعندی شریط صریح بذلك) غیر أنّ خادم الحرمین الشریفین

۱- رجوع شوده به: مفتاح الكرامة، ج ۵ ص ۵۱۲، مقدمه محقق توانا علی دوانی بر کتاب فرقه وهابی سید محمد حسن قزوینی، ص ۴۱.

۲- كشف الارتیاب، ص ۲۷، به نقل از تاریخ «الجبرتی».

۳- نصیحة لإخواننا علماء نجد» ص ۵۹. تألیف: یوسف بن السیّد هاشم الرفاعی، با مقدمه دکتر محمد سعید رمضان البوطی.

رفاعي در جای دیگر می‌نویسد: آثار قبور صحابه و امهات المؤمنین و آل البيت را نابود کرده و قبر آمنه بنت وهب عليها السلام مادر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را با بنزین به آتش کشیدید و اثری از آن‌ها باقی نگذاشتید<sup>(۱)</sup>.

۵. آتش زدن کتابخانه های بزرگ: دردناک ترین چیزی که وهابیون مرتکب شدند و آثار قبیح آن برای همیشه باقی است، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبة العربیة» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر و کم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطی منحصر به فرد داشت که در میان آن‌ها برخی از آثار خطی دوران جاهلیت، یهودیان، کفار قریش و همچنین آثار خطی علی عليه السلام، ابوبکر، عمر، خالد بن ولید، طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید به خط «عبد الله بن مسعود» وجود داشت. و نیز در همین کتابخانه انواع سلاح های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بت هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود، مانند «لات»، «عزى»، «مناة» و «هبل» موجود بود. «ناصر السعيد» از قول یکی از مورخان نقل می‌کند که هنگام تسلط وهابیون، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن به

الملك فهد العاقل الحكيم العارف بالعواقب تجاهل طلبكم وجمده. فيا سوء الأدب وقلة الوفاء لهذا النبي الكريم الذي أخرجنا الله به وإياكم والأجداد من الظلمات إلى النور! ويا قلة الحياء منه يوم الورد على حوضه الشريف! ويا بؤس وشقاء فرقة تكره نبيها سواء بالقول أو بالعمل وتحقره وتسعى لمحو آثاره!. نصيحة لإخواننا علماء نجد، ص ۶۰.

۱- هدمتم معالم قبور الصحابة وأمتهات المؤمنین و آل البيت الكرام رضی الله عنهم و ترکتموها قاعا صنفصفا و شواهدا حجارة مبعثرة لا يعلم ولا يعرف قبر هذا من هذا؛ بل شکب علی بعضها البنزین فلا حول و لا قوة إلا بالله. ثم ذکر فی الهامش: قبر السيدة آمنه بنت وهب أم الحبيب المصطفى نبي هذه الأمة صلی الله علیه و آله و سلم نصيحة لإخواننا علماء نجد: ۳۸.

آتش کشیده و به خاکستر تبدیل کردند<sup>(۱)</sup>.

۶. تصرف مدینه منوره: سعود در سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ در هجوم خود به مدینه پس از یک سال و نیم محاصره، سرانجام آن شهر مقدس را تصرف کرد. تمام اشیاء گران بهایی که در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود را غارت نمود. فقط از بیم عموم مسلمین از تعرض به قبر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خودداری کردند. آن‌ها چهار صندوق مملو از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گران بها را به غارت بردند. از جمله، چهار شمعدان زمردین بود که به جای شمع، در آن‌ها یک قطعه الماس شب نما و درخشانده بود، و حدود یک صد قبضه شمشیر با غلاف های مصلأ به طلای خالص و مرصع به الماس و یاقوت با دسته هایی از زمرد و یشم که به هیچ وجه نمی شد آن‌ها را قیمت گذاری کرد.

دریادار سرتیپ «ایوب صبری» سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می‌نویسد: سعود بن عبد العزیز، پس از تصرف مدینه منوره، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بست و این گونه سخن آغاز نمود: هان ای مردم مدینه! براساس آیه شریفه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ دین و آیین شما امروز به کمال رسید، به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید، دیگر ادیان باطل نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آن‌ها به نیکی یاد نکنید، از درود و رحمت

۱- ر.ک: کتاب تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸، کشف الارتیاب، ص ۵۵، ۱۸۷، ۳۲۴، أعيان الشیعة، ج ۲، ص ۷، الصحيح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۸۱ و آل سعود من این إلى این، ص ۴۷.

فرستادن بر آن‌ها به شدت پرهیز نمایید، زیرا همه آن‌ها به آیین شرک درگذشته‌اند<sup>(۱)</sup>.

۷. تخریب قبور طائف و مکه: در سال ۱۳۴۳ و هابییون بار دیگر قبه ابن عباس و دیگر قبور طائف و قبرهای عبدالمطلب، ابوطالب و حضرت خدیجه همسر پیامبر ﷺ و زادگاه حضرت زهرا علیها السلام و همه شعائر اسلامی مکه را ویران کردند<sup>(۲)</sup>.

۸. تخریب قبور ائمه بقیع علیهم السلام: در سال ۱۳۴۴، وهابییون پس از اشغال مکه، به مدینه روی آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، آن را اشغال نمودند، قبور ائمه بقیع علیهم السلام و دیگر قبور همچون قبر ابراهیم فرزند پیامبر و زنان آن حضرت، قبر ام البنین مادر حضرت عباس، قبه عبدالله پدر پیامبر ﷺ، اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام و قبه همه صحابه و تابعین را بدون استثناء خراب کردند. ضریح فولادی ائمه بقیع که در اصفهان ساخته و به مدینه حمل شده بود، از روی قبر حضرت امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام برداشته و بردند. قبور عباس عموی پیامبر ﷺ و فاطمه بنت اسد علیهما السلام مادر امیرالمؤمنین علیه السلام را که با قبور چهار امام همام، در زیر یک قبه بودند نیز ویران کردند<sup>(۳)</sup>. هم چنین زادگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه، قبور شهدای بدر

و نیز بیت الاحزانی را که حضرت علی علیه السلام برای حضرت زهرا علیها السلام

ساخته بود، ویران کردند<sup>(۱)</sup>.

۹. قتل عام مردم طایف: برخی بر این پندارند که وهابییون فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار دادند، ولی با نگاهی به عمل کرد آنان در حجاز و شام، روشن خواهد شد که حتی مناطق سنّی نشین نیز از حملات آنان در امان نمانده است. زینی دحلان مفتی مکه مکرمه می‌نویسد: ولما ملکوا الطائف فی ذی القعدة سنة ۱۲۱۷ ألف ومائتین وسبعة عشر قتلوا الكبير والصغير والمأمور والأمر ولم ينج إلا من طال عمره، وكانوا يذبحون الصغير على صدر أمه ونهبوا الأموال وسبوا النساء<sup>(۲)</sup>؛ هنگامی که وهابییون در سال ۱۲۱۷ هجری طایف را به تصرف خود درآوردند، کوچک و بزرگ، رئیس و کارمند، همه و همه را قتل عام کردند. جز سال خوردگان کسی از دست آنان خلاصی نیافت، آنان کودک شیرخواره را در آغوش مادر سر بریدند و اموال مردم را غارت کردند و زنان را به اسارت در آوردند.

جَبَرْتِي<sup>(۳)</sup> مؤرخ حنفی می‌نویسد: فی أواخر سنة ۱۲۱۷ هق أغار الوهابيون على الحجاز، فلما قاربوا الطائف خرج إليهم الشريف غالب فهزموه، فرجع إلى الطائف وأحرق داره وهرب إلى مكة، فحاربوا الطائف ثلاثة أيام حتى دخلوها عنوة، وقتلوا الرجال وأسروا النساء والأطفال، وهذا دأبهم في من يحاربهم، وهدموا قبة ابن عباس في الطائف<sup>(۴)</sup>؛ در اواخر سال ۱۲۷۱، وهابییون به حجاز یورش بردند و

۱- پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲- [www.irdc.ir](http://www.irdc.ir) (الدرر السنیه، ص ۴۵)

۳- وی عبد الرحمان بن حسن بن ابراهیم مصری حنفی، متوفای ۱۲۳۷ می‌باشد.

۴- عجائب الآثار، ج ۲، ص ۵۵۴ و غالب محمد اديب در: أخبار الحجاز ونجد



هنگامی که نزدیک طایف شدند شریف غالب، حاکم طایف، برای مقابله با آنان به بیرون طایف رفت، ولی او را شکست دادند و او به داخل شهر بازگشت. خانه او را آتش زدند و او به سوی مکه فرار کرد و پس از آن به مدّت سه روز با مردم طایف جنگیدند و مردان آنان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند. روش وهابیون همه جا این چنین بود و در طایف، قبر ابن عباس را (که محل زیارت عموم بود) ویران کردند. جمیل صدقی زهاوی، از علمای اهل سنت عراق در حمله وهابیون به طایف می‌نویسد: از زشت‌ترین کارهای وهابیون در سال ۱۲۱۷، قتل عام مردم طایف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند، کودک شیرخوار را در آغوش مادر سر بریدند، جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و حتی گروهی را که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند و کتاب‌ها را که در میان آن‌ها تعدادی قرآن و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتاب‌های حدیثی و فقهی نیز بود، در کوچه و بازار افکنده و آن‌ها را پایمال کردند<sup>(۱)</sup>.

فی تاریخ الجبرتی، ص ۹۳.

۱- ومن أعظم قبائح الوهابية أتباع ابن عبد الوهاب، قتلهم الناس حين دخلوا الطائف قتلاً عاماً حتى استأصلوا الكبير والصغير، وأودوا بالمأمور والأمير، والشريف والوضيع، وصاروا يذبحون على صدر الأم طفلها الرضيع، ووجدوا جماعة يتدارسون القرآن فقتلوهم عن آخرهم، ولما أبادوا من في البيوت جميعاً خرجوا إلى الحوانيت والمساجد وقتلوا من فيها وقتلوا الرجل في المسجد وهو راکع أو ساجد، حتى أفنوا المسلمين في ذلك البلد ولم يبق فيه إلا قدر نيف وعشرين رجلاً تمنعوا في بيت الفتنة بالرصاص أن يصلوهم وجماعة في بيت الفعر قدر المائتين وسبعين قاتلوهم يومهم ثم قاتلوهم في اليوم الثاني والثالث حتى راسلوهم بالأمان مكرًا وخديعة فلما دخلوا عليهم وأخذوا منهم السلاح قتلوهم جميعاً، وأخرجوا غيرهم أيضاً بالأمان والعهود

وهابیون پس از قتل عام مردم طایف طی نامه‌ای، علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند، آنان در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیون پاسخ بگویند که ناگهان جمعی از ستم دیدگان طایف داخل مسجد الحرام شدند و آن چه بر آنان گذشته بود بیان داشتند، مردم سخت به وحشت افتادند، گویا که قیامت برپا شده است. آن گاه علما و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سنت از مکه مکرمه و دیگر بلاد اسلامی که برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیون حکم کردند و بر امیر مکه واجب دانستند تا با آنان به مقابله برخیزد و فتوا دادند که بر مسلمانان واجب است تا در این جهاد شرکت نمایند و در صورت کشته شدن شهید خواهند بود<sup>(۱)</sup>.

۱۰. کشتار عمومی علمای اهل سنت: در یادار سرتیپ ایوب صبری می‌نویسد: «عبد العزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمد بن عبد الوهاب قرار گرفته بود، در نخستین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم...»<sup>(۲)</sup>. تا آن جا که

إلى وادي (وج) وتركوهم هنالك في البرد والثلج حفاة عراة مكشوفى السوات، هم ونساوءهم من مخدرات المسلمين ونهبوا الأموال والنقود والأثاث، وطرحوا الكتب على البطاح وفى الأزقة والأسواق تعصف بها الرياح، وكان فيها كثير من المصاحف ومن نسخ البخارى ومسلم وبقية كتب الحديث والفقہ وغير ذلك، تبلغ الوفا موءلفة فمكثت هذه الكتب أياما وهم يطوونها بأرجلهم ولا يستطيع احد أن يرفع منها ورقة، ثم أخرجوا البيوت وجعلوها قاعا صفصفا وكان ذلك سنة ۱۲۱۷. الفجر الصادق، ص ۲.

۱- سيف الجبر المسلول على الأعداء، ص ۲.

۲- تاریخ وهابیان، ۳۳. در چاپ مصر این چنین آمده: «ها أنا ذا أمر حامية، فأستطيع الآن أن أفصح عما أضمره فى خلدی إنَّ هدفی من حشد هذا الجيش هو أن أنطلق من دار الخلافة وهى الدرعية ونجد بجحفل أشوس لا يقهر،

می گوید: برای تحقّق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدّعی پیروی از سنت سنّیه نبویّه و شریعت شریفه محمّدیه هستند، از روی زمین برداریم. و به عبارت دیگر، مشرکانی که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می کنند از دم شمشیر بگذرانیم به ویژه علمای سرشناس و مورد توجّه را، زیرا تا این ها زنده اند هم کیشان ما روی خوشی را نخواهند دید، از این ره گذر باید نخست کسانی را که به عنوان عالم خودنمایی می کنند ریشه کن نموده، سپس بغداد را تصرف کرد<sup>(۱)</sup>.

در جای دیگری می نویسد: سعود بن عبد العزیز در سال ۱۲۱۸ به هنگام تسلّط بر مکه مکرّمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتّهامی به دار آویخت و هر کس را که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان می داد به انواع شکنجه ها تهدید کرده و آن گاه منادیانی فرستاده که در کوچه و بازار بانگ زنند: ادخلوا فی دین سعود، وتظّلوا بظّله الممدود؛ هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه

فأحتلّ جميع الديار والقفار وأعلم الناس الأحكام والشرائع، وأضمّ بغداد وجميع تابعها إليّ فتنعم في ظل العدل الذي نصف به». . تاریخ الوهابیّه، ص ۵۴.

۱- تاریخ وهابیان، ۳۳. در چاپ مصر این چنین آمده: ولاجل تحقیق هذا الأمل فلا بد من أن نجتثّ دابر علماء العامة الذين يدعون أنهم يتبعون السنّة النبویّة السنیة والشريعة المحمّدیة العلیة وبعبارة أخرى: نستأصل شأفة المشركين الذين يسمّون أنفسهم باسم علماء أهل السنّة ولا سيّما من یشار إليه بالبنان منهم. إذ ما دام هؤلاء فی قید الحیاة فسوف لا يروق لأتباعنا بلغة من العیش، فلذا ينبغي أن نبید من يظهر بعنوان عالم أولاً، ثمّ نحتلّ بغداد ثانياً. تاریخ الوهابیة، ص ۵۵، ط. الهدف للإعلام والنشر قاهره سال ۲۰۰۳ م.

گسترده اش ماوا گزینید!<sup>(۱)</sup>.

۱۱. قطع مناسبات تجاری با کشورهای غیر وهابی: فاسیلیف مستشرق روسی می نویسد: وقد بلغ تعصّب الوهابیین إلى حدّ حملهم علی قطع العلاقات التجاریة مع غیرهم، وکانت التجارة إلى عام ۱۲۶۹ ه ق مع الشام والعراق محرمة<sup>(۲)</sup>؛

تعصّب وهابیون به جایی رسید که تجّار عربستانی را وادار به قطع مناسبات تجاری با کشورهای غیر وهابی کردند که تا سال ۱۲۶۹ تجارت با کشور سوریه و عراق از این جهت که وهابی نبودند، حرام بود. ابن بشر تاریخ نگار وهابی می نویسد: وکانوا إذا وجدوا تاجراً فی طریق یحمل متاعاً إلى المشركين صادروا ماله<sup>(۳)</sup>؛

وهابیون اگر مشاهده می کردند که بازرگانی، کالایی را به کشورهای مشرکین (یعنی غیر وهابی) حمل می کند، آن را مصادره می کردند.

۱۲. کشتار حجاج بیت الله الحرام: الف: کشتار حجاج یمن: در سال ۱۳۴۱ وهابیون با حجاج یمنی که خلع سلاح بودند و هیچ گونه وسیله دفاعی به همراه نداشتند، رو به رو شدند. آنان ابتدا به حجاج امان دادند؛ ولی وقتی در بالای کوه قرار گرفتند و حجاج یمنی در

۱- تاریخ وهابیان، ص ۷۴. عبارت چاپ مصر این چنین است: قتل سعود الوخیم العاقبة کثیراً من علماء العامة بدون ذنب وأعدم شتقا کثیراً من الأعیان والأشراف دون أيّ تهمة، وهدّد بأنواع العذاب کلّ من یدي تمسّکا بما علیه من عقائد دینیة وحينئذ أرسل رجالاً ینادون بغایة الوقاحة فی الأزقة والأسواق بأعلى أصواتهم «ادخلوا فی دین سعود، وتظّلوا بظّله الممدود» وبهذا النداء المسعور دعوا الناس عملاً إلى اعتناق دین محمّد بن عبد الوهاب. تاریخ الوهابیة، ص ۹۵.

۲- تاریخ العربیة السعودیة، ص ۱۰۵.

۳- عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۲.

پایین قرار داشتند، دهانه توپ‌ها را به سوی آنان گرفته و تنها، دو نفر از آن‌ها جان سالم به در بردند که جریان کشتار و حشیانه را به آگاهی مردم رساندند<sup>(۱)</sup>.

ب: قتل عام حجاج مصری در منی: در سال ۱۳۴۴ و هابییون برخی از اعمال حاجیان مصری در منی را حرام دانستند و عده‌ای از آن‌ها را کشتند<sup>(۲)</sup>.

ج: کشتار حجاج ایرانی: عمال و هابییون رژیم آل سعود در چهارم ذی الحجّه ۱۴۰۷ (ق ۹ مرداد ۱۳۶۶ ش) هزاران نفر از حجاج بیت الله الحرام را به جرم سر دادن فریاد براءت از مشرکین در مکه به خاک و خون کشیدند و حتی آخوندهای درباری آنان، فریاد می‌زدند و می‌گفتند: «اقتل المجوس اقتل المشرکین»؛ مجوس و مشرکین را بکشید.<sup>(۳)</sup>

د: حمله و هابییون افراطی به حجاج بحرینی: در مهر ماه ۱۳۸۶ گروهی از وهابیون تندرو با کمین در کوچه‌های اطراف مسجدالحرام پس از مشاهده مینی بوس شیعیان بحرینی با خرده شیشه‌های تیز و برنده به سوی حجاج شیعه یورش بردند و اقدام به فحاشی و به زبان آوردن القابی چون شیعیان سگ صفت کافر و ده‌ها فحش دیگر کردند<sup>(۴)</sup>.

۱۳. کشتار مردم بی دفاع اردن: در سال ۱۳۴۳، جمعی از وهابیون ناگهان به اردن یورش بردند و مردم بی اطلاع «ام العمده» و همسایه

آنان را مورد هجوم قرار دادند، مردان و زنان بی‌گناه را کشتند و اموال آنان را غارت کردند. اما طولی نکشید که بارانده شدن برخی و اسارت عده‌ای دیگر، عقب نشینی کردند که البته اسیران و هابییون به فرمان انگلیس آزاد شدند. در سال ۱۳۴۶ و هابییون دوباره با سپاهی متشکل از سی هزار نفر به اردن حمله کردند و قتل و غارت و خونریزی شدیدی به راه انداختند<sup>(۱)</sup>.

۱۴. کشتار عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام: کشتار عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام در ۲۵ رجب ۱۴۲۶ مصادف با شهادت امام موسی کاظم علیه السلام و هابییون با پخش غذاهای مسموم در اطراف حرم آن امام علیه السلام و نیز انجام انفجارهای متعدد در کاظمین بین صفوف عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام، باعث شهادت ۱۵۰۰ نفر از شیعیان عزادار شدند.

۱۵. جنایت‌های طالبان و هابی در افغانستان: در اواخر سال ۱۳۷۲ شمسی گروهی وهابی به نام طالبان در افغانستان وارد صحنه نبرد شدند که از سوی عربستان و آمریکا حمایت می‌شدند. در شهریور ۱۳۷۵ کابل را تصرف کردند و به کشتار مسلمانان شیعی پرداختند. در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ زنان و مردان و کودکان را از پشت بام‌ها به رگبار بستند و اهالی شهر مزار شریف را قتل عام کردند؛ سپس با هجوم به بیمارستان‌ها، بیماران شیعه را روی تخت‌ها به شهادت رساندند<sup>(۲)</sup>.

در عاشورای ۱۲۶۷ شیعیان قندهار در حسینیه‌ها سرگرم عزاداری بودند که ناگهان وهابیون جنایتکار با اسلحه هجوم آوردند و عده فراوانی از شیعیان بی دفاع را به فجیع‌ترین وضع به قتل

رسانند<sup>(۱)</sup>.

۱۶. وهابیت و انفجار در اهواز: در جریان دستگیری عوامل بمب گذاری های پیاپی سال ۱۳۸۴ در اهواز، روشن شد که از مجموع ۴۶ دستگیر شده، ۴۴ نفر دارای عقاید وهابیت هستند. براساس اطلاعات موثق، این عده از سوی اسرائیل، آمریکا و انگلیس حمایت می شدند و از عوامل وهابیت در ایران بودند<sup>(۲)</sup>.

۱۷. انفجار بزرگ در مسجد تاریخی برائا: در عملیات انتحاری هجدهم فروردین ۱۳۸۵ در مسجد تاریخی برائای بغداد، بیش از ۶۹ نفر کشته و ۱۳۰ نفر زخمی شدند<sup>(۳)</sup>.

۱۸. انفجار حرم عسکریین: ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ ۸۴/۱۲/۳، انفجار ۲۱۵ کیلوگرم مواد منفجره منجر به آسیب کلی مرقد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شد. ۱۳ ژوئن ۱۳۸۶/۳/۲۳، انفجار مناره های عسکرین به دست وهابیون برگ دیگری از جنایت وهابیون تکفیری را رقم زد. حدود ساعت ۹ صبح بر اثر وقوع چندین انفجار مهیب، دو مناره حرم عسکریین علیهما السلام منفجر و تخریب شد. در انفجار نخست گلدسته طلایی سمت چپ و در انفجار دوم گلدسته سمت راست این حرم منفجر گردید. همچنین در این اقدام تروریستی، سقف سرداب غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز به کلی فرو ریخت<sup>(۴)</sup>.

۱- محمد سلطان الواعظین، شب های پیشاور، ج ۱، تحقیق: عبدالرضا درایتی، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، پایی. ۱۳۸۵، ص ۳۴۶.

۲- [www.aftabnews.ir](http://www.aftabnews.ir)

۳- روزنامه ایران، ۱۹ فروردین ۱۳۸۵، صفحه بین الملل.

۴- ر.ک: خبرگزاری مهر ۸۶/۳/۱۳؛ روزنامه کیهان، ۲۴ خرداد ۱۳۸۶، ۲۸ جمادی الأول ۱۴۲۸، ۱۴ ژوئن ۱۲۰۷، سایت مجمع جهانی محبین اهل البیت ۲۳ خرداد ۱۳۸۶. (کلیات مطالب این فصل از کتاب وهابیت از منظر عقل و شرع، آیت الله قزوینی استخراج شده است)

## فصل دوم:

### اعتقادات وهابیون

میزان شرک و توحید در نظر وهابیون  
 طلب دادرسی و یاری نمودن به غیر از خدا  
 توسل  
 اعتقاد به منجی  
 تبرک جستن  
 اعتقاد به سلطه ی غیبی  
 تعمیر قبور  
 زینت کردن مشاهد مشرفه با طلا و نقره  
 سوگند خوردن به غیر خدا  
 ساخت مسجد بر قبور اولیاء  
 نذر کردن  
 طلب شفاعت از اولیای الهی  
 زیارت اهل قبور

## میزان شرک و توحید در نظر وهابیون

وهابیون با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند بسیاری از اعمال مسلمین از قبیل، دعا، تواضع، تبرک، و درخواست حاجت، استعانت از ارواح اولیای الهی و... را شرک می‌دانند. شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیون در عصر خود می‌گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه‌ای از بقعه‌های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این‌ها، باگفتن این جمله‌ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر را عبادت نموده است.»<sup>(۱)</sup>

و همچنین او می‌گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت‌ها در زمان پیامبر ﷺ از قبیل لات و عزری و مناتند...»<sup>(۲)</sup> به راستی میزان در توحید و شرک چیست، که بواسطه‌ی آن نزاع

۱- مجموع فتاوی، بن باز جلد ۲ ص ۵۴۹

۲- مجموع فتاوی، بن باز جلد ۲ ص ۷۴۷

و بحث با وهابیون مرتفع شود؟. و آیا شیعیانی که قائلند طبق آیه قرآن ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ «هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نماید.»<sup>(۱)</sup> (پیامبران مامورند مردم را به توحید دعوت کنند. از این اصل غافلند؟؟ و یا اینکه این اتهام نیز به مانند اتهامات دیگری است که دشمنان شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این فرقه ناجیه می‌زنند؟؟ آیا شیعیان قائل به توحیدی که در مقابل شرک قرار دارد نیستند؟؟ و آیا آنها خدائی غیر از خدای یگانه را می‌پرستند؟؟

برای واضح شدن مطلب باید ابتدا به تقسیم بندی توحید بپردازیم و اقسام توحید را با استفاده از آیات الهی مورد نظر قرار دهیم و پس از آن بنگریم که آیا اعمال شیعیان با آنها مغایرت دارد یا نه؟؟

### توحید و اقسام آن:

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن... و هنگامی که بر خداوند اطلاق می‌گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بون اوست. طبق آنچه در کتب اعتقادی آمده است توحید مراحل و مراتبی دارد:

- ۱- توحید در الوهیت
- ۲- توحید در خالقیت
- ۳- توحید در ربوبیت
- ۴- توحید در عبادت

۱- سوره‌ی نحل آیه‌ی ۳۶

## توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

خداوند متعال می فرماید ﴿وَالْهَكْمَ إِلَهٍ وَاحِدٍ﴾<sup>(۱)</sup> «و خدای شما خدای یکتاست»

و همچنین می فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا﴾<sup>(۲)</sup> «با معبود، معبود دیگری قرار مده تا اینکه سرزنش شده و خوار شده زمین گیر شوی»

و همچنین می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾<sup>(۳)</sup> «بگو او خدای یگانه است»

## توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم، یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده‌ی او کاری انجام نمی‌دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده‌ی الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

همانگونه که خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾<sup>(۴)</sup> «و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید.»

همچنین می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ

۱- بقره آیه ۱۶۳  
۲- اسراء آیه ۲۲  
۳- اخلاص آیه ۱  
۴- انعام ۷۳.

يُحْيِيكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> «خداست آن کسی که شما را خلق کرده و روزیتان داده سپس بمیراند و باز زنده گرداند»

و همچنین می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>(۲)</sup> «بگو خداوند خالق هر چیزی است»

## توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبر شؤون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده‌ی آنها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شؤون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است. چرا که خداوند متعال می فرماید: ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ﴾<sup>(۳)</sup> «همان خدای یکتا که آفریننده آسمانها و زمین و هرچه بین آنهاست و آفریننده‌ی مشرق هاست»

و همچنین می فرماید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ﴾<sup>(۴)</sup> «هیچ معبودی جز او نیست زنده می‌کند و می‌میراند او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست»  
و همچنین می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۵)</sup> «حمد و ستایش مخصوص خداست»

۱- روم آیه ۴۰  
۲- رعد آیه ۱۶  
۳- صافات آیه ۵  
۴- الدخان ۸  
۵- سوره فاتحه ۲

## توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است همانگونه که خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است از جمله‌ی ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>(۱)</sup> «و حکم کرده پروردگار تو که غیر از او را عبادت نکنید» و همچنین میفرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾<sup>(۲)</sup> «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید»

### تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون

جهت برطرف شدن تمام شبهات و ایرادات به جا است که در این قسمت به تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون اشاره شود و پس از آن به زوایای مختلفش اشاره کنیم و ثابت کنیم که طبق تقسیم بندی وهابیون نیز، شیعیان خطاء نرفته‌اند و پا از مسیر توحید خارج نکرده‌اند.

ابن عثیمین می‌گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک، و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی اینکه عبادت تنها مخصوص خداوند است توحید اسماء و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند»<sup>(۳)</sup>

## شیعیان از کدامیک از توحیدها تخطی کرده‌اند؟

پس از بررسی کتب شیعیان و اعتقاداتشان می‌بینیم که هیچ یک از آنها قائل به خالقیت و مالکیت و مدیریت احدی به طور مستقل نمی‌باشد و آنها پیرو توحید ربوبی هستند و با استناد به آیه ۴۹ از سوره‌ی آل عمران که می‌فرماید «مسیح به آنان گفت من از گل مجسمه‌ی مرغی می‌سازم و بر آن می‌دمم تا به فرمان خدا مرغ‌گردد و کور مادرزاد، و بیماران را به امر خدا شفا می‌دهم و مردگان را به امر خدا زنده می‌کنم» قائل هستند آنچه سبب شرک است استقلال افراد در خلق و شفا است. چه بسا کسی مثل حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بتواند به اذن خداوند متعال مرده زنده کند همانگونه که قرآن بیان می‌کند. پس شیعیان نیز قائل هستند رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصیای کرامش نیز به اذن خداوند متعال قادر بر اموری هستند، نه مستقلاً، بلکه به اذن خداوند متعال.

اما شیعیان قائل به توحید الوهی که در تعریف وهابیون به توحید عبادت تعبیر شده نیز می‌باشند چرا که آنها قائلند عبادت و سجده‌ی تعبدی برای احدی غیر خداوند متعال جایز نیست و شیعیان ۱۲ امامی از افرادی که قائل به خدائی ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشند بیزارند و آنها را شیعه نمی‌دانند.

و در توحید اسماء و صفات نیز قائل هستند که خداوند متعال دارای صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده و صفات خداوند عین ذات الهی بوده است.

۱- اسراء آیه ۲۳  
 ۲- نحل آیه ۳۶  
 ۳- القول المفید علی الكتاب التوحید جلد ۱ ص ۱۷-۱۶

## «سبب اتهام شيعيان به شرک با وجود موحد بود آنها»

پس از آنکه به دسته بندی توحيد و هابيون اشاره کردیم و اعتقادات شيعيان را با هيچ يك از آنها در تعارض نديدم و بيان کردیم که شيعيان به کسی غير از خداوند متعال سجده نمی کنند و عبادت غير را جايز نمی دانند می بينيم که و هابيون به کلمه عبادت اشاره کرده و معنی جديدی را برای آن مطرح می کنند که طبق آن تعريف، شيعيان را مشرک می دانند و آن معنی چيزی جز «خضوع و تذلل» نيست که برخی از اهل لغت عبادت را به معنی «خضوع» و «اظهار تذلل» آورده اند و برخی گفته اند: عبادت آن خضوع بی نهايت در احساس کمال و عظمت است. که هر دو معنی با آیات قرآن منافات دارد و اگر چنين معنائی درست باشد هيچ موحدی در عالم وجود ندارد چرا که خداوند متعال می فرمايد: ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> «و همیشه پر وبال تواضع را با کمال مهربانی برای پدر و مادر بگستران و بگو پروردگارا با آنها مهربانی کن همانگونه که در کودکی مرا تربيت کردند» و همچنين خداوند متعال می فرمايد: «در آینده خدا برمی انگيزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند» ﴿فسوف ياتي الله بقوم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين﴾<sup>(۲)</sup>

و همچنين معنای دوّم نیز صحيح نمی باشد. زیرا خداوند متعال در قرآن می فرمايد:

﴿وَ اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس﴾ «چون گفتيم فرشتگان را که بر آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر شيطان»<sup>(۱)</sup>

سجده در مقابل موجودی، یکی از مصاديق تذلل و اظهار خضوع بی نهايت است. اگر يك چنین کاری نشانه عبادت باشد، بايد فرشتگان مطيع را مشرک، و شيطان عصيانگر را موحد، قلمداد نمود. همچنين خداوند متعال می فرمايد: ﴿وَ خَرّوا له سجداً﴾<sup>(۲)</sup> «همه برای يوسف به سجده افتادند» (حال اگر اين نوع تعظيم ها عبادت محسوب می شود چگونه خداوند متعال به آن امر می کند؟؟ و از طرفی وقتی به کتب لغت رجوع می کنیم معنای عبادت را به گونه‌ی دیگری می بينيم؛ همانگونه که ابن منظور می نويسد: «العبادة: الطاعة»<sup>(۳)</sup> و همچنين می نويسد: «و معنی العبادة في اللغة الطاعة مع الخضوع» و همچنين شيخ فخرالدين الطريحي می نويسد: «ايباك نعبد» ای نخضک بالعباده، و هي ضرب من الشكر و غاية فيه و كيفية، و هي اقضى غاية الخضوع و التذلل و «العبادة» بحسب الاصطلاح هي المواظبه على فعل المأموره»<sup>(۴)</sup>

و به غير از مخالفت قرآن و کتب لغت با معنای تذلل و خضوعی که برای طاعت بيان شد. برخی از بزرگان اهل سنت نیز اين معنا را در شرع، مناسب نمی دانند و قائل به تفکيک اين لغت در شرع و لغت شده اند همانگونه که حسن بن علی سقاف شافعی می نويسد.

«عبادت در شرع، عبارت است از نهايت خضوع و تذلل نسبت به

۱- بقره آيه ۳۴

۲- يوسف آيه ۱۰۰

۳- لسان العرب جلد ۹ ص ۱۲

۴- مجمع البحرين جلد ۳ ص ۹۴



کسی که خضوع شده در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت، و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است.

پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند. شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هرکس در کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود. اگر چه در لغت آن را عبارت بنامند. مثلاً لفظ «صلاة» در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعائی نماز نیست، همچنین است، عبادت.<sup>(۱)</sup>

و همچنین در جائی دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و ...، همراه با اعتقاد قلبی. لذا هرگاه کس این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده به بت است، به این علت می‌باشد که این عمل نشانه‌ی آن اعتقاد است.»<sup>(۲)</sup>

آنگاه در نتیجه‌گیری از کلامش می‌گوید: «با این بیان روشن شد که

۱- التندید لمن عدد التوحید ص ۳۰ ۲- التندید لمن عدد التوحید ص ۳۴ - ۳۵

مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می‌شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آنگاه به موسی و سپس به حضرت محمد ﷺ استغاثه می‌کنند، و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد و بین خلائق حکم می‌کند.<sup>(۲)</sup>

و همچنین بیهقی از عمر بن خطاب نقل کرده است که رسول خدا فرمود: چون آدم مرتکب خطاء شد، گفت: «یا رب أسئلك بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم الا ما غفرت لی...»<sup>(۳)</sup> «خداوندا، از تو می‌خواهم به حرمت محمد ﷺ گناه مرا ببخشی» که از این روایات معلوم می‌شود که تواضع و درخواست و استغاثه به اولیای الهی عبادت نمی‌باشد.

### تعریف منطقی عبادت

عبادت آن خضوع عملی و یا لفظی و زبانی است که از اعتقاد به «الوهیت» طرف مقابل سرچشمه گیرد. و باید دانست که «الوهیت» به معنای خدائی و «اله» به معنی خدا است.

همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره﴾<sup>(۴)</sup> «ای قوم من خدا را بپرستید برای شما خدائی جز او

۱- التندید لمن عدد التوحید ص ۳۵ - ۳۴.

۲- فتح الباری جلد ۳ ص ۳۳۸

۳- سمهودی، خلاصه الکلام ص ۱۷ چاپ مصر ۱۳۰۵ق

۴- اعراف، آیه ۵۹

نیست»

همچنین می‌فرماید: ﴿الذین يجعلون مع الله الهاً اخر فسوف يعلمون﴾<sup>(۱)</sup> «آنان که همراه خدا، خدای دیگر قرار می‌دهند بزودی از نتایج اعمال خود آگاه می‌شوند»

همچنین عبادت تعریف دیگری دارد و آن خضوعی است در برابر کسی که او را «ربّ» می‌دانیم. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وقال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربّي و ربکم﴾<sup>(۲)</sup> «مسیح گفت ای بنی اسرائیل، خدا را بپرستید که او «ربّ» من و شماست».

و باید دانست که در لغت عرب «ربّ» به کسی گفته می‌شود که تدبیر و کارگردانی شیئی به او واگذار شده و سرنوشت آن در اختیار او باشد.

### نتیجه و ما حاصل بحث

بعد از آنکه با معنای واقعی عبادت آشنا شدیم به این نتیجه رسیدیم که اگر کسی در برابر انسان‌ها خضوع و خشوع کند و قائل به «اله» و یا «رب» بودن آنها نباشد و آنها را به خاطر ﴿عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون﴾<sup>(۳)</sup> «بندگان عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی‌گیرند و به دستور او عمل می‌نمایند»، مورد احترام قرار بدهند، مبتلا به شرک نشده‌اند و قطعاً یک چنین عملی جز تعظیم و تکریم و تواضع و فروتنی چیز دیگری نخواهد بود و

همانگونه که از آیات و روایات برداشت می‌شود که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتخذوا احابارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح ابن مریم و ما امروا الا ليعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون﴾<sup>(۱)</sup> «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز پسر مسیح را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند. جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند.»

و در آخر باید گفت ما به هنگام توسل به پیغمبر اکرم ﷺ و درخواست حاجت و تعظیم و تکریم و استعانت از ایشان قائل به خدائی ایشان نیستیم و ایشان را در اجابت خواسته و شفاعت و استعانت مستقل نمی‌دانیم بلکه قائل هستیم همانگونه که حضرت عیسی علیه السلام طبق سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۴۹ به اذن خداوند متعال قادر بر شفاء مریض و زنده کردن مردگان بودند، پیغمبر ما و واصیاء به حقیقت نیز قادر بر چنین کاری هستند و این اعتقاد، تضادی با توحید ندارد. همانگونه که زمخشری نیز در تفسیرش در ذیل آیه ﴿فلا تجعلوا لله انداداً﴾<sup>(۲)</sup> به آن اشاره کرده است.<sup>(۳)</sup>

۱- توبه آیه ۳۱  
 ۲- بقره آیه ۲۲  
 ۳- «تفسیر کشاف جلد ۱ ص ۴۷ چاپ بیروت»

۱- حجر آیه ۹۶  
 ۲- سوره مائده، آیه ۷۲  
 ۳- انبیاء آیه ۲۶

## طلب دادرسی و یاری نمودن از غیر خداوند

یکی دیگر از مطالبی که وهابیون آن را شرک و کفر می‌دانند؛ طلب یاری و دادرسی و خواستن حاجت از غیر خداوند متعال است. آنها بواسطه غفلت از بسیاری از اصولها و فروعهای که در دین مقدس اسلام وجود دارد بر این باورند، که هرکس غیر خداوند را بخواند مشرک و کافر است، که در ابتدای این فصل به کلمات و گفتار آنها اشاره می‌کنیم و پس از آن به رد این عقیده و اعتقاد می‌پردازیم.

پیشوای وهابیون یعنی ابن تیمیّه در رساله دوّم از رساله های هدیه السنّیه می‌نویسد: هرگاه کسی که از دنیا رفته و در برزخ قرار گرفته، از او خواسته شود، به طریق این الفاظ: «ادرکنی» مرا دریاب «اغثنی» به داد من برس «اشفنی» مرا شفا ده «انصرنی علی عدوی» مرا بر دشمنم یاری فرما و مانند آن، شرک و کفر است.

همچنین او در کتاب «الاستنجاج بالمقبر» می‌نویسد: هرکس به جانب قبر پیامبری یا مرد صالحی بیاید و از صاحب قبر حاجت خود را مسئلت نماید و از او یاری بخواهد در شفاء یافتن از مرض یا در اداء دینش یا مانند اینها، از کارهایی که جز خداوند متعال کسی قدرت بر انجام دادن آن ندارد، به طور واضح و آشکار مشرک شده و واجب

است او را توبه دهند. اگر توبه نمود از شرک برگشته و چنان چه توبه نکرد، باید کشته شود.

همچنین محمّد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات می‌نویسد: استغاثه‌ای که ما انکار داریم عبارت است از: استغاثه مردم در کنار قبور اولیاء نسبت به چیزهایی که قدرت بر آنها ندارد جز خداوند متعال، و استغاثه مردم به پیامبر در قیامت و خواستن از آنها که از خداوند بخواهند مردم را محاسبه نماید تا اهل بهشت از شدت و سختی موقف نجات پیدا کنند، جایز و صحیح است هم در قیامت و هم در دنیا، مثل اینکه بیاید نزد مرد صالحی و از او بخواهد برایش دعا کند، ولی بعد از وفات آن حضرت «حاشا و کلا»، طلب دعا نموده باشند. پس از مطالعه و بررسی اعتقادات وهابیون به این نتیجه می‌رسیم که آنها طلب یاری خواستن از اموات را شرک می‌دانند و همچنین طلب انجام کار خارق العاده را نیز شرک می‌دانند چه از مرده باشد و چه از زنده و قائلند کسی جز خداوند متعال قدرت بر انجام کار خارق العاده ندارد.

## اما جواب از این اتهام

درخواست نمودن و طلب یاری اگر از احیاء در امور عادی و معمولی باشد هیچ مانعی ندارد همانگونه که خداوند متعال در توصیف «ذو القرنین» می‌فرماید: او خطاب به ساکنان منطقه گفت:

﴿فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردماً﴾<sup>(۱)</sup>

با اشاره به این آیه معلوم است که طلب یاری نمودن از زندگان در

امور عادی سبب شرک نمی‌شود.

و اگر درخواست دعا و یا طلب آمرزش از زندگان باشد آن نیز مانعی ندارد چرا که خداوند متعال خطاب به پیامبر خود دستور می‌دهند که حضرت درباره‌ی آنان طلب آمرزش کند.

﴿فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر﴾ «از آنان درگذر و در حق آنان طلب آمرزش بنما و با آنها در امور مشورت کن»<sup>(۱)</sup>

و همچنین می‌فرماید: ﴿فبايعهنَّ و استغفر لهنَّ الله ان الله غفور رحيم﴾ «با زنان بیعت بنما و برای آنها از خدا طلب آمرزش کن، حقاً خداوند بخشنده و رحیم است»<sup>(۲)</sup>

و همچنین خداوند متعال جهت جلب مغفرت خود، به آنان که ایمان دارند ولی اهل گناه و معصیت شده‌اند دستور می‌دهد به نزد پیامبر بروند و از او بخواهند که برایشان طلب استغفار نماید. ﴿و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾<sup>(۳)</sup> «اگر آنان موقعی که بر خویش ستم کردند. از کردار خود به خدا توبه نموده پیش تو می‌آمدند، که بر آنها استغفار کنی، خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و اذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤسهم و رايتهم يصدون و هم مستكبرون﴾<sup>(۴)</sup>

وقتی به آنان گفته می‌شود بیایید تا پیامبر خدا درباره شماها طلب آمرزش کند، سرهای خود را (به عنوان مسخره) می‌گردانند، آنان را

می‌بینی که با تکبیر مانع (حق) می‌شوند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قالوا يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئين قال سوف استغفر لكم ربِّي انه هو الغفور الرحيم﴾<sup>(۱)</sup>

«در آن حال برادران یوسف با تضرع و التماس عرضه داشتند ای پدر بر تقصیراتمان از خدا آمرزش طلب، که ما خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم. پدر گفت به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است».

و اگر درخواست و دعا از شخص زنده در مجرای غیر طبیعی (یعنی امور خارق العاده) باشد، به مانند شفاء مریض و جاری کردن چشمه ساری روان و گوارا. این هم شرک نیست چرا که خداوند متعال در برخی از آیات امور خارق العاده‌ای مثل شفاء و جریان چشمه آب و حیات مردگان را به افرادی نسبت می‌دهد و همین مطلب ثابت می‌کند طلب شفاء و... از غیر خداوند متعال جائز است. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يخروج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس﴾<sup>(۲)</sup> «از شکم‌های زنبوران عسل، مایعی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید، که در آن شفاء است برای مردم»

همچنین می‌فرماید: ﴿و اوحينا الى موسى اذا استسقه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عينا﴾<sup>(۳)</sup>

«به موسی موقعی که قوم او از وی آب طلبیدند وحی کردیم که با عصای خود به صخره‌ها بزنی (چون زد) دوازده چشمه آب از آن سنگ

۱- آل عمران آیه ۱۵۹  
۲- ممتحه آیه ۱۲  
۳- نساء آیه ۶۴  
۴- منافقون آیه ۵

۱- یوسف آیه ۹۸-۹۷  
۲- نحل ۶۹  
۳- اعراف آیه ۱۶۰

جاری شد»

همچنین خداوند متعال به داستان حضرت سلیمان و درخواست حضرت سلیمان از حاضران در مجلس، جهت آوردن تخت بلقیس که صدها فرسخ از آنها فاصله داشت، اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین﴾<sup>(۱)</sup> «کدامیک از شماها تخت او را پیش از آنکه به حضور من با حالت تسلیم وارد شوند حاضر می‌کند؟»

با بیان این آیات و استناد به آنها معلوم شد، که کارهای غیر عادی و خارق العاده به قدرت و اذن الهی از افراد بشر نیز صادر می‌شود منتهی آنها در انجام آن اعمال استقلال ندارند، و این در صورتی است که کارهای خداوند متعال بدون دخالت غیر انجام می‌گیرد و نیاز به یاری کسی ندارد.

پس ما اگر قائل به این مطلب شویم که انبیاء الهی و اوصیاء طاهرینشان به اذن الهی قادر بر انجام امور خارق العاده و غیر طبیعی هستند و از آنها در انجام امور غیر طبیعی مثل شفاء مریض و نجات در راه مانده و... طلب یاری نمائیم، این درخواست سبب خروجمان از اسلام و توحید نمی‌شود همانگونه که در قضیه حضرت عیسی به وضوح به آن اشاره شده است، که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تیری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی﴾ «تو به اذن من نابینا و مبتلا به بیماری برص را شفا می‌دهی و مردگان را به اجازه من زنده می‌کنی»<sup>(۲)</sup>

و این آیه خود گواه صحیح بودن اعتقادات شیعیان است. اما تا

این قسمت معلوم شد که طلب یاری از احیاء (زندگان) در امور عادی و معمولی طبق آیات قرآن بلا اشکال است و همچنین طلب دعا و انجام امر غیر طبیعی از زندگان اشکالی ندارد. در آخر باید به درخواست یاری و درخواست دعا از مردگان و صحت و سقم آن پردازیم و با آیات قرآن این عمل قرآنی را اثبات نمائیم.

آیا استمداد و طلب یاری از ارواح انبیاء جایز است؟؟

برای جواب به این مسئله باید ابتدا به اثبات بقاء ارواح از دیدگاه قرآن پردازیم و پس از آن با استناد به احادیثی که در کتب و هابییون ذکر شده است ثابت کنیم که اولاً انبیاء و اولیاء بعد از مرگشان زنده هستند و ثانیاً توسط به ایشان و طلب دعا و درخواست از ایشان شرک نمی‌باشد

### «بقاء ارواح از نظر قرآن»

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات، بل احیاء و لکن لا تشعرون﴾ «به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید مرده‌اند بلکه آنان زندگانند، ولی شما احساس نمی‌کنید»<sup>(۱)</sup>

همچنین می‌فرماید: ﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون﴾<sup>(۲)</sup> «گروهی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مپندار بلکه آنان زندگانند که نزد خدایشان روزی می‌خورند»

همچنین می‌فرماید: ﴿انی ءامنن بربکم فاسمعون، قیل ادخل

الجَنَّةُ، قال ياليت قومي يعلمون، بما غفرلي ربِّي و جعلني من المكرمين ﴿١﴾» (وی گفت من به خدای شماها (فرستادگان) ایمان آوردم به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و گرامی داشت)

در توضیح این آیه باید گفت که اولاً منظور از این بهشت که به او گفته شد وارد آن شود، بهشت برزخی است نه اخروی، به گواه اینکه در بهشت اخروی پرده‌ها از برابر دیدگان انسان برداشته می شود، و وضع انسانها بر یکدیگر پوشیده نمی ماند و ثانیاً این حیات برزخی برای غیر انبیاء نیز می باشد.

حیات پیامبر اسلام و انبیاء بعد از مرگشان در کتب و هابییون. پیامبر اسلام بعد از مرگش نیز زنده است و سخنان را می شنود و جواب می دهد، همانند حال حیاتش، ولی خداوند در گوش مردم مانعی قرار داده است که سخن های پیامبر را نمی شنوند، مگر اشخاص متقی و صالح.

این مطلب استبعاد ندارد، زیرا ما به عموم قدرت خداوند اعتراف داریم، و اگر کسی بگوید پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفته و حیات از بدن او گرفته شده و بازگشت حیات به بدن و زنده شدن در روز رستاخیز است، می گوئیم: مقصود از حیات آن حضرت بعد از مرگش آن است که روح رسول الله با جسد مطهرش یک نحوی ارتباطی دارد که بوسیله این ارتباط کلمات را شنیده جواب آن را می فرماید و مقصود از زنده شدن در قیامت آن است که: روح همانطور که در دنیا ارتباط با بدن داشت، به همان نحو به بدن عود می کند و در روایات

وارد شده که بدن انبیاء در قبر نمی پوسد. خلاصه آنکه: این مطلب امر محال و ممتنع نیست همانگونه که بزرگان و مؤسسین و هابیت به این مطلب اشاره نموده اند. ابن تیمیّه در رساله دوّم از رساله های «هدیه السنیه» می گوید: اعتقاد ما بر این است که پیغمبر اکرم در قبر زنده است و حیات برزخی دارد و زنده بودن آن حضرت از زنده بودن شهداء که خداوند در قرآن فرموده مهم تر است، زیرا پیغمبر از شهداء بدون تردید مقامش بالاتر است. بنابراین، هر که بر آن حضرت سلام کند، می شنود.

و همچنین سمهودی از ابوداؤد با سند صحیح بنا به گفته‌ی سبکی نقل نموده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: هر که بر من سلام کند، خداوند روح مرا به بدنم بر می گرداند تا جواب سلام او را بگویم. (۱)

سمهودی در ادامه می گوید: با این حدیث، بیهقی باب زیارت قبر پیغمبر را ابتدا نموده، و بیشتر بزرگان در زیارت به این حدیث اعتماد نموده اند که از جمله آنان امام احمد حنبل است و سبکی گفته: این اعتماد صحیح و بجاست چون فضیلت بزرگی را گویا می کند و آن جواب دادن پیغمبر اکرم ﷺ است.

همچنین قسطلانی می نویسد: رسول اکرم ﷺ فرمودند: برای خدا فرشتگانی است که در زمین می گردند، کارهای امت مرا بر من می رسانند و نیز فرمودند: زنده بودن من برای شما خیر است. شما با من سخن می گوئید و من با شما سخن می گویم، و در گذشت من نیز برای شما خیر است، چون اعمال شما را بر من عرضه می دارند عمل

خير شما را که ببينم خدا را بر آن شکر می کنم و برای اعمال بد شما استغفار می نمايم.<sup>(۱)</sup>

همچنين سمهودی می نویسد: شک و تردیدی در حیات رسول خدا بعد از وفاتش نیست، و هم چنین پیامبران دیگر نیز در قبرها زنده می باشند و حیات آنان از حیات شهیدان که خداوند در قرآن مجید خبر داده کامل تر است و پیامبرگرامی ما سید و بزرگ شهیدان است، زیرا همه اعمال شهیدان در میزان اعمال رسول خدا وجود دارد.<sup>(۲)</sup>

همچنین سمهودی می گوید: عبدالحق در کتاب «احکام صغری» از ابن عباس از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با سند صحیح روایت نموده که پیامبرگرامی فرمودند: هر شخصی از قبر برادر مؤمنش که او را می شناخته بگذرد و سلام بر او کند، میت نیز او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.

ابن عبدالبر نیز این حدیث را نقل نموده و سند آن را صحیح دانسته چنانچه ابن تیمیه هم نقل نموده، ولی با این الفاظ: هرکس از قبر شخصی که او را در دنیا می شناخته بگذرد و سلام بر او کند، خداوند روح آن میت را بر می گرداند، تا جواب سلام او را بدهد. از عایشه نیز وارد شده هر مردی که به زیارت قبر برادر مؤمنش برود و کنار قبر او بنشیند، تا وقتی که در کنار قبر نشسته، میت با او انس می گیرد. ابن ابی دنیا از ابوهریره نقل نموده: هرگاه مردی به قبر کسی که او را می شناخته، گذر کند و سلام بر او کند، میت او را شناخته و جواب سلامش را می گوید و هرگاه به قبری که صاحب آن را نمی شناسد گذر کرده و سلام کند میت جواب سلامش را می دهد و از

۱- ارشاد الساری شرح صحیح بخاری ۲- وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۰۶

اینگونه احادیث بسیار است.<sup>(۱)</sup>

و همچنین ابوبکر ابن المقری می گوید: «بر من و طبرانی و ابوالشیخ گرسنگی غلبه کرده و ما کنار قبر پیامبر بودیم پس چون شب فرا رسید به کنار قبر حضرت رفتم و گفتم «یا رسول الله الجوع» چیزی نگذشت درب مسجد کوبیده شد، مردی علوی با دو جوان وارد شد، در حالی که در دست هر کدام زنبیلی مملو از غذا بود... موقعی که از خوردن غذا فارغ شدیم آن مرد علوی گفت: رسول خدا را در خواب دیدم، به من امر کرد که به سوی شما غذا بیاورم.<sup>(۲)</sup>

### خلاصه بحث:

آنچه در این فصل ثابت شد، زنده بودن انبیاء به خصوص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و اینکه آنها می شنوند و قادر بر انجام کار و دعا هستند و طبق آنچه در روایات اهل سنت و وهابيون ذکر شد، طلب حاجت و درخواست از انبیاء از دنیا رفته از قدیم الایام بوده است و پیامبران نیز سالک این مسیر بوده اند و این عمل، عملی نیست که سبب شرک و کفر افراد شود. و از طرفی وقتی اصل استغاثه به انبیاء ثابت شد، مرده و زنده بودنشان بر حکم اباحه استغاثه تأثیری ندارد.

۱- وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۰۴ ۲- وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۱۳۸۰

## توسل در نظر وهابیون

وهابیون توسل را به تمام اقسامش منع نموده و آن را شرک قرار داده‌اند، چون توسل را یک نوع از شفاعت خواهی که موجب شرک است دانسته‌اند، محمد بن عبدالوهاب در کتاب «توحید» تصریح به این مطلب نموده و در ذیل آیه شریفه ﴿اولئک الذین یدعون یتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب﴾<sup>(۱)</sup> گفته است این آیه در رد مشرکینی است که صالحین را می‌خوانند. و همچنین صنعانی در رساله «تطهیر الاعتقاد» می‌گوید هر کس متوسل به مخلوق شود، با خدا غیر خدا را شریک قرار داده است.

### جواب از این اتهام

توسل به سوی خداوند متعال بوسیله انبیاء و اشخاص صالح بر چند قسم است:

اول آنکه بگوید: اتوسل به الی الله. توسل می‌جویم بوسیله پیغمبر به سوی خدا. یا بگوید اتوجه به الی الله. رو می‌آورم بوسیله پیغمبر به سوی خدا. یا بگوید اتشفع به الی الله. شفیع قرار می‌دهم

پیامبر را به سوی خدا.

دوم آنکه بگوید: خدایا از تو مسئلت می‌نمایم به وسیله پیامبرت، به حق پیامبرت بر تو، یا به جاه و مقام پیامبرت در نزد تو، یا به برکت پیامبرت، یا بر حرمت پیامبرت در نزد تو.

سوم آنکه بگوید: سوگند می‌دهم تو را به حق پیامبر، که هر سه قسم بازگشتش به یک چیز است و آن قرار دادن پیغمبر، به عنوان وسیله و واسطه بین بنده و خداوند متعال به جهت مقام و منزلت او در نزد خداوند متعال است.

### اثبات صحت توسل

ابتدأ باید به این آیه از قرآن اشاره شود که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله﴾<sup>(۱)</sup> (ای کسانی که ایمان آوردید! بترسید از خدا و بجوئید به سوی او دستاویزی). آیه شریفه با عمومیتی که دارد، شامل همه اقسام توسلات می‌شود و روایات زیادی دلالت دارد بر اینکه «وسیله» برای انبیاء و اوصیاء و صالحین ثابت است و کلام پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمودند: برای من از خداوند «وسیله» طلب کنید! همانا وسیله درجه‌ای است در بهشت مخصوص بنده‌ای از بندگان خدا و امیدوارم آن بنده من باشم.

همچنین حضرت دربارهی خوارج فرمودند: بهترین خلق خدا و نزدیکترین مخلوق خداوند از جهت «وسیله» آنان را می‌کشد. مقصود از «وسیله» همان درجه و مقام و منزلت است در نزد خداوند متعال و



از همین جهت است که به سوی خداوند توسل و شفاعت خواهی می شود به کسانی که دارای چنین مقامی باشند، و در پیشگاه الهی متوسل شدن به صاحبان مقام و منزلت چه زنده باشند چه مرده، از روش پیامبران و عمل صالحین بلکه در شرایع قبل از اسلام نیز ثابت بوده است. زمخشری نیز ذیل این آیه در تفسیرش می نویسد: «الوسیله کل ما یتوسل به ای یتقرب من قرابه او صنیعه او غیر ذلک فاستعیرت لما یتوسل به الی الله تعالی من فعل الطاعات و ترک المعاصی و أنشد للیبید: أری الناس لا یدرون ما قدر أمرهم. الا کل ذی لب الی الله واسل»<sup>(۱)</sup>

همچنین قسطلانی در شرح صحیح بخاری از کعب الاحبار نقل نموده که: بنی اسرائیل هرگاه که به قحطی مبتلا می شدند بوسیله ی اهل بیت پیامبرشان باران می طلبیدند و واسطه قرار دادن اشخاص قابل به سوی خداوند متعال، عبادت و پرستش آن اشخاص نمی باشد تا موجب شرک یا نهی از آن گردد، و هرگاه توسل به اشخاص زنده، عبادت و پرستش غیر خداوند نبوده و موجب شرک نگردد، توسل به میت نیز همینطور است، زیرا فرقی بین این دو نیست برای اینکه اگر توسل به شخص برای مقام و منزلت او باشد در نزد خداوند، این مقام و منزلت بعد از مرگ هم باقی است و با مرگ از بین نمی رود، و اگر توسل به شخص برای این است که خدا را بخواند و در حق توسل جوینده دعا کند، این جهت نیز در حق میت ممکن است و در فصل های گذشته شرح داده شد و به فرض محال میت نتواند دعا کند، خواستن از میت و توسل به او موجب شرک نخواهد شد، بلکه

نهایتا مانند طلب راه رفتن از شخص زمین گیر است به گمان اینکه سالم است، و آن لغو و بیهوده می گردد. پس فرق گذاردن بین توسل به زنده و توسل به مرده از کوتاهی فکر و نادانی افراد است. صحابه رسول الله ﷺ که دانایان از ابن تیمیه و تابعینش بوده اند، فرقی بین توسل به زنده و توسل به مرده نگذارده اند، چنانچه در حدیث «ابن حنیف» بیان می شود که او، متوسل به آن حضرت شد در زمان وفاتش و روایات دیگری که ثابت می کند، بین توسل به زنده و مرده، و شخص حاضر و غایب تفاوتی وجود ندارد.

چرا که دستور مالک؛ به ابو جعفر منصور دوانقی این بود که: توسل به آن حضرت بجوید و شفاعت بخواهد و به منصور گفت حضرت پیغمبر وسیله تو و وسیله پدرت حضرت آدم می باشد. (ولازم به تذکر است که این دستور بعد از موت آن حضرت بوده است)<sup>(۱)</sup>

با این همه احادیث، وهابی ها با حيله و مکر، مسلمانان را به سبب چیزهایی که خداوند آنها را کفر قرار نداده کافر دانسته. پس هرگاه به آنان گفته شود توسل در دین ثابت است، می گوید: درباره ی اشخاص زنده حاضر ثابت است، نه اشخاص مرده و اشخاص غائب، گوئیا خداوند پرستش اشخاص زنده حاضر و شریک قرار دادن آنها را با خدا، جایز دانسته و نسبت به اشخاص مرده منع فرموده است. ابن تیمیه توسل به پیغمبر اکرم ﷺ را بعد از وفات آن حضرت بدعت دانسته و می گوید: فرق آشکاری است بین مسئلت نمودن از پیغمبر اکرم ﷺ یا مرد صالحی در زمان حیات و زنده

بودنش و مسئلت نمودن از آن بعد از وفاتش، چه در حال حیات در حضور آن حضرت به وقت مسئلت، کسی او را نمی‌پرستند<sup>(۱)</sup> باید به آنها گفته شود: آیا حرمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از موتش از بین رفته و مقام و منزلت آن حضرت در نزد خداوند باطل شده و دیگر آن حضرت مقرب درگاه الهی نیست؟ اگر این چنین باشد، پس چطور نام آن حضرت در شبانه روز پنج مرتبه در مأذنه‌ها با صدای بلند برده می‌شود؟ و چطور بالای منبرها و در نمازهای واجب و مستحب نام آن حضرت و نام خداوند را با هم ذکر می‌کنند؟ و چطور هر وقت نام ایشان، برده می‌شود صلوات بر ایشان می‌فرستند و چطور و چطور...؟ و هرگاه توسل به آن حضرت بعد از موتش و در حال حیات در زمان غیابش شرک باشد، چگونه در حال حیات و حضورش عبادت و توحید می‌باشد، در صورتی که چیزی که شرک باشد توحید نمی‌گردد و چیزی که توحید است شرک نمی‌گردد. و این در صورتی است که در روایات تصریح شده که تفاوتی بین زنده و مرده و موجود و معدوم بلکه عاقل و غیر عاقل «عمل نیک» نیست چرا که توسل حضرت آدم به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از وجود ظاهری آن حضرت در دنیا بوده است و همچنین توسل به عمل نیک، که از جمله عقلاء نیست و توسل پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیامبران گذشته با اینکه در ردیف اموات بوده‌اند و توسل صحابه به قبر مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اینها همه گواه بر صحت توسل می‌کند، همانگونه که سمهودی شافعی عالم مدینه در کتابش می‌نویسد: فصل سوم در توسل زیارت کننده، و شفاعت خواهی بوسیله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی پروردگار

۱- کشف الارتیاب به نقل از الواسطه

و مقابل قبر مطهر قرار گرفتن او در سلام و توسل و دعایش، بدان استغاثه و شفاعت خواهی بوسیله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به مقام و منزلت و برکت او به سوی پروردگار، از عمل پیامبران و مرسلین و پیشینیان صالح بوده و در همه احوال، قبل از خلق آن حضرت و بعد از خلق او در زمان حیات دنیائی، و در زمان برزخ بعد از موت، و در صحرای قیامت.

حالت اول، استغاثه و توسل به آن حضرت قبل از خلقت او: روایتی در این باره از پیامبران وارد شده ولی اکتفاء می‌کنیم به حدیث صحیحی که حاکم و بیشتر بزرگان روایت نموده‌اند از عمر بن خطاب از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آن حضرت فرمود: هنگامی که حضرت آدم ترک اولی را مرتکب شد، عرض کرد: ای پروردگار! از تو سؤالی می‌نمایم به حق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بیامری مرا، از طرف خداوند خطاب آمد: ای آدم! چگونه محمد را شناختی در صورتی که هنوز او را خلق ننمودم؟ آدم عرض کرد: ای پروردگار! وقتی که مرا با قدرت خلق نمودی و روح در من دمیدی سرم را بلند کردم دیدم بر ستون های عرش نوشته شده «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس دانستم که محمد بهترین خلق تو است چون نام او را با نام خود همراه قرار دادی. از طرف خداوند خطاب رسید: خوب فهمیدی ای آدم همانا بهترین و محبوبترین مخلوق در نزد من محمد است، هرگاه به حق محمد از من سؤال کنی تو را خواهم بخشید و چنانچه محمد نبود تو را خلق نمی‌کردم. سمهودی پس از نقل این حدیث می‌گوید: طبرانی نیز این حدیث را نقل نموده، به اضافه این جملات «و محمد آخرین

پيامبران از ذريه تو است»<sup>(۱)</sup>

همچنين صاحب کتاب «خلاصة الکلام» گويد: بيهقي اين حديث را در کتاب «دلائل النبوة» که حافظ ذهبي درباره کتاب دلائل النبوه گفته است: همه کتاب نور و هدايت است، از عمر روايت نموده، و نيز صاحب کتاب «خلاصة الکلام» گويد: در کتاب «المواهب» گفته است: خداوند رحمت کند ابن جابر را که اين اشعار را گفته:

و قد اجاب الله آدم اذ دعا و نجى فى بطن السفينة نوح  
و ما ضرب النار الخليل لنوره و من اجله نال الفداء ذبيح  
به خاطر نور مقدس پيغمبر ﷺ بود که خداوند دعاء حضرت  
آدم را پذيرفت و حضرت نوح در کشتی نجات پيدا کرد و آتش به  
حضرت ابراهيم خليل ضررى نرساند و براى حضرت اسماعيل ذبيح  
فداء آمد.

و همچنين او در کتاب «خلاصة الکلام» مى گويد: بعضى از مفسرين در ذيل آيه شريفه: ﴿فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه﴾<sup>(۲)</sup> گفته اند: مقصود از کلمات همان توسل به پيغمبر اکرم ﷺ بوده است.

سمهودى شافعى از قول «سبكى» نقل نموده که او گفته: هرگاه جايز باشد مسئلت نمودن از خدا به وسيله عمل هاى نيك، چنان چه در حديث صحيح غار<sup>(۳)</sup> وارد شده و اعمال هم مخلوقاتى هستند

۱- وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۱۹ ۲- بقره ۳۷

۳- حديث غار اشاره است به حديثى که در صحيح بخارى جزء چهارم در باب اجابت دعای کسی که به پدر و مادرش احسان کند، از پيغمبر اکرم ﷺ نقل نموده که فرمودند: هنگامی که سه نفر با هم مى رفتند باران شديدی گرفت به غاری در کوه پناهنده شدند. ناگاه سنگ بزرگی از کوه فرود آمده به

پس مسئلت نمودن از خداوند بوسيله پيغمبر اکرم ﷺ سزاوارتر است که جايز باشد و به حسب عادت نيز اين چنين است کسی که در نزد شخصى مقام و منزلتى دارد، هرگاه به سوى آن شخص بوسيله

درب غار افتاد راه بر آنها بسته شد. يکى از آنها گفت اگر عمل صالحى داشته باشيم خداوند را بوسيله آن عمل بخوانيم شايد گشايشى براى ما بشود. يک نفر از آنها گفت: بار خدايا! تو مى دانى من پدر و مادر سال خورده اى داشتم و چند دختر بچه کوچک، هميشه جانب پدر و مادر را از بچه هاى کوچکم بيشتر مراعات مى نمودم، شبها مى آمدم از گوسفندان شير مى نوشيدم اول به پدر و مادر خود مى دادم بعد به بچه هايم، يک شب کار زياد باعث شد ديرتر آمدم پدر و مادرم به خواب رفته اند، شير نوشيده آمدم بر بالين سر آنها ايستادم. برايم ناگوار بود که آنها را از خواب بيدار کنم و بچه هايم از کرسنگى فریاد مى زدند، ولى مى خواستم اول پدر و مادرم بياشامند سپس بچه هايم، همين طور بالای سر آنها ايستادم و آنها هم در خواب بودند تا صبح طالع شد. خدايا تو مى دانى اگر چنان چه اين عمل را براى رضای تو انجام داده ام راهی برای ما باز کن که ما آسمان را ببينيم. ناگاه سنگ به حرکت آمد، روزنه اى باز شد و آسمان پديدار گشت. نفر دوم گفت: خدايا تو مى دانى دختر عمومتى داشتم بسيار مورد علاقه ام بود. از او تقاضا نمودم خودش را در اختيار من بگذارد، پذيرفت به شرط آنکه صد دينار به او بدهم به دنبال کار رفته و صد دينار جمع آورى نمودم. دختر عمو را ملاقات کرده و صد دينار را به او دادم. حاضر شد خودش را در اختيار من بگذارد، وقتى مى خواستم با او مشغول شوم، گفت: از خدا بترس و از راه حرام مرتکب اين عمل مشو! پس از او جدا شدم! خدايا تو مى دانى اگر اين عمل را براى رضای تو انجام داده ام راهی برای ما باز کن، سنگ حرکت ديگرى کرد. نفر سوم گفت: خدايا تو مى دانى يک نفر را اجير کردم و مزد او را پيمانه اى از برنج قرار دادم، کارش تمام شد مزدش را خواست، مقدار برنج را به او دادم نگرفت و اظهار بى ميلي کرد و رفت. من آن مقدار برنج را کاشتم و از حاصل آن مقداری گاو خريدم و يک نفر را نيز براى چرانيدن گاوها اجير نمودم، سالهائى گذشت آن مرد آمد مزدش را خواست گفتم آن گاوها با آن چوپان حق توسل تصرف کن! گفت: مرا مسخره مى کنی؟ مزد آن روزم را بده! گفتم مسخره نمى کنم مزدت همان است، همه را تصرف کرد. خدايا! اگر اين عمل را براى رضای تو کرده ام، راه بيشترى براى ما باز کن! سنگ به حرکت آمده، از درب غار به طرف ديگرى افتاد.

آن کس متوسل شدند در غیاب آن کس، استجابت خواهد نمود. برای بزرگی و منزلت آن کسی که به او متوسل شده‌اند و گاهی بردن نام شخصی که محبوب درگاه الهی است موجب اجابت می‌گردد و فرقی نیست که این گونه واسطه قرار دادن ها، تعبیر شود به توسل یا استعاثه و یا شفاعت و یا توجه و روی آوردن، و گاهی توسل جسته می‌شود به شخصی که مقام و منزلت دارد به سوی کسی که مقامش از او بالاتر است.

حالت دوم: توسل به آن حضرت است بعد از خلقت و در زمان حیاتش در دنیا، نسائی و ترمذی در «دعوات» و دیگران از عثمان بن حنیف نقل نموده‌اند که: مردی چشمش نابینا گشته بوده خدمت پیغمبر اکرم ﷺ آمد عرض کرد: یا رسول الله! دعا فرمائید خداوند چشم مرا عافیت بخشد. حضرت فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم و اگر خواهی صبر کن، که برای تو بهتر است. عرض کرد یا رسول الله، دعا فرمائید! حضرت دستور فرمودند: برو و وضوئی نیکو بگیرد، سپس این طور دعا کن: بار خدایا! از تو سؤالی می‌کنم و به سوی تو روی آورده‌ام بوسیله‌ی پیامبرت محمد ﷺ پیامبر رحمت، ای محمد من بوسیله‌ی تو روی آوردم به سوی پروردگام برای برآورده شدن حاجتم، بار خدایا شفاعت پیامبر را درباره‌ی من بپذیر. (۱)

از جمله توسل به آن حضرت در زمان حیاتش، قضیه‌ی سواد بن قارب است که طبرانی در کتاب «کبیر» و دیگران نقل نموده‌اند که خدمت پیغمبر ﷺ رسید و اشعاری که گفته بود برای آن حضرت خواند:

فأشهد أنّ الله لاربّ غیره و وانک مأمون علی کلّ غائب و انک ادنی المرسلین وسیله الی الله یا ابن الاکرمین الاطائب فمرنا بما یأتیک یا خیر مرسل و ان کان فیما فیہ شیب الذوائب و کن لی شفیعاً یوم لاذو شفاعة بمغن فتیلاً عن سواد بن قارب گواهی می‌دهم که پروردگاری غیر از خداوند نیست و تو مورد اعتمادی بر مطالبی که از نظرها پنهان است و تو نزدیک ترین پیامبر مرسلی از جهت وسیله به سوی خداوند. ای فرزند گرامیان پاک! پس امر فرما به آن چه بر تو نازل می‌شود، ای بهترین پیامبر مرسل! گر چه در گفته‌های مطالبی است که گیسوان سیاه را سفید می‌کند و باش برای من شفیع در روزی که نیست شفیع‌ی که به اندازه پوست وسط هسته خرما بی نیاز کند از سواد بن قارب.

حالت سوم، توسل به آن حضرت است بعد از وفاتش. طبرانی در کتاب کبیرش از عثمان بن حنیف نقل نموده که: مردی بسیار رفت و آمد داشت برای حاجتی در نزد عثمان بن عفان. عثمان به او التفاطی نداشت و به حاجت او اعتنائی نمی‌کرد آن مرد با ابن حنیف ملاقات نموده از اوضاع خود به او شکوه می‌کند، عثمان بن حنیف دستور می‌دهد: برو در وضوخانه وضوء بگیر، سپس به مسجد آمده، دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز این دعا را بخوان: بار خدایا! تو را سؤال می‌کنم و به سوی تو روی آورده‌ام به وسیله پیامبرمان محمد ﷺ! پیامبر رحمت، ای محمد من بوسیله تو روی به سوی خدا آورده‌ام حاجتم را برآور، حاجت هر چه باشد ذکر کن! آن مرد مطابق دستور، رفتار نموده به نزد عثمان بن عفان رفت. دربان عثمان، دست او را گرفته به نزد عثمان برد عثمان او را نزد خود روی فرش

مخصوصش نشانند، از او سؤال کرد: چه کاری داری؟ حاجتش را گفت. حاجتش را انجام داده به او گفت: حاجت دیگر داری بگو و هر وقت حاجتی برایت پیش آمد به نزد من بیا و بگو انجام خواهم داد. آن مرد از نزد عثمان بیرون آمده و ابن حنیف را دید گفت: خدا جزای خیر به تو دهد زیرا هر وقت می‌رفتم عثمان نظر و توجهی به من نداشت تا امروز که تو سفارش مرا کرده بودی، ابن حنیف گفت: من کلامی درباره تو به عثمان نگفتم، ولی دیدم مرد کوری آمد خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کوری شکایت نمود. حضرت فرمود: اگر بخواهی برای تو دعاء می‌کنم و اگر بخواهی صبر کن! عرض کرد: یا رسول الله کسی را ندارم دستم را بگیر و مرا به این طرف و آن طرف ببرد و این حالت برایم بسیار مشکل است. حضرت همین دستور را به آن مرد کور داد. مرد کور وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند بعد از نماز همان دعای توسل را خواند، چشمش بینا شد که گویا آسیبی ندیده بود. (۱)

و همچنین سهمودی می‌نویسد: در کتاب «اوسط» به سندی که روح بن صلاح در آن است و «ابن حبان» او را «ثقه» دانسته و باقی رجال سندش صحیح است از انس بن مالک نقل نموده‌اند: هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد بالای سر جنازه‌اش نشست، فرمود: خدا تو را رحمت کند، ای کسی که بعد از مادر من برای من مادر بودی و مقداری مدح او را به زبان جاری نمود، بُرد خود را برای کفن او قرار داد، سپس اسامه بن زید و ابویوب انصاری و عمر بن خطاب و غلام سیاهی را دستور فرمود قبری حفر

کنند. به جای لحد که رسیدند خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاک های قبر را بیرون می‌آورد. قبر که آماده شد حضرت داخل قبر شده به پهلو در قبر خوابید و این کلمات را فرمود: ای خدائی که می‌میرانی و زنده می‌کنی و خود زنده هستی و هرگز نمی‌میری! مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش، خانه قبر را برای او وسعت ده به حق پیامبرت و پیامبرانی که قبل از من بوده‌اند.

و از جمله خبرهایی که توسل به فرشته‌ها و پیامبران را ثابت می‌کند، خبری است که در «خلاصه الکلام» از کتاب «الاذکار» تألیف «النووی» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرموده بعد از نماز صبح سه مرتبه این دعا را بخوانند: بار خدایا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پناه ده مرا از آتش. (۱) و همچنین در اثبات صحت توسل باید به قول ابن حجر اشاره کنیم:

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» گوید: امام شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسل جسته در این اشعارش:

آل النبی ذریعتی و هم الیه و سیلتی

ارجو بهم اعطی غداً بیدی الیمین صحیفتی

آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفیع من هستند و ایشان به سوی پروردگار وسیله من‌اند، امید دارم بوسیله ایشان خداوند روز قیامت نامه معلم را به دست راست من دهد.

همچنین امام قسطلانی در کتاب «المواهب» نقل نموده: عربی آمد کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: بار خدایا! تو مرا

فرموده‌ای به آزاد کردن بندگان. من بنده توام و این قبر حبیب تو پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، مرا از آتش آزاد کن! ناگاه صدایی بلند شد، گوینده‌ای گفت: ای مرد عرب! آزادی را برای خودت تنها خواستی چرا برای همه مؤمنین آزادی نخواستی؟ برو که تو را آزاد کردم. (۱)

همچنین سمهودی از «سبکی» نقل نموده که: آیه شریفه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (۲) مؤمنین را وادار می‌کند به آمدن به سوی آن حضرت و استغفار نمودن آن حضرت برای ایشان و این مقام و رتبه‌ای است که با موت آن حضرت از بین نخواهد رفت، زیرا در قرآن استغفار آن حضرت را برای همه مؤمنین ثابت نموده و در آیه شریفه: ﴿اسْتَغْفِرْ لَذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ ثابت است، هرگاه مؤمن بیاید کنار قبر مطهر آن حضرت و استغفار کند هر سه جهت: ۱- آمدن ۲- استغفار ۳- استغفار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که موجب رحمت خدا و پذیرش توبه است کامل می‌شود

و لازم نیست استغفار آن حضرت بعد از استغفار مؤمنین باشد، چه در آیه شریفه: «وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» عطف داده شده است با «وَأَوْ» بر «جائوك» و این گونه عطف اقتضاء ندارد بین آنها ترتیب باشد یعنی: استغفار آن حضرت بعد از آمدن مؤمنین و استغفارشان باشد، علاوه بر این قبول نمی‌کنیم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از مرگش نتواند استغفار کند، زیرا ثابت نموده‌ایم حیات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بعد از موتش و از جمله استغفار آن حضرت بعد از موتش وقتی است که اعمال امتش را به او عرضه می‌دارند. و از کمال لطف و مهربانی آن حضرت دانسته

۱- تاریخ و نقد و هابیت ص ۴۶۲ ۲- نساء آیه ۶۴

می‌شود که: هرگاه شخصی بیاید کنار قبر مطهرش و استغفار کند، آن حضرت نیز درباره‌اش استغفار می‌کند. (۱)

و همچنین سماهیجی در کتاب «الصحيفة العلوية» که مقداری از دعاهای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را در آن جمع آوری نموده، به دعائی اشاره می‌کند که علی عَلَيْهِ السَّلَام به او پس قرن آموخت: خدایا! به حق سؤال کنندگان در گاهت و به حق میل کنندگان به سویت و به حق پناه برندگان به خودت و به حق گریه کنندگان به سویت و به حق بندگان عبادت کننده ات در بیابانها یا دریاها یا زمین های هموار و یا کوه ها. همچنین دعای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در روز عرفه که با روایت مستفیض وارد شده فرمودند: خدایا! ما به توری آوردیم در این شبی که شریفش کردی و بزرگش نمودی به وسیله محمد پیامبرت و رسولت و برگزیده خلقت.

همچنین امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام در صحیفه کامله سجادیه در دعای وقت داخل شدن ماه مبارک رمضان فرمود: بار خدایا! از تو مسئلت می‌نمایم به حق این ماه و حق کسی که در آن از آغازش تا پایانش در عبادت و بندگی تو کوشیده از فرشته‌ای که او را مقرب ساخته‌ای، یا پیامبری که فرستاده‌ای یا بنده شایسته‌اش که برگزیده‌ای. همچنین «دارمی» در صحیح خود از «ابوالجوزاء» نقل می‌کند که: «مردم مدینه دچار قحطی شدیدی شدند، لذا از گرفتاری خود نزد «عایشه» شکایت بردند. او گفت: به قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاه کنید و (با نگاه خود) از آن روزنه‌ای تا به آسمان بسازید به گونه‌ای که حائل و مانعی در میان نباشد (او را نزد خداوند به شفاعت ببرید). آنان این

۱- وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۱۱

کار را کردند و رفتند. در نتیجه‌ی این توسل آسمان باریدن گرفت، گیاهان روئیدند، شترها (از فراوانی علوفه) چربی فراوان دادند و از شدت چاقی دریده شدند و آن سال را «سال چاک» نامیدند.<sup>(۱)</sup>

و در آخر باید گفت چطور وهابيون مرگ را فناء و نابودی می‌دانند و می‌گویند انسان بعد از مرگش قدرت بر کاری ندارد و محمد بن عبدالوهاب بگوید: «این عصای من از محمد بهتر و سودمندتر است، چرا که از این عصا برای کشتن مار، عقرب و امثال آن می‌توان استفاده کرد، در حالی که محمد مرده است و سودی از او بر نمی‌آید»<sup>(۲)</sup>

چگونه رهبر وهابيون که خود را پیرو قرآن و سنت می‌داند چنین می‌گوید در حالی که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿و لا تقولوا لمن يقتل فی سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون﴾<sup>(۳)</sup>

«کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند، ولی شما نمی‌دانید.

و نیز آیه ﴿و لا تحسبنّ الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون﴾<sup>(۴)</sup> «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

آیا می‌شود باور کرد که شهدائی که از نظر رتبه و درجه پائین تر از پیامبران و اولیاء الهی هستند زنده باشند ولی پیامبر خدا را از مردگانی حساب کنیم که قدرت بر انجام کاری ندارند و چگونه وهابيون چنین می‌گویند در حالتی که در صحیح بخاری آمده است:

پیامبر اکرم ﷺ به کنار «قلیب بدر» (چاهی که کشتگان سپاه

شرک در آن افکنده شدند) آمدند و خطاب به کشتگان مشرکان فرمودند: آنچه را که خدای مان به ما وعده داده به حق یافتیم، آیا شما نیز وعده خدایتان را حق یافتید؟ به حضرت گفته شد: مردگان را (به پاسخ دادن فرا) می‌خوانید! پیامبر ﷺ فرمودند: شما از آنان شنواتر نیستید؟<sup>(۱)</sup>

### نتیجه بحث:

از مطالب گذشته واضح شد، روایات زیادی در توسل وارد شده و اتفاق مسلمانان از حیث عمل و فتوی بر آن قرار گرفته و آیات زیادی در اصل توسل وجود دارد و بدعت دانستن آن و مشرک دانستن متوسلین عین جهالت و کوتاهی فکر است.

۱- سنن دارمی جلد ۱ ص ۴۳  
 ۲- خلاصه الکلام ص ۲۳۰  
 ۳- بقره آیه ۱۵۴  
 ۴- آل عمران آیه ۱۶۹

۱- صحیح بخاری جلد ۱ ص ۴۶۲

## اعتقاد به منجی

یکی دیگر از شبهاتی که توسط مخالفین امام زمان علیه السلام بالاخص وهابیون مطرح می شود، شبهی منحصربودن اعتقاد به مهدی علیه السلام به شیعیان و قائل نبودن احدی به مهدویت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، لذا در این فصل به بیان احادیث مهدویت از کتب اهل تسنن می پردازیم، تا ثابت شود این احادیث تنها در کتب شیعیان مطرح نشده است و این اعتقاد تنها به شیعیان اختصاص ندارد.

حموینی در فوائد السمطين از ابن عباس روایت کرده که گفت: مردی از یهود که او را نعثل می گفتند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و گفت: چیزهایی از تو بپرسم که مدّت هاست به خاطر من رسیده؛ اگر جواب نیکو دهی اسلام آورم. فرمود: هر آنچه خواهی بپرس! گفت ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن! فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر به آن چه خود، ذات خویش را توصیف نموده، چگونه توصیف شود خالق که عقول و افهام از ادراک کنه ذاتش عاجز و کم‌اند و اوهام، از رسیدن به کنگره جلالش کوتاه و دست خطرات، از نیل به ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار از مشاهده انوار جمال بی مثالش حیران و ناتوان است؟ خدای تعالی برتر و بالاتر است

از آن چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند، در عین نزدیکی از مخلوقات بر حسب علو ذات، دور است و در عین دوری به تمام ممکنات بر حسب احاطه نزدیک است. اوست آفریننده کیف و کیفیات و مکان و مکانیات؛ پس به «کیف هو؟» و «این هو؟» که پرسش از کیفیت و مکان است، جایز نیست سوال کرده شود چه ساحت ربوبیت از آرایش کیفیت و اینونیت منزّه و مبرّا است. پس او است یگانه بی نیاز و یکتای بی انباز، نزائیده و زائیده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود. نعثل پس از شنیدن این جواب صحیح از حضرت رسالت ماب عرض کرد: راست گفتی ای محمد! این که گفتی خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته شود خدا واحد است و نیز گفته می شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت واحدیت، شبیه و شریکی ندارد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند خدای عزّ و اعلا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بساطت و بسیط محض است اما وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرگب از روح و بدن است پس معلوم شد در وحدت حقّه حقیقیه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد. عرض کرد: راست گفتی، پس به من خبرده وصی تو کیست! زیرا هیچ پیغمبری نبود مگر آن که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیت نمود. حضرت فرمود: وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

گفت ایشان را برای من نام ببر! فرمود: چون حسین درگذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش



محمد، چون محمد را رشته حیات قطع شود، پسرش جعفر پس از او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن چون حسن درگذرد، فرزندش محمد مهدی خواهد بود. پس این دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود. نعثل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین مرا آگاهی ده! پیغمبر ﷺ فرمودند: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقه فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبح خواهد شد. پرسید: مکان ایشان کجاست؟ فرمود: در بهشت و در درجه من خواهند بود. نعثل چون این کلمات از اشرف بریات شنید شهادتین گفت و بر وصایت اوصیاء گواهی داد و گفت: در کتابهای پیغمبران گذشته و در آن چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته ام در آخر الزمان پیغمبری ظاهر شود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همه انبیا است و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود. اوصیای او، دوازده نفر می باشند: اول ایشان پسر عم و داماد او است، دوّم و سوّم دو برادر از فرزندان وصی اول امت آن پیغمبر، وصی اولش را بوسیله شمشیر می کشند، دوّم را به سمّ می کشند و وصی سوّم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبائی فرماید و صبر نماید؛ برای این که در درجات او و درجات اهل بیت و ذریّه اش بواسطه دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای اینکه دوستان و متابعانش را به سبب جان باختن در راه جانان از آتش جهنم نجات بخشد.

همچنین در کتابهای آسمانی یافته ام که نه نفر از اوصیای حضرت خاتم انبیاء از فرزندان وصی سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می باشند حضرت فرمود: آیا اسباط را می شناسی؟ عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند.

اوّل ایشان لای بن برخیا می باشد. او از میان بنی اسرائیل غایب شد و پس از غیبت ظاهر شد، خدای تعالی شریعت خویش را بعد از آن که مندرس شده بود به ظهور او ظاهر کرد او با قسطیا، پادشاه بنی اسرائیل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود. حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود آن چه در بنی اسرائیل وقوع یافته، در امت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن که دیده نشود و زمانی بر امت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.

پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر و از ایشان پیروی کنند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید.

نعثل پس از استماع این کلمات معجز آیات، در ستایش حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم السلام اشعاری بگفت. <sup>(۱)</sup>

همچنین ابن عباس و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده اند که جابر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟ فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند که از تمام اسلام سوال نمودی! عدد

۱- کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر ص ۱۱

ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است که خدای تعالی می‌فرماید «لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيباً» پس ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب عليه السلام و آخر ایشان قائم صلوات الله عليهم اجمعين است.<sup>(۱)</sup>

همچنین مسلم در صحیح خود، به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا فرمودند «دين اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می‌باشد که همه آنها از قریش اند»<sup>(۲)</sup>

همچنین حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: خدمت فاطمه زهرا عليها السلام مشرف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و نور آن چشم را خیره می‌کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم. عرض کردم: این نام‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: این‌ها نام‌های اوصیای پیغمبر است که اول ایشان پسر عمم علی بن ابیطالب عليه السلام و یازده نفر از اولاد من است که آخر ایشان، قائم است.<sup>(۳)</sup>

همچنین ابراهیم بن محمد حموینی روایت را با سند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالک امر می‌شوند و همچنین احمد بن حنبل در مسند خود از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که حضرت فرمودند: «دنيا از بین نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من که اسم

او همانند اسم من است مالک عرب شود»<sup>(۱)</sup>

و همچنین احمد بن حنبل می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسین عليه السلام فرمودند: ایشان پسر امام و برادر امام و پدر نه امام است که نهمین ایشان قائم از ایشان است.<sup>(۲)</sup>

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بدرستی که خلفاء و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند که اول آنها برادرم و آخرین آنها، فرزندم است. گفته شد یا رسول برادرو فرزند شما کیست؟ فرمودند برادرم علی بن ابیطالب و فرزندم مهدی است که زمین را از عدل و قسط پر می‌کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سوگند به آن خدائیکه مرا به حق مبعوث کرده است اگر از عمر دنیا باقی نباشد الا یکروز خداوند متعال آنقدر آن را طولانی می‌کند تا اینکه خارج شود در آن فرزندم مهدی و نازل شود حضرت عیسی و پشت سر آن نماز بخواند. و زمین به نور پروردگارش روشن شود و حکومتش غرب و شرق را بگیرد.<sup>(۳)</sup>

۱- مسند حنبل ج ۱ ص ۳۷۶

۲- مسند احمد حنبل - ینابیع الموده ج ۲ ص ۴۴

۳- ینابیع الموده ج ۳ ص ۳۸۳ به نقل از کتاب در جستجوی منجی

۱- حلیة الاولیاء ، صحیح ترمذی ، صحیح نسائی

۲- صحیح مسلم ج ۶ ص ۴  
۳- فراند السمطین ج ۲ ص ۱۳۹

## تبرک جستن

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را شرک می دانند، تبرک جستن به قبور و دست کشیدن و بوسیدن آستانه و ضریح اولیاء الهی می باشد چنانچه صنعانی که از پیشوایان وهابیون است به این مطلب تصریح نمود، و گفته: این اعمال مانند اعمال زمان جاهلیت است نسبت به بت ها. وهمچنین وهابیون در نامه ای که به شیخ ركب مغربی نوشته اند، عظمت دادن به قبور انبیاء و اولیاء را بوسیله ساختن گنبد و بارگاه و روشن نمودن چراغ و نماز خواندن کنار قبور آنها را شرک قرار داده و مانند عبادت بت ها دانسته اند...

## جواب از این اتهام

اولاً: عظمت دادن قبور انبیاء و صالحین و مؤمنین بوسیله کارهایی که در شرع مقدس دلیلی بر حرمت آن وارد نشده، از نظر عقل راجح و از نظر شرع هیچ منع و محذوری ندارد، زیرا عظمت دادن این قبور، از تعظیم شعائر دین است که در قرآن مجید خداوند متعال به آن اشاره فرموده است. ﴿وَمَنْ يَعْظِمِ شُعَائِرَ اللَّهِ فَأِنَّهَا مِنْ تَقْوَى

القلوب﴾<sup>(۱)</sup> و هر که بزرگ شمارد شعارهای خدا را، همانا آن است از پرهیزگاری دل ها.

و چون دلیل به خصوصی بر حرمت اینگونه از شعائر نداریم، در عموم تعظیم شعائر داخل و راجح است. و عقل حکم می کند به حسن عظمت کسانی که مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال دارند (خواه مرده باشند یا زنده) و این عظمت دادن، عبادت و پرستش آنان نمی باشد چنانچه وهابیون این چنین گمان کرده اند. و طبق آنچه در فصل های مختلف بیان شد حرمت پیغمبر اکرم ﷺ در حال ممات مانند حرمت اوست در حال حیات و هرگاه حرمت پیامبران و صالحان در حال حیات و ممات ثابت باشد، پس دفن آنان در هر مکانی سبب می گردد آن مکان دارای شرف و فضیلت و برکت شده و سزاوار تعظیم گردد، همانگونه که پوست گوسفند با قرار گرفتنش به عنوان جلد قرآن، سزاوار تعظیم می گردد و به خاطر اینکه در کنار قرآن واقع شد برکت و فضیلت پیدا کرد، تعظیمش واجب و بی احترامی و نجس نمودنش حرام می شود.

پس همان طور که از مصادیق احترام قرآن، احترام جلد اوست، از مصادیق احترام پیامبران و صالحین، احترام قبور آنهاست که توسط اجساد شریفشان با شرافت گشته است. و برای حرمت و شرافت و فضیلت و برکت قبور کفایت می کند وصیت نمودن ابابکر و عمر به اینکه آنها در کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم ﷺ دفن نمایند و دفن این دو را در کنار قبر پیامبر از بزرگترین منقبت ها برای آن دو شمرده اند و چنانچه حرمت و شرافت نداشت و برکت قبور و برکت کنار قبور مورد

توجه نبود، پس چه چیز سبب وصیت این دو نفر بوده؟ و برای چه وقتی که بنی هاشم خواستند جنازه امام حسن عليه السلام را کنار قبر جدش بیاورند بنی امیه و یاران شان به خیال اینکه می خواهند جنازه را کنار قبر مطهر جدش دفن نماید، لباس های جنگی پوشیده و شدیداً مانع شدند و این جمله را گفتند: عثمان در آخر بقیع دفن شود و حسن بن علی در نزد جدش.

و ثانیاً: در قرآن در قضیه حضرت یوسف و یعقوب به تبرک جستن اشاره شده است و از آن هیچ مذمتی نشده است. و آن را شرک معرفی نکرده اند. خداوند متعال در سوره ی یوسف می فرماید: ﴿اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابي یأت بصیراً﴾<sup>(۱)</sup> (اکنون پیراهن مرا نزد پدرم برده و به روی او افکنید که تا دیدگانش باز بینا شود)

بر همگان واضح است که هیچ پیراهنی چنین خصوصیت و امتیازی را دارا نمی باشد مگر پیراهنی که متبرک به دست مبارک پیغمبر الهی شده باشد و اگر در این پیراهن شفاء بود به برکت پیغمبر الهی بود. همانگونه که وقتی بشیر پیراهن را آورد و بر رخسار یعقوب انداخت بینائی به او بازگردانده شد. ﴿فلما أن جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد بصیراً﴾<sup>(۲)</sup>

و ثالثاً: این عمل (یعنی تبرک جستن) عملی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز انجام می دادند و صحابه پیغمبر نیز به اقتدای از ایشان این عمل را انجام می دادند همانگونه که علمای اهل تسنن نیز به آن تصریح کرده اند و ذیلاً به آن اشاره می کنیم.

۱- علامه شیخ حسنین مخلوف، مفتی سابق کشور مصر در کتاب

(فتاوی شرعیه و بحوث اسلامیة) در صفحه ۳۵۷ بعد از ذکر خبر غسل دادن زینب عليها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: پیامبر به زنانی که زینب را غسل می دادند فرمود: هر وقت از غسل دادن فارغ شدید بمن خبر دهید و چون خبر دادند جامه ای از بدنش بیرون آورد و دستور داد به بدن زینب بپوشانند تا از برکت آن بهره مند گردد.<sup>(۱)</sup>

۲- احمد بن حنبل سه تار از موهای پیامبر را با خود داشت و دستور داد هنگام کفن کردن او، یکی از آنها را روی چشم راست و دیگری را روی چشم چپ و سومی را روی دهانش بگذارند تا بوسیله آنها تبرک جوید با این حال.<sup>(۲)</sup>

۳- عبدالله بن اسلام صحابی، به ابو برده گفت می خواهی با جامی که رسول خدا از آن آب نوشیده است به تو آب بدهم. (صحیح بخاری کتاب اشربه باب شرب از جام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)

۴- سهل بن سعد ساعدی روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحابش وارد سقیفه بنی ساعده شدند و نشستند سپس رسول خدا به من فرمود: به ما آب بده و من این جام را آوردم و با آن به آنان آب دادم (ابوحازم می گوید سهل ساعدی همان جام را آورد و ما به عنوان تبرک جستن به رسول خدا از آن آب نوشیدیم) سپس می گوید بعدها عمر بن عبدالعزیز از سهل خواش کرد آن جام را به او بخشید و سهل به او بخشید.<sup>(۳)</sup>

۵- مسلم در صحیح خود از انس نقل می کند که: پیامبر سر خود را

۱- تبرک الصحابه، علامه محمد طاهر کردی مکی

۲- تبرک الصحابه ص ۲۶

۳- صحیح بخاری - صحیح مسلم باب اشربه

می تراشید و یاران او در اطراف او بودند و هر تازی از موی او در دست یکی از آنها بود. (۱)

۶- بخاری در سرگذشت «صلح حدیبیہ» می نویسد: هرگاه پیامبر وضو می گرفت یاران او برای ربودن قطرات آب وضوء آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. (۲)

۷- صاحب کتاب عقدالفرید در داستان مرگ معاویہ نوشته است کہ در آخرین لحظات مرگش یزید بہ اتفاق عثمان بن محمد بن ابوسفیان وارد شدند و یزید با پدرش سخن گفت ولی پدرش پاسخی نداد و بعد از مدتی گفت ای پسرک من، بزرگترین گناہان من کارہائی است کہ برای تو کردہ ام. ای پسر من روزی با رسول خدا بیرون رفتم و هنگامیکہ آن حضرت وضو می گرفت من آب در دستش می ریختم و در آن هنگام نگاہ بہ پیراہن پارہ من کرد و فرمود آیا می خواهی پیراہنی بہ تو بدہم گفتم آری و پیراہنی بہ من داد کہ یک بار آن را بیشتر نپوشیدم و الان ہم موجود است و باز روزی پیامبر موهایش را کوتاہ کرد و من آنرا برداشتم و همچنین از ناخن مبارکش و اینہا را در شیشہ ای نہادہ ام وقتی من مردم مرا غسل بدہ و این مو و ناخن را در چشم و بینی من بگذار و پیراہن را زیر کفتم قرار بدہ زیرا اگر چیزی سود داشتہ باشد ہمین است. (۳)

۸- بلال، موزن پیامبر ﷺ، رسول خدا را در خواب دید کہ بہ او

می فرماید: ای بلال، این چہ جفایی است؟  
آیا وقت آن نشدہ کہ بہ زیارت من آیی؟

۱- صحیح مسلم جلد ۴ کتاب فضائل الصحابہ

۲- صحیح بخاری جلد ۳ ص ۲۵۵ ۳- شرح کتاب زاد المسلم جلد ۴ ص ۲۱۲

بلال بیدار شد و اندوہگین و ترسان گشت .

بر مرکب خود سوار شدہ بہ زیارت قبر پیامبر در مدینہ آمد و شروع کرد بہ گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن .  
چون حسن و حسین علیہ السلام آمدند، آن دو را درآغوش کشید و بوسید. (۱)

۹- مروان روزی مردی را دید کہ صورت و پیشانی بر قبر پیامبر نہادہ است .

گردن او را گرفت و گفت : می دانی چہ می کنی ؟ وقتی سر بلند کرد، دید ابویوب انصاری است .

ابویوب گفت : آری ! من سراغ سنگ نیامدہ ام ، سراغ رسول اللہ آمدہ ام .

از آن حضرت شنیدم کہ می فرمود: بر دین گریہ نکنید وقتی کہ شایستگان عہدہ دار آن شوند، بلکہ زمانی بر دین گریہ کنید کہ نااہلان عہدہ دار و والی آن گردند! (۲)

۱۰- ابن منکدر (از تابعین ، متوفای ۱۳۰) ہمراہ اصحابش

۱- تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷

مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰

۲- مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰

الفقه علی المذاهب الاربعہ، ج ۱ ص ۴۲۱

المنہاج، محیی الدین نوری شافعی، ج ۱ ص ۳۵۷ چاپ شدہ در حاشیہ شرح مغنی.

تاریخ طبری، ج ۱ ص ۸۰ ج العرائس ثعلبی، ص ۲۹

حاشیہ ابی الاخلاص حنفی، ج ۱ ص ۱۶۸ در حاشیہ درالحکام.

تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ

ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷

می نشست و گاهی که تشنگی سراغش می آمد، در همان لحظه برخاسته، صورت بر قبر پیامبر می نهاد و در مقابل اعتراض همراهانش، می گفت: از قبر پیامبر شفا می گیرم. وی گاهی به صحن مسجد می آمد و در جای خاصی بر زمین می خوابید، علت را که می پرسیدند، می گفت: خودم دیدم که پیامبر در همین جا خوابیده بود. (۱)

۱۱- عبدالله بن احمد حنبل می گوید از پدرم درباره حکم کسی که به منبر رسول خدا دست می کشد و تبرک می جوید و آن را می بوسد و با قبرنیز همین کار را می کند تا ثواب ببرد، پرسیدم. گفت: اشکالی ندارد. (۲)

۱۲- عبدالله بن عمر، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می نهاد و بلال حبشی چهره بر آن می نهاد.

روشن است که علاقه زیاد و محبت، به این کار فرمان می دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند.

بعضی ها وقتی قبر را می بینند، بی اختیار به سمت آن می شتابند، برخی هم با تاخیر و درنگ، و همه محل خیرند. (۳)

۱- وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۴۴

المغنی، ج ۱ ص ۴۹۵، درباره چاه های مدینه - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۱۱۹ تا ۱۴۹

الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۴۲۱

تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷

۲- مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵، - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰

۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱ ص ۱۴۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶

۱۳- محمد بن احمد رملی، از بزرگان شافعی در «شرح منهاج» گفته است: سایه بان گذاشتن روی قبر و بوسیدن صندوق قبر و لمس کردن آن هنگام زیارت، مکروه است، مگر آن که به قصد تبرک باشد، هم چنان که فتوا داده اند اگر کسی در اثر ازدحام نمی تواند حجر الاسود را لمس کند، با عصا به آن اشاره کند، آن گاه عصا را بیوسد. (۱)

۱۴- ابن جماعه شافعی می گوید: عبد الله بن احمد حنبل این روایت را از پدرش نقل کرده است: «از پدرم در باره مردی که منبر و قبر رسول خدا ﷺ را برای ثواب مس می کرد و تبرک می جست و می بوسید پرسیدم، در جواب گفت: اشکالی ندارد. (۲)

۱۵- محب الدین طبری شافعی گوید: بوسیدن قبر و دست گذاشتن روی آن جایز است و سیره و عمل علما و صالحان بر آن است. (۳)

۱۶- زرکشی: تربت قبر حمزه، از حکم منع برداشتن خاک حرمین، استثناء شده است، زیرا اتفاق همگان بر جواز نقل آن برای معالجه صداع است. (۴)

۱۷- سُبکی می گوید: مردم سمرقند به قدری از خاک قبر بخاری

ص ۱۰۸

المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۹۹

سنن ابن داود، ج ۲ ص ۷۲ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۵۲، - فرائد السمطين، باب اول - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۵۱ (به نقل از الغدير، ج ۱ ص ۳۰۰)

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴

۳- اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱

۴- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۶۹

برداشتند که قبر ظاهر شد به طوری که نمی‌شد جلوی مردم را گرفت تا این که ضریح مانندی را بر روی قبر گذاشتند!<sup>(۱)</sup>

۱۸- محمد بن مؤمل شاگرد ابن خزیمه که شیخ بخاری و مسلم و به اصطلاح شیخ الاسلام است می‌گوید: به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت بارگاه قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم، استادم ابن خزیمه چنان در برابر آن بقعه متبرکه تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم.<sup>(۲)</sup>

۱- طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۳۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۷  
 ۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

### اعتقاد به سلطه‌ی غیبی انبیاء و اولیاء الهی

وهابیون معتقدند اگر کسی از اولیاء الهی، اعم از زنده یا مرده درخواست کند که بیماری او را شفا بخشد، و یا گمشده او را بازگرداند و یا قرض او را اداء کند این درخواست ملازم با آن است که وی درباره‌ی مسؤل به سلطه و نیرویی معتقد است، که بر نظام طبیعی و قوانین جاری در جهان خلقت حاکم است و اعتقاد به یک چنین سلطه و قدرتی در غیر خدا، عین اعتقاد به «الوهیت» مسؤل است و درخواست حاجت با این قید، شرک خواهد بود. همچنین آنها معتقدند اگر کسی از شخص زنده یا مرده‌ای بخواهد که آنها را شفاء دهد یا در بیابان از آنها آب بطلبد در حالی که آنها حاضر نیستند، معتقد به سلطه‌ی غیبی آنها شده و چنین اعتقادی عین اعتقاد به «الوهیت» است که برای اولیاء قائل شده و او مشرک است.

### جواب از این اتهام

خطاب به اولیای الهی و در خواست حوائج از آنها با اعتقاد به اینکه آنان از خود استقلال ندارند، در دو مقام قابل بررسی است: امکان عقلی و تحقق خارجی.

امکان عقلی:

اینکه خداوند متعال اراده نماید که اولیای او بتوانند با تکیه به قدرت بی انتهای الهی، کارهایی را که دارای اهمیت بسیار بالابند، انجام دهند، محال ذاتی نبوده و به ضرورت عقل بلامانع است، فلذا امکان این مسئله قطعی است.

تحقق خارجی:

بر اساس آیات و روایات، اولیای الهی می‌توانند به اذن او دارای چنین قدرتی باشند، همانگونه که خداوند متعال به مواردی اشاره می‌فرماید:

۱- سلطه غیبی حضرت موسی علیه السلام

﴿اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً﴾<sup>(۱)</sup>

به موسی گفتیم با عصای خود بر سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن خارج گردید.

و همچنین می‌فرماید: ﴿فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کلّ فرق کالطود العظیم﴾<sup>(۲)</sup>

به موسی وحی کردیم که با عصای خود بر دریا بزند او عصای خود را بر بخشی از آب زد هر بخشی از آب به صورت کوهی درآمد. با نگاه به این دو آیه به قدرت و سلطه‌ی غیبی حضرت موسی علیه السلام پی می‌بریم؛ همان قدرت و سلطه‌ای که خداوند به او عطاء نموده است.

۲- سلطه غیبی حضرت یوسف علیه السلام

﴿اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصتیراً﴾<sup>(۳)</sup> فلما

۱- بقره آیه ۶۰

۲- شعراء آیه ۶۳

ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد بصیراً﴾<sup>(۱)</sup>

این پیراهن مرا ببرید و بر رخسار پدرم بیفکنید، دیدگان او باز و بینا می‌شود. وقتی بشیر آمد و پیراهن را بر رخسار او افکند دیدگان او باز و بینا شد.

این دو آیه نیز گویای سلطه غیبی یوسف علیه السلام است که خداوند متعال اذن انجام چنین عملی را به او عطا کرده است که الان به طریق پیراهن حضرت یوسف علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام، شفاء می‌یابد در حالتی که این امر از امور طبیعی نبوده و دلالت بر سلطه‌ی غیبی ایشان می‌کند.

۳- سلطه‌ی غیبی حضرت سلیمان علیه السلام

﴿ولسلیمان الریح عاصفۀ تجری بامرہ الی الارض الّتی بارکنا فیہا وکنّا بکل شیء عالمین﴾<sup>(۲)</sup>

باد وزنده و تند را برای سلیمان رام کردیم که به فرمان وی به سوی زمین که برکت داده ایم جریان پیدا می‌کرد و ما به همه چیز عالم هستیم.

در این آیه خداوند به سلطه غیبی سلیمان و فرمان دادن او به بادها اشاره می‌کند.

و همچنین: ﴿و ورث سلیمان داود و قال یا ایہا الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کلّ شیء انّ هذا لہو الفضل المبین﴾<sup>(۳)</sup>

سلیمان وارث داود شد وگفت ای مردم به ما زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند این فضل و بخشش آشکار است»

۱- یوسف آیه ۹۳-۹۶

۲- انبیاء آیه ۸۱

۳- نمل آیه ۱۶



و همچنین خداوند متعال در آیه ۲۰-۴۴ سوره‌ی نمل داستان «هدهد» را که از طرف سلیمان برای رساندن پیام او به ملکه سبأ مأموریت یافت را بیان می‌فرماید که همه‌ی اینها گویای سلطه غیبی حضرت سلیمان علیه السلام است.

۴- سلطه غیبی حضرت عیسی علیه السلام

﴿انی اخلق لکم من الطین کھیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً باذن اللہ و ابری الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن اللہ و انبئکم بما تآکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین﴾<sup>(۱)</sup>

مسیح به آنان گفت من از گل، مجسمه‌ی مرغی می‌سازم و بر آن می‌دمم تا به فرمان خدا مرغ گردد و کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را به امر خدا شفا می‌دهم و مردگان را به امر خدا زنده می‌کنم شما را از آنچه خوردید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم در این کارها برای شما حجت و نشانه‌ی حقانیت من هست اگر اهل ایمان باشید.

این آیه یکی از بزرگترین و بهترین دلالتی است که می‌توان اثبات کرد که اعتقاد به سلطه‌ی غیبی اولیاء الهی شرک نیست چرا که حضرت عیسی علیه السلام حتی مرده هم زنده کردند ولی به اذن خداوند متعال.

آیا در خواست کارهای خارق العاده شرک است؟

در جواب باید گفت این عمل نیز شرک نیست همانگونه که حضرت سلیمان در جمع حاضران مجلس خود، درخواست کار خارق العاده‌ای نمود و گفت:

۱- آل عمران آیه ۴۹

﴿ایکم یا تینی بعرشها قبل ان یأتونی...﴾<sup>(۱)</sup> (سلیمان گفت کدامیک از شماها تخت او را پیش از آنکه به حالت تسلیم بر من وارد کردند نزد من می‌آورد؟ فردی از گروه جن گفت: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی و من برای آن توانا و امین هستم، آنکه نزد او آگاهی از کتاب بود گفت من تخت را پیش از آنکه چشم به هم بزنی حاضر می‌کنم وقتی سلیمان آن را حاضر دید گفت این کرم پروردگار من است.

تمام این آیات گویای این مطلب است که نه اعتقاد به سلطه‌ی غیبی افراد و نه درخواست آن شرک می‌باشد.

سلطه‌ی غیبی در اخبار و روایات:

۱- ابن ابی حاتم از فتاده نقل می‌کند که گفت: به حضرت داود علیه السلام سه چیز عطا شده بود: کوه‌ها برایش مسخر گشته بود و با او تسبیح می‌گفت، آهن برایش نرم شده بود و زبان مرغان به او تعلیم داده و عطا شده بود به سلیمان: زبان مرغان و تسخیر جن و این از چیزهایی بود که از داود به ارث برده بود.<sup>(۲)</sup>

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «کسی که نزدش اندکی از علم کتاب بود گفت: من آن را قبل از اینکه چشم بر هم زنی، حاضر کنم» راوی گوید: پس امام صادق علیه السلام بین انگشتانش را باز کرد و آن را بر سینه‌اش نهاد، سپس فرمود: و به خدا قسم نزد ما، همه علم کتاب هست.<sup>(۳)</sup>

۳- از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به عیسی بن مریم علیه السلام دو

۱- نمل آیه ۳۸  
۲- الدر المنثور ذیل آیه سوره نمل ۵/۱۹۳  
۳- مکتب وحی ۴ به نقل از الاصول من الکافی کتاب الحجّه

حرف داده شده بود که بوسیله‌ی آن عمل می‌کرد. (بر انجام امور مختلف توانا بود) به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چهار حرف، به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ هشت حرف، و به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ پانزده حرف و به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند تمامی اینها را برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع کرد و اسم اعظم هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده بود و یک حرف از او مخفی ماند. (۱)

۴- جابر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد و همانا از آن نزد آصف (بن برخیا) یک حرف بود، پس آن را به زبان آورد و زمینی را که بین او و تخت بلقیس بود شکافت تا اینکه به آن دست یافت، سپس زمین را سریعتر از یک چشم بر هم زدن به حالت اولش بازگرداند و نزد ما هفتاد و دو حرف اسم اعظم وجود دارد و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیبش به خود اختصاص داده و نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب خدای بلند مرتبه و بزرگ. (۲)

## تعمیر قبور

یکی دیگر از کارهایی که وهابیون آن را شرک می‌دانند تعمیر قبور اولیاء الهی است. تعمیر قبور و تعظیم آن، که «ابن تیمیه» و شاگرد معروف او «ابن القیم» آن را حرام دانسته و می‌گویند: «يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور، و لا يجوز ابقاءها بعد القدرة على هدمها و ابطالها يوم واحدا» ویرا کردن بنائی که روی قبر ساخته شده است واجب است و پس از قدرت بر هدم و ویران کردن آن، ابقاء آنها به همان صورت حتی یک روز هم جائز نیست. (۱) همچنین می‌نویسد: مشاهد مشرفه مانند بت است آنچه زمان جاهلیت با چیزهایی که «بت» نامیده بودند انجام می‌دادند کسانی که به قبرها احترام می‌گذارند، همان کارها را با چیزهایی انجام می‌دهند که نام آنها را «ولی» «قبر» «مشهد» نامیده‌اند و اینها از اسم بت بیرون نیست. (۲)

این‌ها نمونه‌ای از کلمات وهابیون، درباره‌ی تخریب قبور است و آنها برای شرعی جلوه دادن اعمالشان به چهار دلیل متمسک می‌شوند و با همان چهار دلیل شیعیان و محبینی که اقدام به بازسازی

بناء حرم های اهل بیت علیهم السلام کرده‌اند را مشرک معرفی می‌کنند.

اما دلایل چهارگانه‌ی وهابیون:

امر اول، اجماع و اتفاقی که به آن اشاره نمودند که بناء و ساختمان بر قبور، به طور اجماع و اتفاق علما مورد منع است و احدی بقائ آن را جایز نمی‌داند.

### جواب از دلیل اول:

ادعاء اجماع در این مورد ادعای باطلی است چرا که عمل مسلمانان بر ساختمان قبور در همه مذاهب و در همه عصر و زمانها، از عالم و جاهل و با سواد و بی سواد، امیر و رعیت، مرد و زن، سنی و شیعه، استمرار داشته و تا قبل از ظهور وهابی‌ها تمام شهرها و ممالک‌ها و اقطار عالم بر آن توافق داشته‌اند، بدون آنکه کسی منع یا انکار نماید و این عمل مسلمانان که «سیره» نامیده می‌شود اجماع عملی است و دلیل‌های حجیت شامل آن می‌شود، زیرا چنین عملی از همه مسلمانان در تمام عصرها، کاشف قطعی است بر اینکه: این عمل از صاحب شریعت رسیده است و بعضی ایراداتی که در «اجماع» وارد است، در این نوع اجماع وارد نیست و می‌توان گفت: سیره‌ای که در این مورد حاصل است در هیچ امری به مانند آن حاصل نیست، چرا که همه‌ی مسلمانان از هر فرقه‌ای بر آن متفقند. کلمات وهابی‌ها و استدلال آنها به روایاتی که کسی به آنها عمل ننموده یا دلالتی ندارد و یا صحت آن روایات ثابت نشده مستند شده، و اینها غافل شده‌اند، از اینکه در مقابل سیره قطعی مستمره، کلماتشان ارزشی ندارد و هر چه بگویند، گفتار آنها بعد از سیره‌ی قطعی است و

این سیره، گفتار آنها را باطل می‌کند چنان چه در موردی که اجماع قطعی باشد، بعد از آن اجماع کلامی که بر خلاف آن اجماع گفته شود ارزشی ندارد، و همان اجماع آن کلام را باطل می‌کند.

همان سیره عملی قطعی که صنعانی در رساله‌ی «تطهیر الاعتقاد» به آن اعتراف نموده است، او سؤالی از خود می‌نماید و می‌گوید: این امر (ساختمان بر قبور) در تمام شهرهای عالم شرق و غرب زمین عمومیت دارد. هیچ شهری از شهرهای اسلام نیست، مگر آنکه در آن مشاهدی است بلکه مساجد مسلمانان، بیشتر در آن قبر و مشهد است و به قدری شایع است که در عقل هیچ عاقلی نمی‌گنجد که این عمل، منکر و زشت باشد، تا چه رسد به این اندازه زشتی که شما می‌گوئید (کفر و شرک) و مع ذلک چطور علماء اسلامی که در تمام روی زمین قدم گذارده‌اند، درباره‌ی این موضوع ساکت بوده و حرفی نزده‌اند. صنعانی سپس به بیان این سؤال می‌پردازد. ولی آنچه مسلم است اعتراف اوست که بر سیره عملی قطعی مسلمانان؛ که غرب و شرق عالم را پر کرده است. و این خود باطل کننده دلیل اول وهابیون است به جواز تخریب قبور.

### دلیل دوم وهابیون

دلیل دوم آنها بر جواز تخریب قبور و بناء، حدیث «ابی الهیاج» است که در کلمات وهابیون بسیار به آن اشاره شده است. حدیثی که از جهت «سند» و از جهت «دلالت» مورد ایراد است.

اما حدیث ابی الهیاج: حدثنا یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب قال: یحیی اخبرنا و قال الأخران، حدثنا: وکیع

عن سفیان عن حبيب بن ابی ثابت عن ابی وائل عن ابی الهیاج الاسدی قال لی علی بن ابی طالب الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله ﷺ ان لا تدع تمثالاً الا طمسته و لا قبراً مشرفاً الا سویته»<sup>(۱)</sup>

«صحیح مسلم» از سه نفر به نام های یحیی و ابوبکر و زهیر نقل می کند که وکیع، از سفیان از حبيب، از ابی وائل، از ابی الهیاج نقل می کنند. که علی ابن ابیطالب به ابی الهیاج گفت ترا به سوی کاری برانگیزم که پیامبر خدا ﷺ مرا بر آن برانگیخت، تصویری را ترک مکن، مگر اینکه آن را محو کنی، و نه قبر بلندی را مگر اینکه آن را مساوی و برابر سازی»

#### اما ضعف حدیث از جهت سند

راویان حدیث، چنان چه مسلم در صحیح خود نقل نموده به این شرح است: یحیی بن یحیی و ابوبکر ابی شیبه و زهیر بن حرب این سه نفر حدیث را از «وکیع» و او از «سفیان» و او از «حبيب بن ابی ثابت» و او از «ابووائل» و او از «ابی الهیاج» و او از علی ع نقل نموده است.

اما «وکیع» که یکی از راویان حدیث است، گر چه او را زیاد مدح نموده اند ولی احمد بن حنبل درباره ی او گفته: نسبت به پانصد حدیث اشتباه کرده. حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» جزء یازدهم از عبد الله بن احمد از پدرش این معنا را نقل نموده که: وکیع در آخر عمرش حدیث ها را از حفظ نقل می کرد و

۱- صحیح مسلم جلد ۳، کتاب الجنائز ص ۶۱. سنن ترمذی جلد ۲

الفاظ آن را تغییر می داد گویا معنای احادیث را با الفاظ خودش بیان می کرد با اینکه اهل لسان هم نبود.

اما «سفیان ثوری» ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» جزء چهاردهم از ابن مبارک نقل نموده که سفیان حدیثی نقل کرد و در آن تدلیس و حيله نمود. آدمم به نزد او وقتی مرا دید خجالت کشید و گفت: حدیث را از شما روایت می کنیم. و در جزء یازدهم از ابوبکر و او از یحیی نقل نموده، که سفیان خواست مرد ضعیفی را در حدیث بر من تدلیس و حيله کند، ولی نتوانست، چون گفت: ابوسهل از شعبی مرا حدیث کرد، به او گفتم: مقصود تو از ابوسهل محمد بن سالم است؟ در جواب من گفت: یحیی! ندیدم مثل تو مردی را با این دقت؛ نمی شود به تو حيله کرد!

اما حبيب بی ابی ثابت» ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد دوم ص ۱۷۹ از ابن حبان نقل نموده که: او مردی حيله گر بوده و از «عقیلی» نقل نموده که: ابن عون از او عیب گرفته و از «ابن خزیمه» نقل نموده که او مردی حيله گر بوده

اما «ابووائل» که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گفته: از جمله اشخاصی که از (علی ع) انحراف پیدا کرد، ابووائل شقیق بن سلمه است که به طرف عثمان گرایش نموده و درباره علی ع بدگویی می کرد و گفته شده عقیده اش مانند عقیده خوارج بود، و شکی نیست که با خوارج همراهی می نمود، ولی به سوی (علی ع) برگشت در حالی که گریه می کرد.

## اما ضعف حديث از جهت دلالت.

اولاً، مضمون اين حديث را فقط ابوالهياج خبر داده است، چرا که سيوطي در شرح سنن النسائي مي نويسد: براي ابوالهياج غير از اين خبر، خبر ديگري در کتب احاديث نيست. ثانياً حديث دلالتی بر معنائی که آنها گمان کرده اند «از اينکه جايز نيست ساختمان بر قبور» ندارد بلکه حديث امر می کند قبرها را مسطح قرار دهند و نهی می کند از اينکه: مانند کوهان شتر بالا بياورند، زیرا «مشرفاً» در حديث «و لا قبراً مشرفاً الا سويته» گرچه معنای او عالی و بلند است، ولی «تسنيم» يعنی: قبر را مانند کوهان شتر قرار دادن نیز نوعی از علو و بلندی است يا یکی از معانی «شرف» است. در کتاب «قاموس» اشاره به اين مطلب شده و گفته شده: «الشرف» معنای آن علو و بلندی است و کوهان شتر را نیز می گویند. پس «مشرف» در حديث هر چند با اطلاقش با وضع لغویش شامل هر بلندی که مانند کوهان شتر و غير آن باشد، می شود ولی اين جمله حديث «الا سويته» مسطح کن آن را؛ قرينه و نشانه ای است بر اينکه از «مشرف» همان بلندی مانند کوهان شتر اراده شده زیرا «تسويه» معنایش برابر و مساوی قرار دادن است چرا که در کتاب «مصباح المنير» آمده است «استوی المکان» معنایش اينست که مکان را برابر و مساوی نمود. و در کتاب «قاموس» گفته: «سواه» معنایش اين است که آن را مساوی و برابر قرار داد. پس اينکه فرمود: قبر را مسطح و برابر و مساوی کن! مشخص می کند که «مشرف» معنایش بلندی است که بر خلاف برابر و مساوی و مسطح است و آن همان بلندی مانند کوهان شتر است. چرا که مطلق بلندی، در مقابل برابر و مساوی و مسطح قرار نمی گیرد، چون ممکن است بلند و عالی بوده ولی روی

آن مسطح و برابر و مساوی باشد آن وقت صحيح نيست که بگویند: چنين قبر عالی و بلندی را مسطح و برابر و مساوی قرار ده، برای اينکه قبر مقداری از زمين بلند باشد. پس حديث دلالتی ندارد بر منع ساختمان بر قبور و ارتباطی هم با اين معنا ندارد که نهی و منع از اينکه قبر را به اندازه یک و جب بالا بياورند و روی آن حجره ای بنا کنند . در اثبات اين مطلب بايد به کلام «نوی» در شرح حديث «ابوالهياج» اشاره کنیم که می گوید: سنت آن است که قبر نباید از زمين زياد بلند باشد و نباید روی قبر را مانند کوهان شتر قرار داد، بلکه بايد به مقدار یک و جب از زمين بلندتر و روی آن را مسطح و مساوی قرار دهند و اين معنا، مطابق مذهب شافعی و کسانی است که او را موافقت نموده اند.

و همچنين قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری شرح صحيح بخاری» از ابوداود با سند صحيح روايت نموده که قاسم بن محمد ابی بکر گفت: داخل شدم بر عایشه و به او گفتم: پرده را از قبر پیغمبر اکرم ﷺ و آن دو نفر که پهلویش ايشان دفن شده اند بردار تا قبرها را ببینم. پرده برداشته شده، سه قبر را دیدم که مقداری از زمين بالا و به زمين چسبیده نبود. سپس قسطلانی می گوید: در اينکه مسطح نمودن قبر افضليت دارد، تأثیری ندارد که اين عمل از اعمال رافضه است، زیرا سنت را نمی توان ترک نمود برای اينکه اهل بدعت با او موافق اند و نیز با افضليت مسطح نمودن قبور منافات ندارد کلام علی (عليه السلام) که فرمود: رسول خدا مرا دستور داد که قبرهای «مشرف» را مساوی کنم: زیرا اراده نشده مساوی نمودن قبر با زمين بلکه مقصود مسطح و مساوی نمودن روی قبر است و با اين معنا، بين اخبار جمع می شود

وتضادی بوجود نمی آید.

و همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» این چنین آمده است. «و یندب ارتفاع التراب فوق القبر بقدر شبر» مستحب است که خاک قبر، به اندازه یک وجب از زمین بلندتر باشد. (۱)

### دلیل سوّم وهابیون

دلیل سوّم آنها کلامی است که «ابن بلهید» در پرسش هایش از علماء مدینه به آن اشاره نموده و می گوید: چنان چه این ساختمان در زمینی باشد که در راه خداست و همه باید از آن ارتفاع ببرند مانند قبرستان بقیع، ...؛ و با این بیان ساخت این ساختمان را بر زمین وقفی، که تصرف آن جائز نمی باشد، می داند و به این نتیجه گیری میرسد که این بناها باید تخریب شود تا زمین وقفی در مورد وقفش استفاده شود.

### اما جواب از این ایراد

می گوئیم وقف بودن زمین بقیع در راه خدا برای دفن نمودن مسلمانان، ادعای بدون دلیل است، زیرا در هیچ جائی نقل نشده که شخصی زمین بقیع را برای این جهت وقف نموده باشد، پس تصرف در آن مباح است و بر فرض آنکه شخصی آن را وقف نموده باشد، برای قبرستان، معلوم نیست مقید کرده باشد که بیش از دفن از آن زمین ارتفاع نبرند و جایز نباشد، ساختمان بر روی قبر حتی نسبت به

شخصی که در نزد خداوند متعال منزلت و مقام دارد که در اثر ساختمان، قبرش محفوظ می ماند از چیزهایی که سزاوار آن شخص بزرگ نیست و نسبت به او بی احترامی و توهین است. و به فرض آنکه مشکوک باشیم و ندانیم وقف آن چگونه بوده، باید بنائی که مسلمانان در قبرستان بقیع روی قبور ائمه علیهم السلام ساخته اند را به وجه صحیح حمل نموده، چرا که واجب است اعمال و گفتار مسلمانان را تا مادامی که ممکن است بر وجه صحیح حمل کرد. و این ادعای وهابیون مبنی بر وقف بودن بقیع در حالتی است که ما دلائلی به ملک بودن آن در دست داریم.

سمهودی در کتابش از زباله از قدامه بن موسی روایت نموده که، اول کسی که رسول خدا او را در بقیع دفن کرد عثمان بن مظعون بود و از «ابوغسان» از ابی سلمه بن عبدالرحمن از پدرش روایت نموده: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا رفت، حضرت امیر فرمود: ابراهیم را پهلوی قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند. پس از آن مردم به بقیع میل و رغبت پیدا نموده درخت های آن را بریدند و هر قبیله ای قسمتی از آن را تصرف کردند و از همین جهت بود که هر قبیله ای قبرهای خودشان را می شناختند و از ابن ابی شیبه از قدامه بن موسی روایت نموده که: بقیع دارای درخت های مخصوص بود به نام «غرقد» عثمان بن مظعون که از دنیا رفت و در بقیع دفن شد، درخت ها را بریدند. (۱)

این کلمات صراحت دارد بر اینکه: بقیع زمین رها شده و پر درختی بود که فاقد ارزش و فائده ای بود و مسلمانان بعد از آنکه

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابراهیمش را در آنجا دفن نمود، رغبت پیدا کرده بقیع را برای دفن مرده‌ها قرار دادند یا به طور ملک که هر قبیله‌ای قسمتی از آن را تصرف نموده مالک شدند، یا به طور اباحه بر اصل اولی خودش که زمین افتاده و رهائی بود. پس وقف فی سبیل الله بودن آن وجهی ندارد.

و همچنین سمهودی از «ابن شبه» از «ابی غسان» نقل نموده که عبدالعزیز گفت: عباس بن عبدالمطلب دفن شد در نزد قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم، در اول قسمتی که مخصوص قبرهای بنی هاشم است که در خانه عقیل واقع شده است.

این کلام دلالت دارد بر اینکه: قبر عباس و قبور اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مکانی که خانه عقیل بوده واقع شده که نه وقف بوده و نه فی سبیل الله و هیچ مجوزی برای خراب کردن و ویران نمودن آن وجود ندارد.

### دلیل چهارم وهابیون

دلیل چهارم آنها بر تخریب قبور، روایاتی است که نهی نموده از بناء و ساختمان بر قبور که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

مسلم روایت نموده از ابی بکر بن شیبه از حفص بن غیاث از ابن جریر از ابی زبیر از جابر که رسول خدا نهی فرمود از اینکه قبر را گچ کاری کنند و ساختمان بر آن بسازند.

### اما جواب این ایراد:

اولاً، سند این احادیث ضعیف است. و «حفص بن غیاث» و «ابن جریر» و «ابو زبیر» هر سه نفر از نظر علم رجال ضعیف‌اند. چرا که ابن

حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» از یعقوب نقل نموده که حفص ثقه و راستگو است، هرگاه از روی نوشته‌اش حدیث گوید حدیثش نوشته می‌شد و چنانچه از حفظ بگوید از نوشتن خودداری می‌شد. و «الاشرم» از احمد حنبل نقل نموده که: حفص تدلیس و حيله می‌کرد. و اما «ابن جریر» که ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» درباره‌ی او می‌گوید «الدار قطنی» گفته: از تدلیس و حيله های ابن جریر اجتناب کنید چرا که او حيله های زشتی می‌نمود.

و اما «ابوزبیر» که ابن حجر درباره‌اش گوید:

احمد بن سعید الرباطی از ابوداود طیالسی نقل نموده که شعبه گفت: در دنیا هیچ چیز در نزد من محبوب تر نبود از اینکه شخصی بیاید و من از او احوال ابوزبیر را بپرسم تا آمدم مکه خدمت او رسیدم، در بینی که نشسته بودیم، مردی آمد مسئله‌ای از او سؤال کرد، جواب او را داد. وقتی آن مرد رفت، ابوزبیر در غیاب آن مرد کلامی گفت که افترائی بود نسبت به آن مرد. به او گفتم: ابوزبیر به مرد مسلمان افتراء و نسبت دروغ می‌دهی، گفت مرا به غضب آورد. گفتم هر که تو را به غضب درآورد به او افتراء می‌زنی، من دیگر از تو روایتی نقل نمی‌کنم.

ثانیاً: نهی در روایات عمومیت دارد و شامل کراهت و حرمت می‌شود. نمی‌توان گفت مخصوص حرمت است بر فرض قبول کنیم که نهی هر کجا باشد ظهور در حرمت دارد، ولی به قدری نهی استعمال در کراهت شده که آن ظهور را ضعیف نموده علاوه بر اینکه علماء نیز کراهت را از آن فهمیده‌اند. همان‌گونه که «النووی» در شرح صحیح مسلم می‌نویسد: از این حدیث استفاده می‌شود که گچ کاری و

ساختمان روی قبر کراهت دارد و نشستن روی قبر حرام است و مذهب شافعی و بیشتر علماء نیز بر همین است و اصحاب ما گفته اند: گچ کاری قبور کراهت دارد و نشستن بر آن و تکیه دادن به آن حرام است. ولی ساختمان قبور، اگر چنانچه قبر در ملک سازنده باشد کراهت دارد و اگر قبرستان وقف در راه خدا باشد حرام است.

و همچنین شافعی، زیاد نکردن خاک قبر را و زیاد بلند نمودن قبر را بر استحباب حمل نموده. «سیوطی» در شرح «سنن نسائی» از شافعی و اصحاب نقل نموده که مستحب است بر خاک هائی که از قبر بیرون می آورند، خاک دیگری اضافه نشود برای اینکه قبر زیاد از روی زمین بلند نگردد.

ثالثاً: اگر از ایرادهائی که در روایان حدیثها و ایرادهائی که راجع به دلالت آنها گفته شد چشم پوشی کنیم و بگوئیم: حدیثها صحیح و دلالت آنها تام است، مورد آن جائی است که ساختمان و بناء قبور برای عظمت دادن شعائر دینی نباشد چه اگر به خاطر این جهت ساخته شود، برای آنکه صاحب قبر پیامبر یا ولی خدا یا مرد صالحی است راجح و مصالح دینی بر آن مترتب است.

از جمله آن مصالح آن است که: ساختمان روی قبر علامت و نشانه ای است برای قبری که شارع مقدس، مردم را به زیارت آن توجه داده، چنانچه الدار قطنی و دیگران از هارون بن قرعه از مردی از آل حاطب از حاطب نقل نموده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: هر که مرا زیارت کند بعد از مردنم، مانند آن است که مرا در حیاتم زیارت نموده.<sup>(۱)</sup> و همچنین ساختمان، قبر را از ویران شدن حفظ می کند و

۱- کشف الارتیاب

پیامبر گرامی اسلام ﷺ روی قبر عثمان بن مظعون علامتی گذاشت. ابن ماجه از انس بن مالک روایت نموده که: رسول الله سنگی برای علامت و نشانه روی قبر عثمان بن مظعون گذارد. و همچنین «السندی» گفته: رسول خدا، سنگ بر روی قبر عثمان بن مظعون گذارد، تا قبر به توسط آن آشکار باشد و همچنین در کتاب «وفاء الوفاء/ ۸۹۴» می نویسد: ابو داوود با سند نیکو روایت نموده از مطلب بن عبدالله بن حنطب از بعضی صحابه هنگامی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت و دفن شد. پیغمبر اکرم ﷺ مردی را امر فرمود که: سنگی بیاورد، آن مرد به تنهائی توانائی حمل آن سنگ را نداشت پیغمبر اکرم ﷺ و سلم خودش بر خواست آستین های مبارک را بالا زد که راوی حدیث می گوید: سفیدی دو دست های پیامبر را نظر می کردم، آن سنگ را برداشته روی قبر سمت سر گذارد و فرمود: بوسیله ای این سنگ قبر برادرم را علامت می گذارم و کسانی که از اهل من از دنیا روند نزد او دفن می کنم و گفته است: این حدیث را «ابن شبه» و «ابن ماجه» و «ابن عدی» از انس و «الحاکم» از ابی رافع روایت نموده اند و از محمد بن قدامه از پدرش از جدش روایت نموده: هنگامی که پیغمبر اکرم ﷺ عثمان ابن مظعون را دفن نمود، دستور داد سنگی آوردند روی قبر، سمت سر گذاردند و از عبد العزیز بن عمران نقل نمود. که گفت: سمت سر قبر عثمان و سمت پای عثمان دو سنگ بود، این کلام دلالت دارد، بر اینکه: جایز است هر کاری که علامت و نشانه قبر است، روی قبر انجام داد.

رابعاً: اگر از همه این مطالب چشم پوشی کنیم، این روایات به اصطلاح علماء «متروکه» است یعنی: مورد عمل هیچ فردی از



مسلمانان واقع نشده از زمان صحابه تا زمان وهابی ها، بله وهابی ها فقط به این احادیث عمل نموده اند و حدیث هایی که این چنین است نمی توان بر آن تکیه نمود به فرض که سند آنها صحیح باشد، در رساله ی اول از رسائل «هدیه السنیه» که به عبد العزیز بن محمد بن سعود نسبت داده شده آمده است: «حدیث»، زمانی که از قواعد و ادله شرعیه برکنار و مخالف است، مورد عمل واقع نمی شود و علماء فرموده اند: حدیث صحیح آن است که راویان آن عادل بوده و با قواعد و ادله شرعیه مخالفت نداشته و نقصی در آن نباشد.

باید گفت کدام مخالفت و برکناری از قواعد و ادله شرعیه بالاتر از اینکه عمل همه مسلمانان از زمان صحابه تا کنون، بر خلاف آن است و کدام نقص از این مهمتر؟ و چنان چه بعضی از اشخاص به این احادیث عمل کرده باشند از آنها کراهت فهمیده و اختصاص داده اند به آن مواردی که ساختمان قبور از شعائر دین نباشد، نه مواردی که از شعائر دین است، مانند قبور انبیاء و اولیاء و صالحین.

اما اینکه گفتیم به این روایات عمل نشده از چند جهت است: **جهت اول:** آنکه قبرهای پیامبرانی که اطراف بیت المقدس قرار گرفته، مانند قبر حضرت داوود (علیه السلام) در قدس و قبر حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق و حضرت یعقوب و حضرت یوسف که پیکر مبارکشان را حضرت موسی از مصر به بیت المقدس آورد، و در شهر خلیل واقع و همه آنها با بناهای محکم و سنگ های بزرگ قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلامی تاکنون باقی مانده.

ابن تیمیه در کتاب «الصراف المستقیم» گفته: ساختمان روی قبر حضرت ابراهیم، قبل از فتح اسلام بنا شده بود الا اینکه درب آن را تا

سال ۴۰۰ هق بسته بودند. می گوئیم تردیدی نیست زمانی که بیت المقدس فتح شد، عمر، این ساختمان را دید و دستور نداد خراب کنند و به همان حال باقی گذارد. حال تفاوت نمی کند کلام ابن تیمیه صحیح باشد که درب آن بسته بوده یا صحیح نباشد. به این جهت به بحث ضرری وارد نمی کند، چرا که باقی گذاردن آن دلالت دارد بر اینکه: بناء بر قبور حرام نیست و از قرن های گذشته تا به الان شنیده نشده است که فردی از علماء یا صالحین یا اهل دین ایرادی گرفته یا چنین کلمه ای از دهان کسی بیرون آمده باشد با زیادی زائرنی که از همه روی زمین به آنجا می آیند غیر از وهابی ها که ایراد گرفته و حرام دانسته و دستور خراب کردن آنها را صادر کرده اند.

از این بیان واضح شد: پندار وهابیون که قائلند ساختمان قبور بعد از تابعین صحابه احداث شده، پنداری است باطل و کلام «ابن بلهید» مفتی وهابیون که قائل شده بناء بر قبور بعد از قرن پنجم احداث گردیده، کلامی است باطل و دروغ.

**جهت دوم:** آنکه: بناهایی بر قبور در زمان صحابه و بعد از صحابه؛ قبل از قرن پنجم ساخته شده، اول آنها قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو نفر نیز در همان حجره دفن شدند. و از کتاب «السیره النبویه» تألیف احمد بن زینی دحلان ظاهر می شود که: دفن رسول الله (صلی الله علیه و آله) در آن حجره تقریباً سفارشی از خود آن حضرت بود، زیرا می گوید: مردم در دفن آن حضرت اختلاف نمودند. ابابکر گفت: از رسول خدا شنیدم هیچ پیامبری از دنیا نمی رود، مگر در همان مکان دفن می شود و علی (علیه السلام) فرمود: این کلام را من هم شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله). ترمذی و ابن ماجه این حدیث را روایت نموده اند ولی مالک در

«الموطأ» روایت را این چنین نقل نموده: هرگز پیامبری دفن نمی شود، مگر در مکانی که از دنیا رفته است.

و هرگاه بنا بر قبور حرام بود و خراب نمودن آن واجب، لازم می آمد، صحابه اول حجره را خراب کنند سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آنجا دفن نمایند، یا آنکه پیامبر را در مکانی که ساختمان ندارد، دفن کنند زیرا بنا بر قبور تفاوتی ندارد بعد از دفن ساخته شود یا میت را در مکان ساخته ای دفن نمایند، با اینکه بعد از دفن رسول الله نیز حجره را ساختمان نمودند، عمر اولین کسی بود که دیوار مقابل قبر مطهر را بنا نمود و عایشه نیز بین قبرها و خانه دیواری بنا کرد و در کنار قبرها زندگی می کرد و در آنجا نماز می خواند و با این عمل عایشه، کلام وهابیون که می گویند: کنار قبور نماز خواندن جایز نیست، باطل می شود.

عبدالله بن زبیر نیز روی قبر مطهر بنائی ساخت، سپس دیوارها خراب شد، عمر بن عبدالعزیز ساختمان روی قبر مطهر را تجدید نمود و پس از آنکه در زمان ولید مسجد را توسعه دادند، اطراف قبر مطهر را دیوار کشیده و جداگانه آن را بنا کردند. و بعضی گفته اند: این عمل را عمر بن عبدالعزیز انجام داد و حجره مطهر را با سنگ های سفید پوشاند.

سپس در زمان متوکل عباسی تجدید بنا شد و بعد از آن در زمان «المقتفی» نیز تجدید بنا شده و از چوب صندل و آبنوس به طور مشبک ساخته و در اطراف دیوار حجر نصب نمودند و در زمان «المستضیء» دیوار حجره خراب شد و دوباره آن را ساختند.

و در سال ۶۵۴ هق در زمان حکومت «المستعصم» آخرین خلیفه

بنی عباس حرم مطهر آتش گرفت، و از نو حجره شریفه را بنا نمودند و در زمان ملک منصور «ایبک الصالحی» وسایلی را از مصر و چوب هائی از طرف حاکم یمن، ملک مظفر فرستاده شد و بناء حجره را کامل نمودند.

و در سال ۶۷۸ هق در زمان ملک منصور «قلا وون الصالحی» حاکم مصر، اولین گنبد بر حجره شریفه ساخته شد و آن گنبد کبود رنگ سازنده اش احمد بن عبدالقوی ناظر قوص بود و در ایام ملک ناصر حسن بن محمد بن قلاوون و در زمان ملک اشرف در سال ۷۶۵ هق و در زمان حکومت «الظاهر جمقمی» سال ۸۵۳ تعمیرات و تغییراتی در بناء حجره شریفه داده شد. و در سال ۸۸۱ در زمان حکومت ملک اشرف «قاتبای» حاکم مصر، در زیر گنبد بالای حجره شریفه گنبد دیگری از سفال ساخته شد و در سال ۸۸۶ که برای بار دوم حرم مطهر آتش گرفت، ساختمان حجره شریفه را از نو بنا نمودند و گنبد بزرگی به جای آن گنبد اول و آن گنبد سفالی قرار دادند. و در سال ۸۹۱ در زمان حکومت ملک اشرف بناء حجره شریفه را تجدید نمودند و در زمان حکومت بنی عباس و حکومت عثمانی ها هر وقت دیوار یا ساختمان حجره خراب می شد، فوراً بنا می کردند و در زمان سلطان عبدالمجید عثمانی، حجره شریفه از نو بنا شد.<sup>(۱)</sup>

و از جمله بناهایی که بر قبور صحابه و بعد از زمان صحابه قبل از قرن پنجم هق ساخته شد، بنائی است که سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» نقل نموده که: عقیل در خانه خود چاه می کند سنگی یافت که در او نوشته شده بود: این قبر ام حبیبه است، چاه را پر کرد و روی آن

۱- کشف الارتیاب؛ علامه سید محسن امین

ساختمان بنا نمود. و «ابن السائب» گوید: من داخل آن ساختمان شده و قبر را مشاهده کردم.

و از جمله بناها، بنائی است که هارون الرشید بر قبر مطهر علی علیه السلام نمود و گنبدی بر آن قرار داده است، چنان چه «عمدة المطالب» و دیگران نقل نموده‌اند؛ و هارون الرشید در قرن سوم می‌زیسته و بعد از هارون الرشید تا امروز مرتب ساختمان قبر مطهر علی علیه السلام مورد تعمیر و تجدید بنا قرار گرفته است، و حسین بن حجاج شاعر شیرین زبان که در سال ۳۹۱ هجری وفات نموده گفته است:

يا صاحب القبة البيضاء علي النجف

من زار قبرك و استشفی لدیک شفی

ای آقائی که روی قبر مطهرت در نجف گنبد نورانی ساخته شده! هر کس تو را زیارت کند و شفاعت خواهی کند، در نزد تو مورد شفاعت واقع می‌شود.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» نقل می‌کند: که حضرت کاظم علیه السلام در مقبره «الشونیز» بیرون گنبد دفن گردید و قبر شریفش مشهور و زیارتگاه است و بر روی قبر مطهرش ساختمان بزرگی است و در آن حرم و مشهد، انواع چراغ‌ها و فرش‌ها و چیزهای قیمتی بسیار است. این کلام خطیب بغدادی دلالت دارد بر اینکه، زمان درگذشت حضرت کاظم علیه السلام که در زمان آن خطیب که در سال ۳۹۲ ولادت یافته، ساختمانی بزرگی روی قبر مطهر حضرت کاظم علیه السلام وجود داشته. پس باید قبل از دوران آن خطیب ساخته شده باشد.

تاریخ نویس‌ها و بزرگانی که شرح حال پیشینیان را نوشته‌اند بیان نموده‌اند که: امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر

صادق علیه السلام دفن شدند در مقبره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام و عباس در بقیع، از این کلام معلوم می‌شود در زمان وفات امام محمد باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و وفات امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری روی قبر امام حسن علیه السلام ساختمان بوده و از جمله بناهایی که بر قبور قبل از قرن پنجم ساخته شده، مقبره‌ای بوده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن دفن شده‌اند و آن مقبره را مأمون برای پدرش هارون الرشید بنا نمود و آن مقبره در طوس در خانه حمید بن قحطبه بوده است.

و از چهار امام اهل تسنن، شافعی و احمد بن حنبل که در آن زمان حیات داشتند و علماء دیگر مانند سفیان بن عیینه و دیگران که در آن عصر وجود داشتند انکاری درباره‌ی ساختمان آن مقبره نرسید با اینکه علماء نسبت به مأمون درباره‌ی آنکه گفت «قرآن حادث است» ایراد گرفتند و می‌گفتند کلام خدا قدیم است، مأمون آنها را زندانی کرد و آنها در زندان به سر بردند ولی با مأمون موافقت نمودند. اگر این فعل هم حرام بود آنها در مقابلش می‌ایستادند حتی اگر زندانی می‌شدند و همچنین سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» می‌نویسد: متوکل عباسی در سال ۲۳۶ دستور داد قبر مطهر امام حسین علیه السلام و خانه‌های اطراف آن را خراب کنند و آنجا را زراعت کاری نمایند و مردم را از زیارت امام حسین علیه السلام باز دارند، همه‌ی خانه‌ها و ساختمانهای روی قبر مطهر را خراب کردند، مانند صحرائی شد. متوکل به دشمنی و ناسزاگفتن اهل بیت معروف بود. مسلمانان از این عمل متوکل بسیار ناراحت شدند اهل بغداد بر دیوارهای مساجد کلماتی زشت و دشنام درباره‌ی متوکل نوشتند و شعراء در شعرهایشان نسبت به او بدگویی نمودند.

### جهت سوم:

احترام قبور انبياء و صالحين بلکه هر مسلماني، و فضيلت و شرافت دادن و تبرک جستن به آن از واضحات و بديهيات بوده است و در نزد صحابه و تابعين و تابع تابعين و همه ي مسلمانان بلا مانع بوده است. و هرگاه اين قبور داراي حرمت و منزلت و شرافت و برکت است در نزد خداوند متعال، واجب يا راجح است هر عملي که موجب احترام و تعظيم و حفظ آن مي گردد؛ از زيارت آن قبور و ساختمان بر آن و حفظ آن از لگد کوبي انسانها و افکندن مدفوع چهارپايان و سگ ها و مانند آن، چه حفظ اين قبور از مطالب مذکور، از تعظيم شعائر و حرمت خداوند متعال است.

و حرام است هر کاري که باعث اهانت و پستي و خواري آن قبور گردد، مانند ويران نمودن و خراب کردن حرم و گنبد و بارگاه و قرار دادن قبور در معرض لگد کوبي انسانها و ... اين کارها بدونه هيچ ترديدي، اهانت و توهيني است نسبت به قبور و صاحبان آن.

بنابراين هرگاه حديثي وارد شده باشد بر نهي از ساختمان قبور يا امر به ويران نمودن قبور، لازم است آن حديث طرح و دور افکنده شود، يا آنکه موردش را به غير قبور انبياء و اولياء و علماء و صالحين اختصاص داد چراکه عقل و نقل حاکم اند بر حرمت اهانت و توهين اينان و وجوب تعظيم بزرگ داشت ايشان در حال حيات و ممات شان و اگر گفته شود عظمت دادن اين قبور وقتي راجح است که به کفر و شرک منتهي نشود، و قبور مورد پرستش واقع مي شود مانند بت ها، در جواب مي گوئيم بعد از آنکه ثابت گرديد براي اين قبور شرافت و احترامی است نزد خداوند متعال عظمت دادن و بزرگ داشت آن

عبادت و پرستش قبور نمی باشد و موجب کفر و شرک نخواهد بود بلکه عظمت دادن آن، عظمت دادن خداوند متعال و پرستش اوست، مانند عظمت دادن کعبه و حرم و حجرالاسود و مساجد و مقام ابراهيم و هر چه خداوند متعال امر به عظمت دادن او نموده از مخلوقاتش، و مقایسه و برابر دانستن اين تعظيم ها با عبادت و پرستش بت هائی که خداوند متعال از هيچ جهتي براي آنها احترامی قرار نداده، مقایسه فاسد و باطلی است.

### جهت چهارم

لزوم دوستی اهل بيت عليهم السلام و احترام آنان و حرمت اهانت آنان در حال حيات و مماتشان از چيزهائی است که قرآن مجيد به آن ناطق است. ﴿قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمُوَدَّةُ فِي الْقُرْبٰى﴾ (۱)

و بر همگان واضح و معلوم است که ذوی القربای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی جز علی و فاطمه و حسنین عليهم السلام نیستند همانگونه که علماء اهل تسنن هم به این مطلب معترفند چرا که زمخشری در تفسیرش ذیل این آیه می نویسد: «لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مؤدّتهم قال علی و فاطمه و ابناهما» (۲)

وقتی این آیه نازل شد گفته شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیانند خویشان شما، آنانکه مودت و محبت آنها بر ما واجب شده است. حضرت فرمودند: علی و فاطمه و فرزندان آنها.

از جمله دوستی و احترام اهل بيت عليهم السلام احترام قبور آنهاست و حفظ آن بوسیله ساختمان از اینکه زیر پا قرار نگیرد یا اینکه چهارپایان

و سگ‌ها بر آن قبور داخل نشوند و ...

و نیز از جمله دوستی اهل بیت علیهم‌السلام اهانت نمودن آنان است به خراب کردن قبور و گنبد و بارگاه آنان، زیرا ویران نمودن قبر پیامبر یا ولی خدا در نظر عرف بزرگترین اهانت است و این در حالتی است که احترام پیامبر و اهل بیت طاهرینش علیهم‌السلام و مؤمنین لازم است در حیات و ممات آنها و از جمله احترام مؤمن آن است که: روی قبر او ننشینند و تکیه بر قبر او نزنند و زیر پاها قرار ندهند.

صاحب کتاب «وفاء الوفاء» گوید: ابن زیاله و یحیی از طریق متعدد که از جمله آن عبدالعزیز بن ابی حازم و نوفل بن عماره است. روایت نموده که عایشه شنید صدای میخی که به دیوار بعضی از خانه هائی که به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کوبیدند. عایشه پیغام فرستاد به نزد آنها که: رسول خدا را اذیت مکنید!

و نیز در کتاب «وفاء الوفاء» از عمر نقل شده که گفت: در این مسجد نباید صداها را بلند کرد و از ابابکر نقل نموده که گفت: سزاوار نیست صدا بلند شود در جائی که پیامبر است، خواه زنده باشند خواه مرده. پس بر همگان واضح است که بی احترامی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصومینش علیهم‌السلام حرام است و از مصادیق بی احترامی به آن بزرگواران تخریب گنبد و بارگاه و قبور آنهاست.

## زینت کردن مشاهد مشرفه با طلا و نقره

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را حرام می‌دانند و عاملین آن را متهم به شرک می‌کنند، زینت کردن مشاهد مشرفه با طلا و نقره است همانگونه وهابیون به استناد به رساله‌ی سوم از «هدیه السنیه» می‌گویند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمودند از اینکه غیر از خاک های قبر چیز دیگری بر قبر اضافه شود، شما صندوق روی قبر گذارده پارچه قیمیتی بر آن می‌افکنید. لذا وهابیون با استناد به گفتار بزرگان‌شان این عمل را مشابه عمل مشرکین نسبت به بت‌ها دانسته و عاملین آن را مشرک می‌دانند.

## جواب از این اتهام

در جواب از این اشکال و اتهام باید گفت این امور نیز نوعی از تعظیم و احترام نسبت به صاحب قبری است که درجواز و رجحان تعظیم و احترام به آن در فصل‌های گذشته مطالبی بیان کردیم و شکی نیست که گمان وهابیونی که می‌گویند: این امور عبادت غیر خدا و شرک است، گمانی است فاسد زیرا مکرر گفته شد: هر احترام و بزرگ داشتنی عبادت و پرستش نیست. و ادعای اینکه: این امور زمان

صحابه نبوده نیز، ادعای فاسدی است به جهت اینکه نمی توان گفت: هر چه زمان صحابه نبوده حرام است، همانگونه که در اصول فقه ثابت شده، چیزهایی که دلیل بر حرمت آن نداشته باشیم حکمش اباحه است و بر همگان معلوم است عادات و رسوم به حسب اختلاف زمان تفاوت می کند.

در اول اسلام، که مسلمانان تحت فشار بودند اقتضاء می کرد که آنها از حیث لباس و غذا با پست ترین و مختصرترین چیزها زندگی نمایند و ساختمان های آنها زینت نداشته و بلند و محکم نباشد و با خشت و گل و لیف های خرما بنا شود، چنان چه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسجد را همینطور بنا نمودند. ولی وقتی اسلام قوت گرفت و حقایق آن در روی زمین پخش گردید و مسلمانان از جهت مادی تمکن پیدا کردند، بهترین خوراکیها و بهترین لباسها را مصرف نموده و خانه های خود را محکم تر بنا کرده و زینت دادند.

با این حال، سزاوار بود بناء مساجد را نیز محکم تر کنند به جای خشت و گل، سنگ و آجر به کار برده شود، همانطور که مسلمانان انجام داده و تا امروز ادامه دارد. و از جمله مساجد، مسجد النبی و مسجد الحرام و مسجد الاقصی است که بنای آن را مشاهده می کنید و معلوم است بنای اینگونه مساجد، بالا بردن شأن اسلام و تعظیم شعائر دین و بلندی قدر و مقام خانه های خداست، و نمی توان گفت بنای فعلی این مساجد حرام است به این دلیل که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این چنین نبوده است.

همچنین حجره شریفه، اولش با خشت و گل و شاخه های خرما ساخته شده بود. سپس آن را با سنگ و گچ و بعد بر حسب اختلاف

زمانها بنای آن را نیکوتر و زیباتر قرار دادند و واضح است:

بنای نیکو و زیبای آن نوعی از احترام و تعظیم حجره شریفه است و این نوع از احترام، در زمان صدر اسلام پسندیده نبود چرا که مسلمانان در مضیقه بودند و این ادعا که این بناها اسراف است و نه فایده ای برای میت دارد و نه برای غیر میت ادعای فاسد و باطلی است، چرا که اسراف جائی است که هیچ نتیجه ای از آن عاید نشود ولی در این مورد (یعنی زینت مساجد و مشاهد)، منفعت و نتیجه بزرگی است و آن احترام و بزرگ داشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و عزت و سرفرازی اسلام و تعظیم شعائر و خواری دشمنان دین و مانند اینها، از فوایدی که هیچ چیز با آنها برابری نکرده. و هرچقدر پول در این راه مصرف شود ناچیز است.

و این اموال و زینت های بکار برده شده در مشاهد شریفه وقف این مشاهد است و تصرف در آن حرام است و چون این جواهرات شعائر دین و عظمت اسلام است وقف آن راجح و شرعی می باشد. علاوه بر این، جواهرات زیادی از زمان سابق از اسلام و بعد از اسلام تا کنون برای خانه کعبه معظمه می آورند و در کعبه قرار می دادند و نسبت به آن هیچ فردی اشکال و ایرادی ننموده، هر چه درباره ی این جواهرات گفته شود مانند آن درباره ی جواهرات حجره و مشاهد مشرفه نیز گفته می شود، زیرا اگر اسراف و بی فایده بودن آن ملاک باشد، تفاوتی بین خانه کعبه و حجره شریفه (مقبره رسول اکرم صلی الله علیه و آله) وجود ندارد.

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می نویسد: جواهرات و اموال زیادی از فارس در زمان پیشین برای خانه کعبه هدیه می آمد و ابن

ساسان بن بابک، دو آهوی طلا و شمشیر هائی از طلا، و جواهرات زیادی برای خانه کعبه هدیه فرستاد. و همچنین قطب الدین حنفی در «تاریخ مکه» از شریف التقی الفاسی در کتاب «شفاء الغرام» نقل نموده که کلاب بن مرة بن لوی بن غالب بن فهره بن مالک بن نضر بن کنانه قرشی، اول کسی بود که شمشیرهای زینت شده به طلا و نقره را برای ذخیره، در خانه کعبه آویزان کرد.

سپس از «الازرقی» درباره چیزهائی که برای کعبه هدیه فرستاده شده نقل نموده: عمر بن خطاب هنگامی که مدائن را فتح کرد هلال قیمتی به سوی کعبه فرستاد و آنها را در کعبه آویزان نمودند و متوکل دستور داد چیزی به مانند چتر که از طلا درست نموده بودند و با در و یاقوت و زبرجد زینت داده شده، به سوی کعبه فرستند و آن را با زنجیری از طلا جلوی کعبه در موسم حج آویزان نمایند و معتصم در سال ۲۱۹ قفلی برای درب کعبه فرستاد که با هزار مثقال طلا ساخته شده بود.

و همچنین او در ادامه می‌گوید: فاکهی ذکر نموده، سلطان هند هنگامی که اسلام آورد در سال ۲۵۹ هـ ق طوقی از طلا که با زمرد و یاقوت زینت داده شده بود و یاقوت بزرگی در آن بود، برای کعبه فرستاد. قضیه را به معتمد خبر دادند، معتمد دستور داد در خانه کعبه آویزان کنند. و باید گفت این اعتقاد و هابیون حتی مابین صحابه و بزرگان نیز جایگاهی نداشته است. زیرا از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است که بعضی از صحابه عمر را راهنمایی کردند تا زینت کعبه را بردارد و با آن لشکر مسلمین را تقویت کند، پس حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اموال را بین فقرا تقسیم کرد و در آن روز،

زیور آلات موجود بودند و حضرت آنها را تقسیم نکرد، پس با قرار و سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت نکن. عمر گفت: ای علی! اگر نبودى رسوا می‌شدیم... و زیور آلات را به حال خود رها کرد.<sup>(۱)</sup>

و همچنین در ریشه بنای گنبدها و تعمیر آنها وزینت مشاهد مشرفه باید به روایتی که تبانی از جعفر بن محمد از پدرش از جدش حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است اشاره کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: به خدا سوگند، در سرزمین عراق کشته می‌شوی و در آن جا دفن خواهی شد. گفتم ای رسول خدا! برای کسی که قبرهای ما را زیارت و تعمیر و واریسی کند، چه خواهد بود؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای ابوالحسن! خداوند قبر تو و قبر دو فرزندت را بقعه‌هائی از بقعه‌های بهشت قرار داد و دل‌های بزرگوارانی از خلق و برگزیدگانی از بندگان خود را مشتاق شما گردانید و برای تقرب به خدای تعالی و برای مودتشان به رسول او قبرهای شما را تعمیر می‌کنند و زیارت آن را بسیار می‌نمایند ای علی! کسی که قبرهای شما را تعمیر کند و آنها را واریسی نماید، مانند آن است که سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس یاری کرده است و کسی که قبرهای شما را زیارت کند این کار او معادل هفتاد حج بعد از حجت الاسلام است و همچنین مانند روزی که از مادر متولد شده است از گناهان بیرون می‌رود.<sup>(۲)</sup>

اما خطاب به وهابیون باید گفت به فرض آن که مکلفی در این باب اشتباه و خطا کرد، نمی‌توان وی را کافر شمرد و حتی نمی‌توان

۱- احقاق الحق ۸/۲۰۳ به نقل از ربیع الابرار زمخشری  
۲- منهج الرشاد به نقل از فرحة الغری ص ۷۶

گفت معصیت کرده است چه رسد که آن را کافر و مرتد از دین معرفی کرد و ریختن خون او را جایز شمرد. به راستی گناه این همه خون به ناحق ریخته شیعیان به گردن کیست؟؟

### سوگند خوردن به غیر خداوند متعال

وهابیون سوگند خوردن به غیر خداوند متعال را حرام دانسته و بعضی از ایشان آن را شرک مطلق و بعضی دیگر شرک کوچک معرفی کرده اند، صنعانی از کسانی است که سوگند خوردن به غیر خدا را شرک مطلق می داند و در رساله «تطهیر الاعتقاد» پس از آنکه ذکر نموده زائرین قبور، به مانند مشرکین رفتار می نمایند و پس از شمارش عمل هائی که باعث شرک می شود، گفته است: و اینان به اسم های اولیاء قسم می خورند، بله هرگاه صاحب حقی سوگند به خداوند بخورد، از او نمی پذیرند ولی اگر سوگند به اولیاء بخورد مورد قبول واقع می شود و او را تصدیق می کنند و همین گونه بود است پرستش بت ها، خداوند متعال فرموده:

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ<sup>(۱)</sup>

«و گاهی که نام خدا برده شود به تنهایی، برنجد دل های آنان که ایمان ندارند به آخرت و هرگاه یاد شوند آنان که جز اویند ناگاه ایشانند شادمانان»



و همچنين در رساله اول «هديه السنيه» گفته اند:

شرك بر دو قسم است، يك قسم شرك بزرگ است كه داراي اقسامى است كه از جمله‌ى آن طلب شفاعت از مخلوق و توسل به مخلوق است و قسم ديگر آن شرك كوچك است، مانند «رياء» خود نمائى در عبارت «سمعه» نيك گوئى مردمان درباره او و از همين شرك كوچك است سوگند خوردن به غير خدا.

### جواب از اين اتهام

سوگند ياد نمودن به غير خدا، كه توسط خداوند متعال و رسول خدا و صحابه و تابعين و مسلمانان ديگر انجام گرفته است خود اثبات كننده‌ى صحت اين عمل است. و در قران به كرار اين قسم‌ها از خداوند متعال صادر شده، ولى مدعيان دروغين عاملين به قران بناء به مسائلى آن را نديده گرفته و ديگران را مشرك معرفى کرده‌اند، كه در اين فصل به نمونه‌اى از اين قسم‌ها اشاره مي‌كنيم.

قسم خوردن به غير خداوند متعال در قرآن:

﴿وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ (۱)

سوگند به عصر كه همانا انسان‌ها در زيانكارى هستند.

﴿وَالنَّجْمَ إِذَا هَوَىٰ﴾ (۲)

سوگند به ستاره، گاهى كه فرود آيد.

﴿وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ (۳)

سوگند به قلم و آنچه مي‌نويسند»

۱- عصر آيه ۱- ۲

۲- نجم آيه ۱

۳- قلم آيه ۱

و در قرآن از اين موارد بسيار است و خداوند متعال به جان مبارك پيغمبر ﷺ نيز قسم ياد کرده است.

﴿لَعَمْرِكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (۱)

به جان تو! اينان در مستى خويش فرو رفتگانند

### قسم خوردن به غير خداوند توسط رسول اکرم ﷺ:

مسلم در «صحيح» روايت نموده كه مردى آمد خدمت پيغمبر اکرم ﷺ عرض كرد: يا رسول الله! کدام صدقه اجرش بيشتراست؟ حضرت فرمود: آگاه باش! سوگند به جان پدرت، ميخواهى بدانى صدقه‌اى كه اجرش زياد است، صدقه‌اى است كه تو در حالت سلامتى بدن بدهى و مالت را دوست داشته باشى و از فقر هم بترسى و اميد زنده بودن سال هائى در تو باشد. (۲)

و همچنين مسلم روايت نموده كه مردى آمد خدمت پيغمبر اکرم ﷺ و از اسلام سؤال نمود. حضرت فرمود: پنج نماز در شبانه روز عرض كرد: غير از پنج نماز در شبانه روز نماز ديگرى واجب هست. حضرت فرمود: خير، مگر بخواهى نماز مستحب انجام دهى و روزه ماه رمضان. عرض كرد: غير از روزه ماه رمضان روزه ديگرى بر من واجب نيست. حضرت فرمود: خير، مگر بخواهى روزه مستحب انجام دهى. و زكات، عرض كرد: غير از زكات واجب، مال ديگرى بر من نيست. حضرت فرمود: خير مگر بخواهى صدقات مستحبى بدهى آن مرد از محضر حضرت خارج مى شد و مى گفت: به خدا

۱- حجر ۷۲

۲- كشف الارتياب علامه سيد محسن امين به نقل از صحيح مسلم

سوگند! نہ کمتر از آن و نہ بیشتر. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: به جان پدرش سوگند، اگر راست بگوید رستگار می شود. یا فرمود: به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید، به بهشت داخل می شود.<sup>(۱)</sup>

### سوگند خوردن به غیر خداوند توسط صحابه و تابعین

احمد بن حنبل در مسندش از عایشه نقل نموده که مسروق به عایشه گفت: از تو سؤال می کنم به صاحب این قبر از پیغمبر اکرم ﷺ درباره ی خوارج چه شنیده ای؟ عایشه گفت شنیدم که حضرت فرمود خوارج بدترین مخلوق و بدخوترین مردمانند و می کشد ایشان را بهترین مخلوق و خوش خوترین مردمان و نزدیک ترین انسان ها در نزد خدا از جهت وسیله.<sup>(۲)</sup>

همچنین مالک نقل نموده: مردی از اهل یمن که یک دست و پای او را در اثر دزدی بریده بودند، آمد مدینه نزد ابوبکر شکایت کرد که: حاکم یمن در حق من ظلم نموده بی جهت دست و پایم را بریده. این مرد (دزد) که شب ها نماز شب می خواند، ابوبکر به او گفت: سوگند به پدرت شب تو مانند شب دزد نیست، پس از چند روز زینت های عیال ابوبکر (اسماء بنت عمیس) گم شد. مردم جستجو می کردند این مرد نیز با مردم جستجو می کرد و این کلمات را می گفت: بار خدایا! بر تو امید داریم که ما را آگاه کنی به آن کسی که شب آمده در این خانه و زیورها را برده، پس از چندی زینت های اسماء در نزد زرگری پیدا شد، به او گفتند: از کجا آوردی؟ گفت این مرد دست و پا بریده آورد

۱- صحیح مسلم جزء اول باب ما هو الاسلام  
۲- کشف الارتیاب

نزد من گذارد و بر این مطلب شاهدانی گواهی دادند. ابوبکر گفت: دست چپش را هم ببرید سپس گفت: دعائی که این مرد بر ضرر خودش می کرد، عجیب تر بود از دزدی او.<sup>(۱)</sup>

همچنین حضرت علی رضی الله عنه در یکی از نامه هائی که به معاویه فرستاده اند، این جملات را در آن فرموده اند: و به جان خودم سوگند، ای معاویه اگر به عقل خود بنگری نه از هوای نفس، خواهی دید مرا که از خون عثمان بیزارترین مردم بودم.

و در نامه ای که معاویه برای حضرت علی رضی الله عنه فرستاد نوشته بود یا ابالحسن! اگر برای حکومت و خلافت می جنگی پس به جان خودم سوگند اگر هوشیار باشی، نزدیک می گردی از اینکه عذر خواهی کنی در جنگ با مسلمانان<sup>(۲)</sup>

پس از بیان آیات و روایات معلوم شد هیچ حرمتی در انجام این عمل وجود ندارد و آنچه وهابیون به آن متمسک می شوند همان تار عنکبوتی است که از سست ترین بناهاست در نزد عقلای عالم.

## ساخت مسجد در جوار قبور اولیاء

وهابیون به استناد به احادیثی ساخت مسجد بر قبور اولیای الهی را حرام دانسته و تخریب آن مکان را از واجبات می‌دانند. و باید دانست اول کسی که این باب را (نهی از قرار دادن مسجد بر قبور را) گشوده ابن تیمیه بوده است. همان کسی که در رساله «زیارة القبور» می‌نویسد: «الموطأ» و غیر او از پیغمبر ﷺ روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمودند: بار خدایا! قبرم را بت قرار مده که پرستش شود غضب خدا شدید است بر گروهی که قبور پیامبرانشان را مساجد قرار داده‌اند.

همچنین او پس از بیان و نقل این حدیث می‌نویسد: علماء ما جایز نمی‌دانند ساختمان مسجد را بر قبور، و آیات و روایات وارد شده بر تعمیر و آبادی مشاهد دلالت نمی‌کند، بلکه نهی و منع نیز در این باره وجود دارد و اشخاصی که چنین عملی انجام دهند مورد لعن واقع شده‌اند.<sup>(۱)</sup>

همچنین وهابیون برای اثبات مطلبشان می‌گویند صحیح بخاری روایت نموده که (ام سلمه) و (ام حبیبه) یاد آور شدند کلیسائی را که

۱- زیارت القبور/ ۱۵۹

در حبشه دیده بودند به نام «ماریه» و از زیبایی او و صورت هائی که در آن نقش شده بود، در نزد پیامبر اکرم ﷺ تعریف می‌نمودند. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: آن گروه هرگاه مرد صالحی از ایشان بمیرد روی قبرش را مسجد قرار داده آن صورت‌ها را در آن نقش می‌کنند. این گروه بدترین مخلوق‌اند در نزد خداوند متعال.

هیچنین «نسائی» روایت نموده که: خبر داد مرا «قتیبه» که او را حدیث نمود عبد الوارث بن سعید از محمد بن جحاده از ابی صالح از ابن عباس که: خدا لعنت کند کسانی را که بر روی قبور مساجدی قرار دهند ....

## اما جواب از این اتهام

اولاً تمام احادیثی که وهابیون در این باب به آن متمسک می‌شوند از نظر سند ضعیف و غیر صحیح می‌باشد و راویانی چون «عبد الوارث»، «ابو صالح» «عبدالله بن عثمان»، «عبدالرحمن بن بهمان»، و «محمد بن طالب» که طبق کلام ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» و ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» و عبدالحق در کتاب «الاحکام» ضعیف و غیر موثق می‌باشند.

ثانیاً: حدیث مذکور دلالت بر منع نماز خواندن در کنار قبور و در مشاهد مشرفه و ساختن مساجد بر قبور نمی‌کند بلکه ظاهر حدیث اشاره است به آنچه در روایت کنیسه حبشه ذکر شده به اینکه: هرگاه مرد صالحی از ایشان بمیرد، روی قبرش را مسجد قرار داده و آن صورت‌ها را در آن نقش می‌کنند، این گروه بدترین مخلوق‌اند در نزد خداوند پس الف ولامی که در جمله «والمتخذین علیها المساجد»

است برای (عهد) است یعنی خداوند لعن فرمود آن اشخاص معهودی که در حدیث کنیسه حبشه بیان شده‌اند.

بنابراین، همان طور که سب مذمت در روایت کنیسه حبشه مسجد قرار دادن قبور است با آن حالت به خصوص که صورتها و شکل‌هایی در آن تصویر نموده و آنها را عبادت می‌نمودند و نماز به سوی آن صورت‌ها می‌خواندند و یا عبادت به سوی صورت‌ها و قبر انجام می‌دادند، مانند مشرکین که نماز به سوی بت و سجده بر بت می‌کردند، سبب مذمت در این حدیث نیز قرار دادن قبور است، مساجد با این کیفیت مذکور (که به روی آن شکل‌ها و به سمت آنها سجده کنند) و همان طور که روایت کنیسه حبشه تفسیر می‌نماید، روایاتی که به طور مطلق وارد شده به لعن یهود و غیر یهود، به خاطر مسجد قرار دادن قبور پیامبرانشان، به همان طریق نیز تفسیر می‌نمائیم که منظور از قرار دادن قبور به عنوان مساجد به این نحو است که به قبر و اشکال و تصاویر آن سجده کنیم و آنها را مساجد خود قرار دهیم و این است آن عملی که از آن نهی شده است.

و بر مطلب ما دلالت می‌کند روایتی که از کتاب «الموطأ» بیان نمودیم، چرا که در این روایت مذمت نموده کسانی را که قبور پیامبران را مساجد قرار داده‌اند و به دنبال این کلام آمده است: بار خدایا! قبرم را بت قرار مده که عبادت شوم، این مطلب به خوبی دلالت دارد بر اینکه مقصود از قرار دادن قبور را مساجد، نماز خواندن و سجده نمودن به قبر است نه اینکه اطراف قبر را مسجد قرار دهیم. با این بیان روشن شد استدلال و هابیون بر پندارهای خودشان به روایات کنیسه حبشه و روایات دیگر، صحیح نمی‌باشد چرا که منع در

این روایات، انجام عمل گذشتگان (سجده به قبر و اشکال آن) است، و این عمل را احدی از مسلمانان انجام نداده و جایز هم نمی‌دانند. ولی نمازی که برای خداوند متعال کنار قبر ولی خدا یا در مشاهد مشرفه برای طلب نمودن زیادی ثواب به جهت شرافت مکان خوانده می‌شود، هیچ منع و محذوری در آن نیست و اگر این عمل مستحب نباشد، مسلماً حرام هم نمی‌باشد همانگونه که علماء اهل تسنن به آن تصریح نموده‌اند.

قسطلانی در کتابش می‌نویسد: پیشینیان که صورت‌های مردان صالح را بالای قبور آنها نقش می‌کردند، برای این بود که با آنها مانوس شده کارهای نیک آنها را به یاد بیاورند و مانند آنان در کارهای نیک کوشش کنند. سپس گروهی که پس از این اشخاص پدید آمدند مقصود گذشتگان را نداسته و با وسوسه شیطان پنداشتند که پیشینیان آن صورت‌ها را پرستش نموده و بزرگ می‌شمردند و به همین جهت پیغمبر اکرم ﷺ مردم را از این عمل منع نمودند. و اینکه در روایات مذمت شده از اینکه قبور را به عنوان مسجد قرار دهیم، اقتضای معنای حرمت دارد، خصوصاً در بعضی از روایات مورد لعن واقع شده لکن شافعی و اصحابش می‌گویند: کراهت دارد و «البندیجی» می‌گوید: مراد آن است که قبر را با زمین مساوی نموده، مسجد بنا کنند و در آن نماز بخوانند و در صورتی که نماز به سوی قبر خوانده شود، کراهت دارد ولی هرگاه مقبره‌ای ساخته باشد و آن مقبره ساخته را مسجد قرار دهند و در آن نماز بخوانند، کراهتی ندارد چه مقابر وقف است، همانطور که مسجد وقف است.<sup>(۱)</sup>

و همچنين «سندی» در حاشیه «سنن النسائی» می‌نویسد:  
 معنای اینکه قبور انبیاء را مساجد قرار دادند، این است که به جانب قبور نماز خوانند و ساخت مساجد بر روی قبور کراهت دارد چرا که ممکن است این عمل به عبادت و پرستش کشیده شود، به خصوص قبور پیامبران و نیاکان. و همچنین او می‌نویسد: مقصود از این احادیث این است که پیغمبر ﷺ امتش را بترساند از اینکه با قبر آن حضرت کارهایی که یهود و نصاری با قبور پیامبرانشان انجام می‌دادند انجام ندهند، به اینکه: سجده به قبر نمایند یا در نماز توجه به قبر نموده و قبر را عظمت دهند، ولی هرگاه مسجدی کنار قبر شخص صالحی ساخته شود و در آن غیر خدا پرستش نشود، مورد منع قرار نمی‌گیرد.

«النووی» در شرح «صحیح مسلم» می‌نویسد: اینکه علماء نهی نموده‌اند قبر آن حضرت و غیر ایشان را مسجد قرار دهند به جهت ترس از این است که مبادا در عظمت دادن مبالغه شده، به کفر منتهی شود.

ثالثاً: از چیزهایی که بر جایز و مستحب بودن ساختن مسجد در اطراف قبور دلالت می‌کند و احدی قادر بر انکار آن نیست، عمل مسلمانان در همه‌ی زمانها نسبت به توسعه‌ی مسجد النبی است تا اینکه قبر و حجره شریف آن حضرت در وسط مسجد قرار گرفته است.

متولی توسعه مسجد و همه‌کاره‌ی آن، عمر بن عبدالعزیز بوده است و او کسی است که ابن سعد صاحب کتاب «الطبقات» درباره‌اش گفته است: او مردی راستگو و امین و دارای فقه و علم و ورع و

حدیث های زیادی روایت نموده و پیشوای عادل‌ی بوده است.

رابعاً: از چیزهایی که دلالت بر جوار ساختمان مساجد کنار قبور صالحین یا روی قبور آنان به جهت تبرک جستن به آنان می‌کند، کلام خداوند متعال است که در قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾<sup>(۱)</sup> گفتند: آنان که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان، همانا قرار می‌دهیم بر ایشان مسجدی را.

زمخشری در کتاب کشف ذیل این آیه می‌نویسد:

کسانی که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان (اصحاب کهف) مسلمانان و سلطان آنان بود و اینان سزاوارتر بود به اصحاب کهف و ساختمان و قرار دادن بر درب غار، مسجدی که مسلمانان در آن نماز بخوانند و به مکان اصحاب کهف تبرک جویند.

و مانند همین کلام در تفسیر جلالین آمده است.

و همچنین «بغوی» در «معالم التنزیل» گوید: مسلمانان گفتند ما بر درب غار ایشان مسجد بنا می‌کنیم، تا مردم برای خدا در آن نماز بخوانند.

و همچنین نیشابوری در «غرائب القرآن» گوید: کسانی که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان، مسلمانان و سلطان مسلمین بودند، زیرا اینان مسجد ساختند تا مسلمانان در آن نماز خوانند و به مکان اصحاب کهف تبرک جویند و اینان سزاوارتر بودند به اصحاب کهف، از جهت ساختن مسجد و حفظ نمودن مکان اصحاب کهف.

و همچنین در «مجمع البیان» گفته شده: کسانی که غلبه پیدا کردند

به سلطان، مؤمنین و یارانش بودند و بعضی گفته‌اند خویشان اصحاب کهف از مؤمنین بوده‌اند و بزرگان شهر نیز گفته شده است. و ساختن مسجد در آن مکان به جهت آن بوده که آن مکان، مخصوص عبادت و سجده خداوند متعال گردد و مردم نماز و سجده برای خداوند نموده و تبرک جویند و آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر اینکه: غلبه با مؤمنین است و خداوند متعال گفتار مسلمانان را در بناء مسجد در آیه شریفه حکایت نموده، بدون آنکه ردّ و ایرادی در آن فرموده باشد، و مقصود از حکایت قصه‌های گذشتگان در قرآن مجید برای این است که از آنها عبرت و پند گرفته به کارهای نیک آنها عمل و از کارهای زشت شان اجتناب نمائیم.

از چیزهای عجیب و غریب، کلام شخص وهابی است که کتاب «توحید» محمد بن عبدالوهاب را شرح نموده، و بعد از ذکر آیه شریفه گفته است این آیه دلیل است بر آنکه اشخاصی که غلبه پیدا کردند کفار بوده‌اند، چرا که مؤمنین کنار قبور صالحین، مسجد قرار نمی‌دهند برای اینکه پیغمبر اکرم ﷺ لعن فرموده افرادی را که چنین کنند. گویا این مرد عقاید وهابیت را «وحی منزل» دانسته که این عقاید را ناسخ قرآن قرار داده و قرآن را حمل و تطبیق بر این عقاید نموده و جایز نمی‌داند این عقاید را بر قرآن تطبیق دهد! آیا ممکن است کسی به این احتمال باطل و سست و بی ارزش توجه کند با اینکه اجماع مفسرین بر خلاف آن است؟ و از جمله آن تفاسیر، تفسیر ابن عباس است که به نام «ترجمان القرآن» و «امام المفسرین» مشهور است و او می‌گوید: «مسلمانان گفتند ما مسجد می‌سازیم تا مردم در آن نماز بخوانند، زیرا آنان بر دین ما بوده‌اند.

همچنین عقائد وهابیون مخالف است با ظاهر و سیاق آیه شریفه: با اینکه اول آیه شریفه: ﴿ اذ يتنازعون بينهم أمرهم فقالوا ابناو عليهم بنينا ربهم اعلم بهم ﴾ (۱)

هنگامی که ستیزه می‌کردند با همدیگر در کنار خویش، پس گفتند: بسازید برایشان ساختمان و بنائی را خدا به احوال آنها آگاه‌تر است

و این ایه ظهور دارد که همه آن جمعیت، (از مسلمانان و کافران) اتفاق داشتند بر ساختمانی که وهابی‌ها آن را حرام می‌دانند و نزاع و ستیزه آنان در چگونگی ساختمان بوده است. پس منع وهابیون از ساختمان بر قبور، و مسجد ساختن بر قبور هیچ وجه شرعی و قانونی و عقلی ندارد.

## نذر

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را شرک می‌دانند نذر کردن است همانگونه که صنعانی وهابی در رساله تطهیر الاعتقاد به آن اشاره کرده و می‌گوید: بر علماء واجب است بیان کنند اعتقادی که نتیجه آن نذر و نحر برای غیر خدا و گردیدن به اطراف قبرهاست حرام و شرک است و مانند کارهایی است که مشرکین برای بت‌ها انجام می‌دادند. و متأسفانه وهابیون در نتیجه‌گیری از این مطلب می‌گویند پس شیعیان به خاطر این عملشان مشرکند و ریختن خونشان نیز جایز است.

## جواب از این اتهام:

از مسلمات است که نذر از بزرگترین عبادات است و فقط به خداوند متعال اختصاص دارد و باید نیت آن قربة الی الله باشد. و در شهرهای ما، نذر برای غیر خدا، جز به این معنا، معروف و مشهور نیست که صدقه‌ای باشد تا ثواب آن به اولیای خدا اهداء گردد و در واقع اصل نذر برای خدا بوده و لکن ثواب آن برای اولیای الهی است.

بنابراین نذر برای پیامبر ﷺ به این معناست که ثواب آن به

وجود مقدس آن حضرت اهداء شود و نذر برای سایر اولیاء الهی نیز چنین است و حتی انسان می‌تواند برای پدر و مادر خود چیزی را نذر کند، یا آن که قسم بخورد یا عهد ببندد که از جانب آنها صدقه‌ای بدهد، همانطوری که از رسول خدا ﷺ روایت شده است به آن دختری که برای پدر خود عملی را نذر کرده بود، فرمود به نذرت عمل کن.<sup>(۱)</sup>

و این که حضرت به آن امر فرمودند، معلوم می‌کند چنین نذری کفر نیست و انتخاب بعضی از مکانها برای انجام نذر، به خاطر به دست آوردن شرافت از آن مکان و مضاعف شدن ثواب نذر است همانگونه که برخی زمانها و مکانها برای برخی از عبادات، انتخاب شده است.

شاهد بر این مطلب روایت ثابت بن ضحاک است که مردی از پیامبر ﷺ سؤال کرد که نذر کرده است در «بوانه» قربانی کند. حضرت از او پرسید: آیا در آن جا بتی وجود دارد که پرستش شود؟ مرد گفت: نه! حضرت فرمود: آیا یکی از اعیاد آنها در آنجاست؟ مرد گفت: نه؟ پس حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.<sup>(۲)</sup>

همچنین زنی به پیامبر عرض کرد: نذر کرده‌ام در محل خاصی حیوانی را ذبح کنم، حضرت فرمودند: آیا برای صنم «بت» نذر کرده‌ای؟ گفت خیر. حضرت فرمودند: به نظر خود عمل کن.<sup>(۳)</sup>

و در مورد ذبح و قربانی کردن برای اولیاء و انبیاء نیز باید دانست

۱- صحیح مسلم ۱/۸۰۴

۲- منهج الرشاد علامه کاشف الغطاء به نقل از مسند احمد حنبل

۳- آئین وهابیت به نقل از سنن ابی داود جلد ۲ ص ۸۰

که شیعیان قربانی را برای خداوند انجام می دهند و تنها ثوابش را به انبیاء و اولیاء الهی هدیه می کنند و این عملی است که از رسول اکرم ﷺ آموخته اند و به هیچ وجه شرک و کفر نمی باشد همانگونه که درباره ی پیامبر ﷺ روایت شده است که آن حضرت با دست مبارک خود ذبح فرمود و به خداوند عرض کرد: «خدایا این قربانی از طرف من و از طرف کسانی از امت من است که قربانی نکرده اند»<sup>(۱)</sup> همچنین از سنن ابی داود نقل شده است که علی رضی الله عنه از طرف پیامبر ﷺ قوچی را قربانی می کرد و می فرمود: «پیامبر مرا وصیت کرد که دائماً از جانب او قربانی کنم»<sup>(۲)</sup>

و از عایشه روایت شده است که پیامبر ﷺ در هنگام ذبح چنین فرمودند: «خداوند، از محمّد و خاندان محمّد و امت او (این قربانی را) قبول کن».<sup>(۳)</sup>

همچنین احمد بن حنبل در مسندش از ابن عباس نقل نموده که «بکر» مادرش از دنیا رفت و او (در هنگام دفن) حاضر نبود، خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد: یا رسول الله مادرم از دنیا رفت و من نبودم، آیا برای او فایده دارد چیزی از طرف او صدقه دهم؟ حضرت فرمود: آری عرض کرد: یا رسول الله! شما شاهد باشید آن بستان پائیزه ام را از طرف مادرم صدقه دادم<sup>(۴)</sup>

پس از بیان این احادیث و بیان عقیده و اعتقاد شیعیان درباره ی نذر برای اولیاء، بر همگان معلوم شد که این عمل شرک نیست و

شیعیان نیز مشرک نمی باشند و این اتهام نیز به مانند دیگر اتهامات بی پایه و اساس می باشد.

۱- مسند احمد حنبل ۳/۸، سنن ترمذی ۴/۷۷ ح ۱۵۰۵

۲- سنن ابی داود ۳/۹۴، مسند احمد حنبل ۱/۱۷

۳- سنن ابی داود ۳/۹۴ ح ۲۷۹۲ ۴- کشف الارتباب ص ۵۰۴



## طلب شفاعت از اولیای الهی

وهابیون شفاعت خواهی از پیامبران و اشخاص صالح و فرشتگانی را که خداوند متعال از شفیع بودن آنها خبر داده است، را کفر و شرک می‌دانند چنانچه محمد بن عبدالوهاب با صراحت کامل در کتاب «کشف الشبهات» می‌نویسد: همین که آنان فرشتگان و پیامبران و اولیاء خدا را می‌خوانند تا درباره‌ی آنها شفاعت کرده و موجب تقرب آنها گردد، باعث شده که خون و مال شان حلال شود. همچنین او می‌گوید: بعضی از آنان فرشته‌ها را خوانده تا برای آنها شفاعت کنند چون فرشتگان بندگان شایسته و مقرب درگاه الهی هستند، یا مرد صالحی را خوانده مانند بت (لات) که نقش مرد صالحی بوده و یا پیامبری را مانند حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان شفیع قرار می‌دهند.

همچنین صنعانی و هابی می‌گویند: هر کس اعتقاد داشته باشد مخلوقات زنده یا مرده، انسان را به خدا نزدیک می‌نمایند و یا آنکه در حاجتی از حاجتها می‌توانند واسطه شده و نزد خداوند شفاعت کنند، همانا غیر خدا را با خداوند شریک قرار داده و اعتقاد پیدا کرده به چیزهایی که اعتقاد به آنها جایز نیست، همان نحوه که مشرکین

درباره‌ی بت‌ها اعتقاد داشتند، و بدین وسیله خون و مال آنها حلال می‌گردد، همان طور که خون و مال مشرکین حلال گردید. (۱)

و آنچه از همه گفته‌های آنها درباره‌ی شفاعت استفاده می‌شود دو جمله است، جمله اول اینکه: شفاعت خواهی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبادت و پرستش آن حضرت است و جمله دوم: هر عبادت و پرستشی که برای غیر خداوند باشد شرک است.

و دلیل بر جمله اول را اینطور گفته‌اند: شرک کفاری که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی آنها مبعوث گردید، برای آن بود که از بت‌ها شفاعت می‌طلبیدند به دلیل این آیات:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (۲).

و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا﴾ (۳) و پرستند جز خدا آنچه را نه زیانشان رساند و نه سودی و گویند اینانند شفیعان ما نزد خدا.

دلیل بر جمله دوم آنکه: توحید در مقام عبادت لازم است همچنانکه توحید در مقام ذات و صفات، خالقیت و رازقیت لازم است. و نیز استدلال نموده‌اند بر اینکه شفاعت خواهی از غیر خدا جایز نیست چرا که خداوند متعال فرموده است: ﴿لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾، ﴿مَنْ ذَلَّلِيَ يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بَاطِلًا﴾

۱- کشف الارتباب باب شفاعت ۲- زمزم آیه ۳

۳- یونس آیه ۱۸

## جواب از این اتهام

می‌گوییم: این ایراد ایشان درباره‌ی شفاعت بسیار سست و بی‌ارزش است، زیرا درخواست شفاعت از شخصی، عبادت و پرستش آن شخص نمی‌شود تا گفته شود: شرک و کفر است و شرک اهل جاهلیت که سبب شد، خون و مالشان حلال گردد، نه برای این بود که فقط چیزهایی را شفیع قرار می‌دادند چنانچه وهابی‌ها پنداشتند، و آن دو آیه شریفه که استشهاد نمودند دلالتی ندارد بر اینکه: شرک آنها شفاعت خواهی بوده است. و یا عبادت کردن بت‌ها همان خواستن شفاعت بود. بلکه این دو آیه شریفه صراحت دارد بر اینکه عبادت کردن بت‌ها غیر از شفاعت خواهی بود. زیرا در آیه اول، جمله ﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ ﴾ عبادت نمودن علت واقع شده برای «تقرّب» که همان معنای شفاعت است و واضح است علت غیر از معلول است.

و در آیه دوم جمله ﴿ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاءُنَا ﴾ گفتن اینکه بت‌ها شفیعان ما هستند، عطف داده شده بر جمله ﴿ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ عبادت می‌نمودند غیر از خدا را، و در علم عربیت ثابت شده «عطف» اقتضاء می‌کند مغایرت داشتن دو جمله «معطوف» و «معطوف علیه» را.

پس از این آیه شریفه نیز استفاده می‌شود مشرکین بت‌ها را غیر از شفاعت خواهی پرستش می‌نمودند و پرستش آنها، از قبیل سجده نمودن به بت‌ها و نام‌های بت‌ها را به زبان جاری کردن و مانند اینها از واضحات بوده است، و این دو آیه شریفه ﴿ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ﴾ و ﴿ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ ﴾ دلالت دارد بر اینکه: اینها سنگ‌ها و درخت‌ها را پرستش نموده و از

آنها یاری و شفاعت می‌طلبیدند، در صورتی که خداوند متعال شفاعتی برای آنها قرار نداده بود، گرچه بت‌ها را به صورت مردان صالح نقش کرده باشند. بنابراین نباید بت‌ها را با اشخاصی که خداوند آنها را شفیع قرار داده مقایسه نمود، و هم چنین نباید کسانی که از بت‌ها شفاعت می‌خواهند، با کسانی که از اشخاصی شفاعت می‌خواهند که خداوند آنها را قدرت بر شفاعت داده مقایسه نمود.

و همچنین درباره‌ی این ادعا که مشرک شدن افراد به خاطر خواندن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بوده است، باید گفت: خواندن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فقط برای شفاعت نبوده، بلکه معتقد بودند عیسی خدا و خالق و رازق است و اگر کسی تنها از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام طلب شفاعت کند نه آنکه او را بپرستد، هیچ مانعی ندارد. همانگونه که زمخشری در تفسیر «کشاف» می‌نویسد: ﴿ اَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شَفَعَاءَ ﴾ یعنی بدون اذن خداوند شفیعانی گرفتند، و در این قسمت آیه شریفه ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ﴾ گفته: خداوند مالک و صاحب اختیار شفاعت است و هیچ کس قدرت بر شفاعت ندارد جز با دو شرط، یکی آنکه: از طرف خداوند اذن داده شود و دیگر آنکه شخصی که درباره‌ی او شفاعت می‌شود مورد رضای خداوند بوده باشد، در حالی که بت‌ها و مشرکین فاقد این دو شرط بودند.<sup>(۱)</sup> و همچنین در تفسیر طبری از مجاهد نقل نموده: ﴿ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ﴾ یعنی: هیچ کس نمی‌تواند شفاعت کند جز با اذن خداوند متعال.

بنابراین، معنائی که محمّد بن عبدالوهاب و تابعین او، برای آیه

۱- تفسیر کشاف، زمخشری

شریفه نموده‌اند، که فقط باید از خداوند شفاعت خواست نه از مخلوق، گرچه به آن مخلوق چنین مقامی داده شده باشد و بتواند شفاعت کند، معنائی است بی اساس و ناپسند؛ چرا که نه الفاظ آیه شریفه دلالت بر این معنا دارد و نه اهل عرف می‌فهمند و نه فردی از مفسرین گفته‌اند، پس باطل بودن آن واضح است، زیرا شفاعت خواهی همان طلب دعا است از دیگران و خداوند متعال طلب دعاء از دیگران را حرام نفرموده بلکه مؤمنین را به آن امر فرموده است و در آیات بسیاری به آن اشاره فرموده است.

و اینکه وهابیون برای شرک بودن شفاعت خواهی، استدلال نموده‌اند به آیه شریفه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ و گفته‌اند شفاعت تنها از آن خداست، به دلیل ضعیف و سستی استدلال نموده‌اند چرا که این جمله «الا بإذنه» که در آیه شریفه وجود دارد. شفاعت را با اذن خداوند ثابت می‌کند و تأکید می‌کند که هیچ‌کسی قدرت بر شفاعت ندارد مگر به اذن خداوند متعال، و در آیات مختلف قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است.

### شفاعت در قرآن

- ۱- ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (۱)
- ۲- ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (۲)
- ۳- ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَذْنِهِ﴾ (۳)
- ۴- ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (۴)

۱- انبیاء آیه ۲۸  
۲- بقره آیه ۲۵۵  
۳- یونس آیه ۳  
۴- طه آیه ۱۰۹

### ۵- ﴿لَا يُمْكِنُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (۱)

دارای شفاعت نیست جز آنکه نزد خداوند مهربان پیمانی گرفته باشد.

لازم به ذکر است که بیضاوی در تفسیرش می‌نویسد «عهد» عبارت است از ایمان و عمل صالح یا اذن در شفاعت.

### ۶- ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۲).

و غیر خدای یکتا آنان را که به خدائی می‌خوانند قادر بر شفاعت کس نیستند مگر کسانی که به حق گواهی دهند و ایشان می‌دانند. و همچنین بیضاوی در تفسیر آیه شریفه گفته است: مقصود از شهادت دادن به حق «الا من شهد بالحق» شهادت دادن به توحید است و هرگاه «الذین یدعون» چیزهایی که غیر از خداوند خواننده می‌شود، اختصاص به بت‌ها داده نشود و همه چیزهایی که غیر از خداوند خواننده می‌شود مقصود باشد که فرشته‌ها و حضرت مسیح علیه السلام را هم شامل شود استثناء «الا من شهد» استثناء متصل است، یعنی: از کلیه چیزهایی که غیر از خداوند خواننده می‌شود، کسانی که شهادت به حق می‌دهند مالک شفاعت‌اند و هرگاه «الذین یدعون» اختصاص به بت‌ها داشته باشد، استثناء «الا من شهد» استثناء منفصل است که به معنای «لکن» می‌باشد، یعنی: بت‌ها که غیر خداوند خواننده می‌شود، مالک شفاعت نیستند، لکن مالک شفاعت کسانی هستند که شهادت به حق می‌دهند.

این آیات به طور جزم شفاعت را با اذن و رضای خداوند ثابت

می کند، و هیچ گاه ما طلب شفاعت از کسانی که خداوند متعال اذن نداده نمی کنیم. و همچنین قائل هستیم که پيغمبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شفيع و شفاعت کننده است، ولی نه بدون قيد و شرط، بلکه باید خداوند متعال اذن دهد و راضی باشد. لذا در موردی پيغمبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شفيع می گردد و شفاعت می کند و در موردی شفاعت نمی نمایند، چرا که شخص اهلیت شفاعت پيغمبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندارد، یا آنکه اذن نداده است، و در موردی خداوند اذن شفاعت می دهد و در موردی اذن نمی دهد و همه ی امر شفاعت، مالک و صاحب اختیارش خداوند متعال است.

### شفاعت و درخواست دعاء در روایات

شفاعت در حقیقت یکی از اقسام دعا و رجاست و از اختصاصات پیامبر و اوصیاء نبوده و بر خدا واجب نیست که شفاعت را بپذیرد و صرفاً، قبول شفاعت از الطاف و منت های اوست. و شفاعتی نیست مگر آنکه به اذن و رضایت او باشد. و اخبار نیز درباره ی شفاعت متواتر است.

محمد بن عمرو عاص روایت کرد که پیامبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من سأل الله (لی) فی الوسيلة حلتّ علیه الشفاعة». کسی که (برایم از خدا وسیله بخواهد) درباره ی من از خدا وسیله را مسألت کند (و به من توسل نماید) مستوجب شفاعت می شود.<sup>(۱)</sup>

۲- از جابر نقل شده که پیامبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من سمع الأذان و دعی بكذا حلتّ له شفاعتی یوم القیامه»؛ کسی که صدای اذان را

۱- صحیح مسلم باب هفتم ۱/۲۸۸

بشنود و فلان دعا را بخواند، در روز قیامت مستوجب شفاعت من می شود.<sup>(۱)</sup>

۳- از عبدالله بن عباس نقل شده است که پیامبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إنّه ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلاً لا یشرکون بالله شیئاً الا شفعمهم الله فيه» هیچ مرد مسلمانی نمی میرد، در حالی که بر جنازه ی او چهل مرد که به خدا شریکی نمی ورزند قیام کنند و (بر او نماز بخوانند) مگر آنکه خداوند متعال آنها را بر وی شفيع می گرداند.<sup>(۲)</sup>

۴- از جابر نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من أولین شفاعت کننده و اولین کسی که شفاعت او پذیرفته می شود هستم»<sup>(۳)</sup>

۵- از عثمان بن عفان نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: در روز قیامت سه گروه شفاعتشان پذیرفته می شود و از آنها پیامبران را بر شمرد.<sup>(۴)</sup>

۶- از عبدالله بن مالک نقل شده است که پیامبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أنّه أتانی آت من ربی فخیّرنی بین أن یدخل نصف امتی الجنة و بین شفاعة فاخترت الشفاعة» فرستاده ای از جانب پروردگارم نزد من آمد و مرا بین آن که نصف امتم داخل بهشت شوند و بین آن که شفاعت کنم مخیر کرد، پس شفاعت را اختیار کردم<sup>(۵)</sup>

۷- از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: یکی از ملائکه آسمان مورد غضب واقع شد، پس نزد ادریس عَلَيْهِ السَّلَام آمد و گفت: نزد

۱- صحیح بخاری ۱/۱۵۲ کتاب الاذان ۲- صحیح مسلم ۲/۶۵۵ کتاب الجنائز

۳- صحیح مسلم ۱/۱۹۰، کنز العمال ۱۱/۴۰۴

۴- سنن ابن ماجه ۲/۱۴۴۳

۵- مسند احمد بن حنبل ۲/۷۵، کنز العمال ۱۱/۴۰۵

پروردگارت برایم شفاعت کن، پس ادريس برايش دعا کرد، و به او اذن داده شد تا بالا برود.<sup>(۱)</sup>

۸- در کتاب «خلاصة الكلام» نقل شده است. وقتی پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رحلت فرمود، ابابکر آمده پارچه از صورت آن حضرت برداشت و صورت آن حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! پاک و پاکیزه‌ای در حال حیات و ممات، ای محمد! ما را در نظر داشته باش و نزد پروردگارت برای ما دعا فرما.

### شفاعت و معنای آن

می‌گوئیم: شفاعت عبارت است از طلب نمودن شافع چیزی را از شخصی برای دیگری، مثلاً پیغمبر اکرم ﷺ از خداوند متعال طلب می‌نماید آمرزش گناهان و برآمدن حوائج را برای دیگران، پس در حقیقت شفاعت نوعی از دعاء و امیدواری است. همانگونه که نیشابوری در تفسیر آیه شریفه: ﴿من يشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من يشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها﴾<sup>(۲)</sup>.

«و هر که سبب کار نیکوئی شود هم او نصیبی از آن خواهد برد، و هر که وسیله کار قبیحی گردد از آن سهمی خواهد یافت»

از «مقاتل» نقل نموده که گفته است: شفاعت نمودن به سوی خداوند همان دعا کردن است برای مسلمانی، زیرا از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است که آن حضرت فرموده: هر کس برای برادر مسلمانش در نهان دعا کند به هدف اجابت رسیده و فرشته الهی

۱- بحارالانوار جلد ۱۱ ص ۲۷۷ ۲- نساء آیه ۸۵

به دعاء کننده می‌گوید: برای تو نیز مانند همان دعاءها می‌باشد و همین معنای «نصیب» در آیه شریفه است و دعا نمودن بر ضرر مسلمان ضد این است.

بنابراین، در خواست شفاعت از شخصی، مانند درخواست دعاست، و در دین مقدس اسلام درخواست دعا از هر مؤمنی جایز است و وهابی‌ها و پیشوایان آنان نیز طلب دعاء از زندگان را قبول دارند. و هیچ فرقی بین شفیع زنده و شفیع مرده در این مسأله وجود ندارد همانگونه که در فصل توسل به آن اشاره کردیم.

### نتیجه بحث:

با بیان احادیثی که از کتب معتبر اهل تسنن گرفته شده بود معلوم شد، اصل شفاعت جایز است و طلب آن نیز در دنیا و آخرت از انبیاء و اولیاء الهی جایز می‌باشد و وهابیون که خود را سلفی می‌دانند از انجام سنت های گذشتگان خود غافل مانده‌اند و نسبت به اعمال صحابه پیغمبر اکرم ﷺ بی توجهی نموده‌اند.

## زیارت قبور

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را حرام می‌دانند زیارت قبور است چرا که قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری» از ابن تیمیه نقل نموده که ابن تیمیه، راجع به حرمت بار سفر بستن و حرکت کردن به قصد زیارت حضرت رسول اکرم ﷺ، ادعای اجماع نموده و گفته است: در این سفر نباید نمازهای خود را شکسته بخواند، چون سفر معصیت است و بعضی از وهابیون فقط مسافرت به قصد زیارت آن حضرت را حرام می‌دانند.

### جواب از این اتهام

در جواب از این شبهه و اثبات مشروعیت زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم ﷺ باید گفت ادله اربعه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل، صحت این عمل را تأیید می‌کنند، و این عمل با هیچ یک از ادله اربعه در تناقض نمی‌باشد

### زیارت قبور در قرآن

آیه‌ی اول ﴿و لا تصل علی احد منهم مات ابدأ و لا تقم علی قبره

انهم كفروا بالله و رسوله و ماتوا وهم فاسقون﴾<sup>(۱)</sup>

برای کسی از آنان (منافقان) اگر بمیرد، هیچ‌گاه نماز نگذار و بر قبر آنان (برای طلب مغفرت) نایست، آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده اند و در حال فسق و گناه مرده‌اند.

در این آیه، برای هدم شخصیت منافقین، و دادن گوشمال به اعضاء این حزب، خداوند به پیامبرش، دستور می‌دهد، بر جنازه‌ی احدی از آنان هیچ‌گاه نماز مگذار و بر قبر آنان نایست.

از ظاهر آیه برداشت می‌شود آنچه باعث نهی از نماز خواندن و ایستادن، شده است کفر و فسق آنها بوده و الا پیغمبر اکرم ﷺ بر آنها هم نماز می‌خواند و هم بر سر قبر آنها می‌ایستاد.

اما در تفسیر ﴿لا تقم علی قبره﴾ باید گفت منظور و مقصود، موقع دفن و زیارت است همانگونه که بیضاوی ذیل این آیه اشاره می‌کند «و لا تقم علی قبره للدفن او لزیارة»<sup>(۲)</sup>

پس معلوم شد اگر ایستادن به هنگام دفن میت و ایستادن برای زیارت میتی که منافق است، جایز نیست بر خلافش برای مؤمنین جایز است و ایستادن بالای سر میت و زیارت او جایز است.

آیه‌ی دوم: ﴿و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً﴾<sup>(۳)</sup> و اگر ایشان هنگامی که به خود ستم نمودند، می‌آمدند نزد تو و آمرزش می‌خواستند از خدا و آمرزش می‌خواست برای ایشان پیامبر، همانا می‌یافتند خدا را توبه پذیرنده مهربان

۲- تفسیر بیضاوی جلد ۳ ص ۷۷

۱- توبه آیه ۸۴

۳- نساء آیه ۶۴

زیارت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که معنای آن حاضر شدن خدمت آن حضرت است، عبارت است از آمدن به سوی آن حضرت که آیه شریفه فرموده است و آمدن نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زیارت ایشان عمومیت دارد و شامل حال حیات و ممات هر دو می شود.

همانگونه که سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» به آن اشاره کرده و از قول سبکی می نویسد: علماء از این آیه شریفه فهمیده اند، آمدن نزد آن حضرت عمومیت دارد و شامل حال حیات و ممات، هر دو می شود و مستحب است برای کسی که به نزد قبر مطهر می آید، آیه شریفه را تلاوت کند سپس گفته: حکایت آن مرد عرب که گروهی از پیشوایان از «عتبی» نقل نموده اند، حکایت مشهوری است که علماء همه ی مذاهب، در کتاب «مناسک حج» نوشته اند و آن را، از ادب زائر می دانند و ابن عساکر در تاریخش و ابن جوزی در کتاب «مثیر الغرام الساکن» و دیگران در کتاب های خود ذکر نموده اند، عتبی می گوید: داخل مدینه شدم، آمدم به زیارت قبر مطهر پیغمبر (اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و زیارت نموده و مقابل قبر مطهر نشستم، عربی وارد شد کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایستاده و گفت: ای بهترین رسول های خدا! کتابی صادق خداوند متعال بر تو نازل نموده و در آن کتاب فرموده:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...﴾ و اگر ایشان هنگامی که به خود ستم نمودند می آمدند نزد تو و آمرزش می خواستند از خدا و آمرزش می خواست برای ایشان پیامبر همانا می یافتند خدا را توبه پذیرنده ی مهربان. یا رسول الله! من آمدم در حالی که خواستار آمرزشم از گناهانم، و تو را به سوی پروردگار شفیع قرار می دهم. سپس گریه نموده و اشعاری خواند.

## زیارت قبور در احادیث اهل تسنن

برای اثبات مشروعیت زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احادیث بسیاری وجود دارد که به بخشی از آنها اشاره می کنیم.

۱- طبرانی در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» و دار قطنی در «امالی» و ابوبکر بن المقری در کتاب «معجم» از مسلمة بن سالم جهنی از عبیدالله بن عمر از نافع از سالم از ابن عمر نقل نموده اند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که بیاید به قصد زیارت من که غیر زیارت من مقصدی نداشته باشد، سزاوار است بر من که روز قیامت شفیع او گردم و ابن المقری حدیث را این چنین نقل نموده: هر که بیاید به قصد زیارت من، برای او حقی است بر خداوند متعال که من روز قیامت شفیع او گردم. سمهودی گوید: حافظ ابن السکن نیز این حدیث را در باب ثواب زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتاب «السنن الصحاح المأثوره» نقل نموده و چون در اول خطبه آن کتاب شرط کرده حدیث های مورد اتفاق را نقل کند، لازم دارد که این حدیث از حدیث هائی باشد که همه اتفاق بر صحت آن داشته باشند، و همچنین اطلاق این حدیث شامل می شود زیارت آن حضرت را در حال حیات و ممات.

۲- دار قطنی و طبرانی در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» و غیر ایشان از حفص بن داوود القاری از لیث از مجاهد از ابن عمر نقل نموده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر که حج رود و زیارت قبر من بیاید بعد از مردنم، مانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت نموده و ابن جوزی این حدیث را این چنین نقل نموده: هر که حج رود و به زیارت قبر من و اصحابم بیاید، بعد از مردنم مانند کسی است که در حال

حیاتم مرا زیارت نموده.

۳- بریده نقل می‌کند: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«انى نهيتكم عن الزيارة القبور فزوروها» من شمارا از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون آنها را زیارت کنید. (۱)

در توضیح این حدیث علماء اهل تسنن چنین نوشته‌اند: و خدا می‌داند... شاید سرّ این امر در ابتدای اسلام این بود که زیارت قبرها و یادآوری اموات موجب ترس از جهاد می‌شد، و چون اسلام قوی گردید آنان را به زیارت قبور فرمان داد. (۲)

۴- ابو هیره نقل می‌کند: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به زیارت قبر مادرش (آمنه دختر وهب) رفت. در کنار قبر مادر گریست و اطرافیان حضرت نیز به گریه افتادند. آنگاه فرمود: فزور القبور فإنها تذكركم بالآخرة. به زیارت قبرها بروید، زیرا آخرت را به یاد شما می‌آورد. (۳)

۵- ابن عساکر نقل می‌کند که حضرت علی عَلِيٌّ فرمودند: «کسی که قبر رسول خدا را زیارت نماید، در جوار رسول خدا خواهد بود. (۴)

۶- انس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من زارنى فى المدینه كنت له شهيداً أو شفيعاً يوم القيامة» هر کس در مدینه مرا زیارت نماید، برای او شاهد (یا شفیع) در روز قیامت خواهم بود. (۵)

## زیارت قبور و اجماع مسلمانان بر مشروعیت آن

قاضی القضاة الشيخ تقى الدين ابوالحسن السبكي که تألیفش به زیادی علم او در قرن هشتم گواهی می‌دهد، کتابی نوشته است در فضیلت زیارت و مسافرت کردن به قصد زیارت، و اسم آن کتاب را «شفاء السقام فى زیارت خیر الانام» نامیده، از جمله مطالبی که او در مقدمه آن کتاب نوشته این جملات است: زیارت سید المرسلین پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسافرت نمودن از اطراف زمین برای زیارت آن حضرت از بزرگترین تقرّب‌ها به سوی پروردگار عالمیان است.

الشیخ الامام، شیخ محمد البرسی در کتاب «اتحاف اهل العرفان برویة الأنبياء و الملائكة و الجان» گوید: ابن تیمیه حنبلی که خداوند متعال با عدلش با او معامله کند جسارت بزرگی کرده، ادعاء نموده: مسافرت کردن برای زیارت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام است و نماز در این مسافرت شکسته نمی‌شود چون سفر معصیت است و کلماتی گفته است که گوش از شنیدن آن کراحت و طبع از آن متنفر است و بالاخره بدی کلامش به خودش برگشت.

شهاب الدین احمد الخفاجی المصری در کتاب «نسیم الرياض فى الشرح شفاء القاضی عیاض» بعد از ذکر این حدیث که خداوند لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مساجد قرار دادند، گفته است: این حدیث سبب شد ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم کلام بسیار زشتی بگویند که سبب شود علماء به او نسبت کفر دهند و سبکی کتاب مستقلى در ردّ او بنویسد و آن کلام زشت این است که گفته: زیارت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسافرت نمودن به قصد زیارت آن حضرت حرام است در صورتی که قبر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان است

۱- صحیح مسلم ۲/۶۷۲ مستدرک حاکم ۱/۳۷۵

۲- مستدرک حاکم ۱/۳۷۵ مجمع الزوائد ۳/۵۸ سنن بیهقی ۴/۷۷

۳- سنن ابن ماجه جلد ۱ ص ۵۰۰ احياء العلوم جلد ۴ ص ۴۹۰

۴- نیل الاوطار، شوکانی ۴/۳۲۶

۵- کنز العمال ۱۵/۶۵۲ شفاء السقام ص ۲۷



که شاعر گفته:

لمهبط الوحي حقاً الترحل النجب

و عند ذلك المرجى ينتهى الطلب  
به محل فرو آمدن وحی سزاوار است کوچ کرد بوسیله شتران قوی  
و در آن مکان است که امیدوار به مطلوب خود می‌رسد.

احمد بن حجر الهیثمی الملکی الشافعی صاحب کتاب  
«الصواعق» در کتاب «الجواهر المنظم فی زیارة القبر المکرم» بعد از  
آنکه برای مشروع بودن قبر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلیل هائی که از جمله  
آنها اجماع است ذکر نموده گفته است، اگر گفته شود: چگونه ادعاء  
اجماع بر مشروعیت زیارت و مسافرت نمودن به قصد زیارت آن  
حضرت نموده اید با اینکه ابن تیمیه که از علماء متأخرین حنبلی  
هاست انکار کرده است و استدلالاتی بر این جهت آورده که گوش از  
شنیدنش انکار دارد و طبع از آن متنفر است، بلکه ابن تیمیه گمان کرده  
حرمت سفر به قصد زیارت آن حضرت مورد اجماع و اتفاق است و  
نماز در آن شکسته نمی‌شود چون سفر معصیت است و گفته: همه‌ی  
حدیث هائی که درباره‌ی زیارت آن حضرت وارد شده، ساختگی  
است و بعضی از اشخاص متابعت از او نموده‌اند؛ در جواب این کلام  
باید گفته شود: ابن تیمیه کسی نیست که مورد نظر باشد یا بتوان در  
امور دینی به گفته‌های او اهمیت داد و مطابق فرموده‌ی جماعتی از  
علمائی که کلمات فاسده‌ی او را جواب و دلیل‌های بی‌ارزش او را ردّ  
و لغزش‌های او را ظاهر و اشتباهات و توهّمات زشت او را بیان نموده  
اند، ابن تیمیه بنده‌ای است که خداوند نظر مرحمتش را از او برداشته  
و در وادی ضلالت و غوایت افتاده و لباس ذلت و خواری به خود

پوشانده، از گفتن دروغ و افتراء باک نداشته و خود را پست و از  
رحمت خداوند محروم نموده، و شیخ الاسلام عالم الانام التقی  
السبکی که جلالت و اجتهاد و صلاح و امامتش مورد اتفاق است.  
برای ردّ گفتار او اقدام نموده، و کتابی مستقل با دلیل‌های واضح و  
مطالب مفید بر ردّ گفتار او نوشته است.

همچنین فتوای چهار امام پیشوای اهل تسنن درباره‌ی زیارت قبر  
پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دال بر مشروعیت زیارت است همانگونه که  
سمهودی در «وفاء الوفاء» می‌نویسد که از ابو حنیفه حکایت شده،  
بهتر آن است که اول به مکه روند و اگر اول به مدینه آیند نیز جایز  
است. پس نزدیک قبر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده بین قبر و قبله بایستند  
سلام کنند.

پس با بیان این مطالب معلوم شد هیچ اجماعی وجود ندارد که  
زیارت قبور را حرام بدانند و این گفته‌ی وهابیون نیز به مانند گفتار  
دیگرشان دروغ و افتراعی بیش نیست.

### دلیل عقل بر مشروعیت زیارت قبور

عقل به انسان حکم می‌کند عظمت دادن کسی که خداوند او را  
عظمت داده نیکو است و زیارت نوعی از تعظیم است و در عظمت  
دادن آن حضرت به سبب زیارت و غیر زیارت، تعظیم شعائر اسلام و  
خواری و پستی منکران آن است.

و همانطور که رجحان زیارت آن حضرت و رسیدن به خدمت آن  
جناب در حال حیاتش در دین مقدس اسلام ثابت است، در حال  
ممات آن حضرت نیز راجح است خصوصاً با ملاحظه روایاتی که

دلالت دارد بر حیات برزخی آن حضرت دارد. و در عقل چیزی که مانع یا موجب قبح از زیارت آن حضرت باشد یافت نمی شود، بلکه عقل نیکو می داند عظمت دادن کسی را که خداوند عظمت داده و احترام نمودن کسی که مردم را به راه راست هدایت نموده و سبب رسیدن به سعادت آنان در دنیا گشته نه تنها قبیح نیست بلکه مطلوب هم هست.

پس بر همگان معلوم گشت طبق قرآن و سنت و اجماع و عقل زیارت رسول خدا ﷺ ایرادی ندارد و منکرین این کلام برای اثبات حرفشان دلیل قطعی و قابل قبولی ندارند.

### فصل سوم :

فضائل فراموش شده امیر المومنین علی علیه السلام

در بین وهابیون

امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر پیشوایان وهابیون

## امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نظر پیشوایان وهابیون

وهابیون قائل به قداست صحابه‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، واهانت به آنها را حرام و تبعیت از آنها را واجب دانسته‌اند، و قائلند تنها گروه ناجی گروهی است که پیرو صحابه پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، و خود را نیز از پیروان صحابه معرفی می‌کنند و این در حالتی است که بسیاری از اعمال صحابه را نادیده گرفته و خلاف آن عمل می‌کنند، یکی از آن تخلفات، تخلف در حق اهل بیت پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، چرا که آنها (وهابیون) محبت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و بیان فضائل آنها را حرام می‌دانند، چرا که زمانی به جرم بیان فضائل پیغمبر اکرم و اهل بیتش، موذن کوری را سر بریدند. در حالیکه ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه با وجود دشمنی زیادی که با امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داشتند، اعتراف به عظمت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اولاد طاهرینش نمودند و اظهار محبت به آنها را از واجبات دین اسلام معرفی نمودند، ولی مدعیان اسلام که خود را سلفی می‌خوانند از این روش صحابه غفلت نموده و محبت و اظهار دوستی به اهل بیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز منکر شده‌اند. لذا در این فصل برای بیداری آنها از خواب ضلالت و گمراهی به گفتار بزرگان آنها اشاره می‌کنیم:

۱- حافظ ابن حجر عسقلانی با ذکر سند از ابوبکر نقل نموده که گفت:

انّ، علی الصراط لعقبه لا يجوزها احد الا بجواز من علی بن ابی طالب...

همانا بر پل صراط گردنه‌ای (مسیر تنگی) باشد که احدی از آن نگذرد مگر با جواز عبور از علی بن ابی طالب.<sup>(۱)</sup>

۲- علامه سیوطی در تفسیر آیه شریفه: ﴿قُلْ لَا اسئلكم علیه اجرا...﴾ می‌نویسد:

بخاری از ابوبکر روایت کرده است که گفت: «ارقبوا محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فی اهل بینه» خوشرفتاری و مراقبت کنید محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درباره‌ی اهل بیتش<sup>(۲)</sup>

۳- علامه عبد الرؤف مناوی در «فیض القدر شرح جامع سیوطی» ذیل حدیث «من كنت وليه فعلى وليه» می‌نویسد: دیلمی آن را به لفظ «من كنت نبیه فعلى وليه» روایت کرده و به همین دلیل ابوبکر گفته است: علی عتره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. یعنی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن کسانی باشد که پیامبر، امت را وادار و تأکید به تمسک به آنها و پیروی از آنها فرموده، چرا که آنها ستارگان رهنمودند و کسی که بدانها اقتدا نماید هدایت خواهد شد.<sup>(۳)</sup>

۴- بزرگ محدّث اهل تسنن احمد حنبل آورده است که عمر گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مراسم اخوت و برادری را بین مسلمانان برقرار کرد و علی را ترک نمود تا کار به پایان رسید و برادری برای علی

۱- لسان المیزان جلد ۴، ص ۱۱۱ ۲- تفسیر درّ المثور ۶/۷

۳- فیض القدر ۶/۲۱۸

معرفی نشد. پس علی عليه السلام گفت: یا رسول الله مراسم اخوت را بین افراد مسلمانان برقرار نمودی اما مرا ترک کردی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از چه رو پنداری ترا ترک کردم؟ همانا ترا ترک نمودم برای خودم. آنگاه فرمود: انت اخی و أنا احوک، فان ذاکرک احد فقل أنا عبدالله و احو رسولہ، لا یدعیہا بعدی الا کذاب. (تو برادر منی و من برادر تو، پس اگر کسی در این باره با تو سخن گفت، بگو من بنده خدا و برادر رسولش هستم، هرگز کسی بعد از من ادعای این مقام را نکند مگر کذاب دروغگو.)<sup>(۱)</sup>

۵- علامه خطیب خوارزمی و دیگران با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده‌اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بدون شک علی، فاطمه، حسن، و حسین در حظیره و جایگاه قدس، در قبّه بیضاء و سفید رنگی باشند که سقفش عرش خداوند رحمان است.»<sup>(۲)</sup>

۶- ابن شیرویه دیلمی همدانی از اعلام محدثین سنی با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حَبّ عَلِيٍّ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ» دوستی علی عليه السلام سند و مایه رهایی از آتش است.<sup>(۳)</sup>

۷- خطیب خوارزمی با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر فرمودند: «فردا پرچم را بدست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، او بطور جدی به رویارویی دشمن

رود، نه اینکه فرار کند، خداوند بوسیله او پیروزی عنایت فرماید، جبرئیل طرف راستش باشد و میکائیل سمت چپش، پس مسلمانان شب را گذراندند در حالیکه آروزی تشریف بدین مقام و مأموریت را در سر می‌پروراندند. و چون صبح شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: او دچار چشم درد شده. فرمود وی را بیاورید، پس هنگامی که حضرتش را آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک من بیا و چون نزدیک پیامبر شد با آب دهن چشمانش را مسح و مالش نمود، در این موقع با دیدگان سالم از جا برخاست آنچنانکه گویا سابقه چشم درد نداشته، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به او داد، او هم مرحب بزرگ پهلوان جنگجو و شجاع یهود- را کشت و خیبر را فتح نمود.<sup>(۱)</sup>

۸- علامه سید علی بن شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم همه گردهمائی و تجمع بر دوستی علی بن ابی طالب می‌کردند خداوند آتش (جهنم) را خلق نمی‌کرد.<sup>(۲)</sup>

۹- علامه ابن عساکر با ذکر سند از ابن عباس نقل نموده که گفت: با عمر بن خطاب در بعضی از کوچه های مدینه می‌رفتم، پس به من گفت: ای ابن عباس پندارم قوم، رفیقت (علی) را کوچک قلمداد کردند. که او را متصدی زعامت در امور شما نکردند. من گفتم و الله خداوند او را کوچک قلمداد نکرد هنگامی که وی را (با عزل ابوبکر)

۱- مناقب ص ۱۰۵ فصل ۱۶. کنز العمال ۱۳/۱۲۳  
 ۲- مودة القرى حدیث ۸ ص ۵۷. کوکب الدرر محمد صالح کشفی ترمذی  
 ص ۱۲۲ چاپ پاکستان

۱- فضائل الصاحبه ۲/۶۱۷ ح ۱۰۵۵ ۲- مناقب ص ۲۱۴، فصل ۱۱  
 ۳- فردوس الاخبار، حدیث ۲۷۲۳ جلد ۲ کنز الحقائق مناوی ص ۶۷

برای ابلاغ سوره برائت و خواندن آن بر اهل مکه انتخاب نمود. پس عمر گفت صواب همین باشد که می‌گوئی، والله من خود شنیدم که رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب می‌گفت: کسی که ترا دوست دارد مرا دوست داشته، و کسی که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته، و کسی که خدا را دوست دارد او را داخل بهشت نماید.<sup>(۱)</sup>

۱۰- علامه سید محمد صالح کشفی ترمذی از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که ترا دوست دارد ای علی، روز قیامت با پیامبران در درجه آنها خواهد بود، و کسی که بمیرد در حالیکه بغض و کینه ترا در دل داشته باشد پس او را باکی نیست که مرگش مرگ یهودی باشد یا نصرانی.<sup>(۲)</sup>

۱۱- علامه عساکر دمشقی با ذکر سند از یونس مولی و غلام رشید نقل نموده که گفت: من بالای سر مأمون ایستاده بودم و یحیی بن اکثم هم حضور داشت که سخن از فضل علی عليه السلام به میان آمد. پس مأمون گفت شنیدم (پدرم) رشید می‌گوید: شنیدم مهدی می‌گوید: شنیدم منصور می‌گوید: شنیدم پدرم می‌گوید: شنیدم جدم می‌گوید: شنیدم ابن عباس می‌گوید: عثمان رجوع به علی کرد و علی متوجه شد عثمان به او خیره شده و نگاه عمیق می‌کند. پس علی باروی سخن به عثمان، گفت: از چه رو اینگونه به من نگاه می‌کنی؟ ای عثمان.

عثمان پاسخ داد، شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «النظر الى (وجه) علی عبادة» نگاه به صورت علی عبادت است.<sup>(۳)</sup>

۱۲- علامه مورخ ابن عبد البر قرطبی نوشته است: معاویه درباره‌ی مسائلی که برای او اتفاق می‌افتاد یا از وی سؤال می‌شد با فرستادن نامه‌ای به آشنایان خود از آنها می‌خواست تا از علی بن ابیطالب سؤال کنند پس چون خبر قتل آن حضرت به اطلاع او رسید گفت: (با مرگ پسر ابوطالب فقه و علم از میان رفت).

دراین موقع برادرش عتبه که حاضر در مجلس بود گفت: مردم شام این حرف را از تو نمی‌پذیرند. معاویه گفت: مرا به خود واگذار.<sup>(۱)</sup>

۱۳- علامه خطیب خوارزمی با ذکر سند بواسطه حافظ ابن مردویه از عمر بن عبدالعزیز نقل نموده که گفت: «ما علمنا أن احداً كان في هذه الأمة بعد النبي ﷺ أزهده من علي بن ابی طالب» ما در بین این امت بعد از پیغمبر احدی را نشناختیم که زاهدتر از علی بن ابی طالب باشد.<sup>(۲)</sup>

این‌ها تنها ذره‌ای از فضائل امیرالمومنین عليه السلام بود که توسط افرادی که وهابیون آنها را صحابه و تابعین صحابه می‌دانند نقل شد، تا بر همگان حجت باشد که محبت و دوستی علی عليه السلام و بیان فضائل ایشان و تواضع در مقابل ایشان شرک نمی‌باشد و مدعیان پیروی از صحابه در ادعای پیروی خود نیز، دروغ می‌گویند.

۱- تاریخ دمش ۴۳/۹۸۵ کنز العمال متقی هندی ۱۳/۱۰۹

۲- کوکب الدری، ص ۱۲۵، مناقب المرتضویه ص ۱۱۷

۳- تاریخ دمشق. تاریخ ابن کثیر ۷/۳۵۸ تاریخ الخلفاء سیوطی ۱/۹۶

۱- استیعاب ۲/۴۶۳ به نقل از کتاب امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام از دیدگاه خلفاء

۲- مناقب خوارزمی ص ۶۷ فصل دهم حدیث ۳

### بسمه تعالی

هدف ما از نشر این کتاب آشنائی افراد حق جو با اعتقادات باطل و غیر منطقی و هابیون و جواب گوئی به اتهامات ناروای ایشان به شیعیان امیر المومنین علیه السلام می باشد. لذا خواهشمند است با صرف وقت ودقت این کتاب را مطالعه فرمائید و در صورت برگزاری مسابقه، پاسخنامه‌ی کتاب را پر کرده و به مراکز تهیه کتاب یا به آدرس اصفهان خیابان صغیر اصفهانی، کوچه لاله پلاک ۷۰، دارالصادق اصفهان تحویل یا ارسال فرمائید.

جهت اطلاعات بیشتر و ارائه هرگونه نظر و پیشنهاد با نویسنده

کتاب به آدرس [www.toghyany.com](http://www.toghyany.com)

و یا به ایمیل [toghyany@yahoo.com](mailto:toghyany@yahoo.com)

و یا با شماره ۰۳۱۱۲۲۸۱۰۴۰ تماس حاصل فرمایید.

### سوالات مسابقه

- ۱- عقائد وهابیون ابتدا در چه قرنی و توسط چه کسی انتشار یافت؟  
 الف) محمد بن عبدالوهاب، قرن ۱۲ (ب) ابن تیمیه، قرن ۸  
 ج) ابن باز، قرن ۱۴ (د) محمد بن سعود، قرن ۱۳
- ۲- پایه گذار وهابیت چه کسی است و در چه سالی فعالیت خود را علنی کرد؟  
 الف) ابن تیمیه، ۶۶۸ (ب) محمد بن عبدالوهاب، ۱۱۵۳  
 ج) محمد بن عبدالوهاب، ۱۱۱۵ (د) صنعانی، ۱۱۵۰
- ۳- تعریف منطقی عبادت چه می باشد؟  
 الف) خضوع عملی و یا لفظی و زبانی که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه گیرد  
 ب) خضوع و تواضع  
 ج) محبت همراه با تواضع (د) سجده همراه با محبت
- ۴- طبق کدام یک از آیات قرآن مردم موظف به آمدن نزد پیغمبر و در خواست استغفار از ناحیه او هستند؟  
 الف) مائده، ۵۴ (ب) احزاب، ۵۷  
 ج) نساء، ۶۴ (د) یوسف، ۹۲
- ۵- طبق آنچه احمد حنبل در مسند خود آورده رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند، دنیا از بین نمی رود تا این که مردی از اهل بیت من که اسم او همانند ..... من است ..... عرب شود.

- الف) اسم پدر، پادشاه (ب) اسم، مالک  
 ج) اسم، خلیفه (د) اسم پدر، مالک
- ۶- یکی از آیاتی که در اثبات تبرک جستن از آن استفاده می شود، سوره ..... آیه ..... می باشد.
- الف) یوسف، آیه ۹۲ (ب) بقره، آیه ۵۷  
 ج) آل عمران، آیه ۴۹ (د) نساء، آیه ۶۴
- ۷- طبق سوره ..... آیه ..... اعتقاد به سلطه ی غیبی اولیاء الهی به اذن خداوند جایز است.  
 الف) آل عمران، آیه ۸۰ (ب) آل عمران، آیه ۴۹  
 ج) بقره، آیه ۹۰ (د) نمل، آیه ۸
- ۸- اولین کسانی که اقدام به تعمیر و ساختن دیواره ای در کنار قبر پیغمبر نمودند چه کسانی بودند؟  
 الف) عمر، عایشه (ب) عمر، عثمان  
 ج) عایشه، عمر بن عبدالعزیز (د) عمر بن عبدالعزیز، المقتفی
- ۹- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: یا علی کسی که قبرهای شما را تعمیر نماید مانند آن است که ..... را در بنای ..... یاری کرده است.  
 الف) ابراهیم، کعبه (ب) مرا، کعبه  
 ج) سلیمان بن داود، بیت المقدس (د) حضرت رسول، بیت المقدس
- ۱۰- در کدامیک از سوره های قرآن خداوند متعال به جان پیغمبر قسم خورده است؟  
 الف) قلم، آیه ۱ (ب) حجر، آیه ۷۲  
 ج) حجر، آیه ۵۸ (د) طه، آیه ۳۴

۱۱- از مسلمات است که نذر..... است و بايد نيت آن ..... باشد و لکن ..... آن براي اولياء الهی است

الف) مستحب ، قربة الی الله ، اصل

ب) از بزرگترین عبادات ، قربة الی الله ، ثواب

ج) واجب ، قربة الی الله ، ثواب

د) از بزرگترین عبادات ، رضای مردم ، ثواب

۱۲- طبق سورهی كهف، آن کسانی که غلبه پیدا کردند و بر قبر اصحاب كهف مسجدي ساختند چه کسانی بودند؟

الف) کافران

ب) مسلمانان و سلطان آنان

ج) منافقين

د) اقوام اصحاب كهف

۱۳- منظور از عهد در سورهی مریم چه چیزی می باشد؟

الف) عمل صالح یا علم

ب) ایمان یا تقوا

ج) ایمان و عمل صالح یا اذن در شفاعت د) عمل صالح یا نماز شب

۱۴- طبق کلامی که عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده، حب علی ع.....

..... و..... از آتش جهنم است.

الف) سند و مایه رهائی

ب) ملاک و سپر

ج) اساس خوبیها و مایه نجات

د) ایمان و آزادی

۱۵- طبق تفسیر بیضاوی منظور از ﴿ لا تقم علی قبره ﴾ چیست؟

الف) زیارت و نماز

ب) تلقین خواندن

ج) دفن و زیارت

د) نماز میت



پاسخنامه سوالات وهابیون چه می گویند



الف	ب	ج	د		الف	ب	ج	د
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۹	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۰	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۱	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۲	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۳	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۴	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	۱۵	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>
<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>		<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>

نام پدر

نام خانوادگی

نام

شماره شناسنامه

سال تولد

تلفن ثابت

آدرس و کدپستی

نام مسجد یا حسینیه

هرگونه کپی از این صفحه جهت حضور در مسابقه ممنوعیت شرعی و قانونی دارد